محبی عزیز مرزا صاحب

بسم الله الرحمن الرحیم

مخفی نماند که این کتاب مستطاب انوار الابصار در عتبات عرش درجات بنظر کیمیا اثر علمای اعلام
کثر الله امثالهم رسیده و هر یک از این بزرگواران که در این زمان مدار تقلید انام بر ایشان است
تصدیق بر صحت و حقیقت آن نموده اند و تقریظ و تمدیح بر آن مرقوم فرموده اند چنانچه صورت تقریظ هر کدام
مد ظلهم در معرض تحریر در آمده است پس بعد از این تقریظات و تصدیقات این بزرگان دین اگر کسی از معاندین بهت و بغیت
از روی فساد و کذب و عناد رد و قدحی بر آن نماید آن رد و قدح راجع برد و قدح بر این امنای دین
مبین خواهد بود بلکه موافق شهادت این اعلام که در تقریظ می فرمایند اقتباس شده است معانی
این کتاب انوار الابصار از کتاب مبین و تأسیس شده است مبانی آن بر اخبار ائمه طاهرین پس این رد و قدح
در حقیقت راجع برد و قدح بر خدا و رسول خدا و ائمه اطهار خواهد بود و شکی نیست که آن در حد
کفر است پس بر مؤمنین هدایت آئین پوشیده نماند که هرگاه بر چنین اوراق ضلالی که این گونه رد
و قدح در آن باشد دست یاب شوند بدانند مادهٔ آن عناد با شریعت و فساد عقیده است
و آن اوراق داخل در کتب ضلال است که واجب است تضییع و افنای آن و الا هر شبهه که
از آن بر عوام وارد آید حفظ کننده آن در گناه و اضلال با جاهل آن شریک خواهد بود و
بوزر و وبال عاقبت آن در دنیا و آخرت گرفتار خواهد گردید والسلام علی —
من اتبع الهدی

هذا

الکتاب

هو المسمّی بانوار الا

بصار فی مراتب آل النبی المختار

والائمة الاطهار علیهم السلام که از جهة قطع

منازعه و مشاجره که بین بعضی از مؤمنین واقع

شده بود در حیز تحریر در آمده است مطلب

آن اشاره بدفع ارائی است که

بان آراء خلاف جادهٔ حق را

پیموده اند والله

المعین

عفی الله عن جرائمه وجرائم والدیه ❊ وتقبل عذرهم یوم التناد ❊

لدیه - که چون دراین اوان که سنه ۱۳۰۲ یکهزار و سیصد و دو هجری

نبوی است علیه الاف التحیة درمیان بعضی از مؤمنین سعادت

قرین ❊ از ساکنین حیدرآباد دکهن ❊ صانها الله من الحدثان

والفتن ❊ مسئله امامت ونبوت مطرح نظر گردیده وگفتگو از

افضلیت مرتبهٔ امامت بر مرتبهٔ نبوت وبالعکس درمیان ایشان دائر

گردیده است ❊ ومکرر از این خادم شریعت از تفصیل وتحقیق

این مسئله سؤال می نمایند وچون تفتیش از موضوع نزاع

ایشان نمودم معلوم شد که حقیقت امر برایشان مشتبه شده مراد ایشان

از امامت ونبوت مسؤل امامت ائمه اطهار است ونبوت نبی مختار

وحال آنکه این توهم خطائی است عظیم ❊ وخطائیست جسیم بلکه

مراد از سؤال درنزد اهل آن سؤال از مرتبهٔ نبوت پیغمبر ومرتبهٔ امامت

خود آن سرور نیست ❊ که آیا این دو مرتبه که در آنحضرت هست کدام

یک افضل است از مرتبهٔ دیگر ❊ وبعض وساوس وتسویلات دیگر هم

شیطان لعین در وهم وخیالات بعضی از مؤمنین انداخته است

که رفع اینها نیز لازم است لهذا بر خود لازم دانستم که رساله در رفع
این توهمات و بیان آنچه حق است بر وجه ایجاز و اختصار بعبارات
واضحه بینه که هر کس بفهمد تحریر نمایم تا آنکه موجب بصیرت اهل ایمان
و قوت یقین اهل ایقان گردد و نامیدم او را بانوار الابصار فی
تحقیق مراتب النبی المختار و الائمة الاطهار علیهم السلام و مرتب نمودم او را
بر مقدمه و پنج مقصد اما المقدمه پس بدانکه از برای خاتم انبیا
چهار مرتبه است که باعتبار هر مرتبه از آن مراتب چهارگانه آنحضرت
باسمی موسوم و بصفتی موصوف شده اند و مصداق آن اسم
و آن صفت گردیده اند مرتبه اول مرتبه نبوت است که مشتق
و ماخوذ است از نباء یعنی خبر و چون حضرت نبوی اخبار شنونده اند
از جانب خداوند متعال اخبار و احکام از این جهة نامیده شده اند
بنبی و موضوع شده است ازجهة این ذات مقدس باعتبار این
منصب جلیل این اسم مبارک و اطلاق این اسم بر آنحضرت در
قران شریف بشیوع و کثرت شده است که احتیاج باستشهاد
ندارد مرتبه دوم مرتبه رسالت است یعنی پیغام رسانیدن

واضح باد که این تقریظات نیز در آخر کتاب با ترجمه فارسی و هندی طبع خواهد شد پس هر کس عربی نداند با آخر کتاب رجوع نماید و الله المستعان

از خداوند متعال بخلق و باعتبار این مرتبه نامیده شده اند برسول
یعنی رسانندهٔ اخبار و احکام الهی به بندگان او و این اسم مبارک
نیز باعتبار این مرتبه بکثرت و تواتر در قرآن و غیر آن بر حضرت نبوی
اطلاق شده است * مرتبه سیم * مرتبهٔ ولایت است یعنی اولی بتصرف
و چون ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله اولی است بمومنین از
خود مومنین بنص قرآن شریف چنانچه حضرت رب الارباب در سورهٔ
احزاب میفرماید * النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم *
یعنی این پیغمبر بر حق اولی است بمومنین از خود مومنین و ازواج او
صلی الله علیه و آله بمنزلهٔ مادرهای ایشان است * مقصود آنکه چنانچه
آباء ولایت و اولویت تصرف بر اولاد خود دارند در صورتیکه
آن اولاد صغیر و غیر بصیر بامورات خود باشند همین طور این
رسول ولایت و اولویت تصرف بر شما دارد و بمنزلهٔ پدر است بر
شما که اصلاح امور دنیا و دین شما در قبضهٔ اختیار و قدرت او است
و شما بمنزلهٔ صغار غیر مختار بنسبت باو پس باعتبار این مرتبه و مقتضیات
این منصب نامیده شده اند بولی چنانچه خداوند علا در سورهٔ

مائدہ تصحیح باین اطلاق نیز فرموده میفرماید * انما ولیکم الله و
رسوله والذین آمنوا الی آخر الایه یعنی این است وجز این نیست
که ولی شما و صاحب اختیار شما خدا است و رسول خدا است و
کسانیکه ایمان آورده اند و این صفت دارند که بپا میدارند نماز را
و در رکوع نماز تصدق میدهند یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام
موافق تفاسیر متظافره * مرتبه چهارم * مرتبه امامت است
یعنی استحقاق پیشوائی خلق و مقتدا بودن کل انام و این
منصب و مرتبه ایست که باعتبار این منصب و مرتبه اطلاق
میشود بر آن بزرگوار امام * و واجب است بر امت از جهة
همین منصب اقتدا به آن بزرگوار و متابعت نمودن آن *
رسول مختار * در جمیع امور معاش و معاد و دانستن او را راه
و طریق وصول الی الله * و دلیل بر اثبات مرتبه امامت *
عنقریب در معرض بیان خواهد آمد پس چون این بزرگوار صاحب
این مراتب و مناصب اربعه مذکوره است بعضی از *
مؤمنین که عارف بتفصیل این مراتب از حیثیت تفاضل و ترافع

تبلیغ
شد خبر دهنده است
نیز باعتبار تبلیغ
و این هر دو معنی باعتبار
خبر هست پس باعتبار
اول خبر شونده است
و باعتبار دوم خبر
دهنده است که
عبارة اخرای رسول
است و نیز منافات
ندارد با اینکه نبی را
بعضی مشتق از
نبوة یا از نباوة
گرفته اند بمعنی رفعة
بجهة رفعة رتبه نبی
بر غیر خود از خلق یا
از نبی بمعنی طریق
گرفته اند بجهة بودن
نبی وسیله بسوی
حق و در این دو وجه
گفته اند

هر مرتبهٔ از مرتبهٔ دیگر نیستند سؤال میکنند که اگر چه این مراتب از آن

حضرت انفکاک پذیر نیست که بتوان بر وجه حقیقه تصور هر یک علیحده

نمود ولی در مقام فرض اگر بخواهیم هر یک از این مراتب را در مقابل مرتبهٔ

دیگر بر وجه تقابل و تقسیم فرض کنیم کدام مرتبه افضل است از قسیم

خود پس اگر مرتبهٔ امامت مطلقهٔ آن حضرت را با مرتبهٔ نبوت مطلقهٔ آن

سرور ملاحظه کنیم کدام مرتبه افضل است از یکدیگر جواب اینست که

مرتبهٔ امامت افضل است از مرتبهٔ نبوت و همچنین از مرتبهٔ رسالت نیز

بجهة آنکه بیان شد که نبوت مطلقه بشرط لا باعتبار نباء و

خبر است از جانب خداوند متعال و رسالت بشرط لا باعتبار

رسانیدن این خبر است بخلق و این هر دو مقام مقام ظاهر و مقام

قول است و مقام امامت بشرط لا باعتبار این است که آن بزرگوار

از جانب خداوند متعال مقتدای خلقند یعنی بر خلق واجب است که

جمیع امور معاش و معاد خود متابعت آن بزرگوار نمایند و او را

طریق و محل اقتدا و اتباع بدانند و در هیچ امر از حکم و فرمان او

خارج نشوند حاصل آنکه امامت ریاست الهیه است بر جمیع مخلوق

نبوة بر اصل است آن مثل ابوة بود و او بقلب همزه است واو - پس ادغام مثل مروّة - وجه عدم منافات آنست که هر یک از وجوه ثلثه بیان کرده است در مقام امکان وجه تسمیه بیان کرده است و مصنف در مقام بیان تحقیق و آنچه در نزد او ارجح است از وجوه مذکوره بیان کرده است و بنا بر همین تحقیق استنباط میشود از اخبار اهل بیت مثل آنچه وارد شده است در اصول کافی و بصائر الدرجات و غیر آن از کتب معتبره در بیان فرق بین نبی و رسول و محدث که در همه

از جانب خالق چنانچه مقام و منصب ولایت بشرط لا نیز باعتبار
او توثیقی است که خداوند متعال بجهت آن بزرگوار برقرار فرموده است
و او را ولی و صاحب اختیار فرموده است بر جمیع امت در جمیع امور
ایشان بطوریکه حکم آن بزرگوار نافذتر بود بر نفوس خلق از حکم
خلق بنفوس خود و این دو مقام مقام باطن و مقام فعل است و واضح
است که مقام باطن و فعل افضل است از مقام ظاهر و قول این بحسب
ملاحظه هر یک از این مراتب است بشرط لا ملاحظه عدم مرتبه دیگر با او و اما
بحسب حقیقت پس مرتبه نبوت و رسالت با مرتبه امامت و ولایت
در آن حضرت لازم ملزوم یکدیگرند و انفکاک یکدیگر بر وجه حقیقت
متصور نیست و این ظاهر و باطن از یکدیگر جدائی نشوند پس هر زمان
که اطلاق نبی یا رسول بر آنحضرت می شود بشرط لا نیست بلکه بشرط
شیٔ است یعنی بشرط مراتب دیگر است پس هر وقت که اطلاق
شود بر آن سرور لفظ نبی یا رسول پس سایر مراتب نیز با او منوی و
مقصود است و بعبارة اخری واهب علی الاطلاق وقتیکه
آن بزرگوار را بخلعت نبوت و رسالت مخلع فرمود آن نبوت

نبی
از خود و قسیم
خود با تقدیم نبی فی
مقام مدح و تشریع الصلوة
و الایتیان المرسلات
شکی نیست که این معنی
از برای نبی مسلم است
بانچه ذکر شده است
از تحقیق والله العالم
منه

۲
فائده
تخصیص با این حضرت
از جهت احتراز از اوصیاء
آن حضرت است
چه که ایشان دارای
همان مرتبه امامت
و ولایت هستند الا غیر
پس این لازم ملزوم
در حق ایشان جاری
نیست و نیز احتراز
از سایر انبیا است
که این استلزام در
حق ایشان کلیه
ندارد
منه

در رسالتی بود که جامع مرتبۂ امامت و ولایت نیز بود و زمانی نبود و نه بعثت
که نبوت و رسالت این بزرگوار خالی از این دو مرتبۂ عالیه علیہا
و این دو مرتبۂ ظاہر خالی از این دو مرتبۂ باطن باشند
و از ہمین جہت است که اطلاق این دو اسم یعنی رسول و نبی بر آن
حضرت بکثرت شده است چه در قرآن و چه در غیر آن
بلکه جمیع خطابات قرآنی که متعلق بآن جناب است تعبیر بهمین
دو لفظ مبارک شده است از جہت ہمین استلزام یعنی
استلزام مرتبۂ نبوت و رسالت مرتبۂ ولایت و امامت را
بخلاف عکس یعنی عدم استلزام امامت و ولایت نبوت
و رسالت را پس چون که نبوت و رسالت آن حضرت
اخص است از امامت و ولایت از این جہت است که لفظ نبی
و رسول مختص شده است بآن بزرگوار و در خطابات الہیه بآن
دو خطاب مخاطب گردیده اند بخلاف امامت و ولایت
که چون از مراتب و مناصب اختصاصیۂ آن حضرت نیست
بلکه بعد از انتقال آن حضرت صلی الله علیه و آله از این عالم

فانی بعالم باقی این دو مرتبه بطریق خلافت و وصایت منتقل
می شود بخلفا و اوصیاء بعد از ایشان واحداً بعد واحد
و ناظر بهمین است حدیث ابن جمهور احسائی در کتاب غوالی اللآلی
از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند الناصب شرّ
من الیهود قیل کیف ذلک یا ابن رسول الله فقال ان الیهودی
منع لطف النبوة و هو خاص و الناصب منع لطف الامامة و هو
عام یعنی ناصبی بدتر و شرّ او اکثر است از یهود عرض کردند
چرا یا ابن رسول الله حضرت فرمودند بجهة اینکه یهودی منع کرد لطف
نبوت را و او خاص است و ناصبی منع نمود لطف امامت را
و او عام است مقصود آنکه امامت مختص بشخص خاص و زمان
خاص نیست بلکه بنسبت بهر دو عام است پس ثمرهٔ
مترتبه بر آن نیز عموم دارد بخلاف نبوت و این عموم که در امامت
ذکر شد عموم نسبی است و بعبارة اخری امامت مطلقه
ساریه در هر یک از ائمه است بطریق تناوب و این منافات
ندارد خصوصیت امامت را بنسبت بهر یک از ائمه باعتبار

شخص هر یک در زمان هر یک و از اینجاست که امامت در هر یک
از ائمه باین اعتبار خاص است و صفت و منصب خاصه
باوست و اشتراک با غیر خود در زمان خود ندارد و نمی شود در یک
زمان دو امام موجود باشند که هر دو قائم بامر امامت و متصدی
این ریاست باشند چنانچه شاهد براین صاحب کافی در کافی
از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده که راوی یعنی حسین بن
ابی علا از آنحضرت پرسید که یکون الارض لیس فیها امام قال
لا قلت یکون امامان قال ع لا الا و احدهما صامت یعنی آیا
می شود که نبوده باشد در زمین امامی حضرت فرمودند نمیشود
عرض کرد که می شود دو امام در یک زمان مجتمع شوند
حضرت فرمودند نمی شود مگر آنکه احدهما صامت باشد
یعنی مباشر امر امامت نباشد و از این جهت است که
اطلاق امام بر هر یک در زمان هر یک بکثرت شده است
و منافی عموم مفهوم لفظ و اشتراک مصداق نیست و این
بیان اگرچه در حضرت خاتم ص نیز جاری است چه امامت

باعتبار زمان آن حضرت نیز خاص بآن سرور بوده است ؛
ولی بیان شد که از جهة دیگر یعنی جهة مفهوم عام است و نبوت
و رسالت از جمیع جهات خاص است هم بحسب مفهوم و هم بحسب
مصداق با استلزام این دو مرتبه در آن حضرت ؛ مرتبهٔ امامت
و ولایت را نیز چنانچه گذشت ؛ پس از این جهة اطلاق این دو اسم
بر آن حضرت صلعم اولی بتخصیص شده است تمام شد آنچه مقصود از
مقدمه بوده و ؛ بیان می شود مطلب مقصود در ضمن پنج مقصد
مقصد اوّل در اثبات مرتبهٔ امامت از برای خاتم انبیا صلعم
مقصد دوّم در افضلیت مرتبهٔ امامت در آن حضرت
از مرتبهٔ نبوت و رسالت مقصد سیم در اینکه همین امامت خاتم
انبیاست که منتقل شده است بطور خلافت و وصایت
بسوی اوصیا و خلفاء آن بزرگوار بعد از آن عالی مقدار
مقصد چهارم در عدم تساوی مرتبهٔ اوصیای خاتم
انبیا با آن حضرت در فضیلت ؛ چنانچه بعضی توهم برده اند
بلکه پیغمبر صلعم افضلند از حضرت امیر و سایر ائمه از مراتب شتّی

مقصد پنجم در افضلیت ائمهٔ اطهار از همهٔ پیغمبران اولوالعزم غیر خاتم انبیا اما مقصد اوّل یعنی اثبات مرتبهٔ امامت

از جهت خاتم انبیا صلی الله علیه وآله پس آن مرتبه واضح است که سزاوار نیست راه یافتن شک در او چنانچه از تعریف امامت که علمای اعلام در مقام اثبات آن از برای اوصیای انبیا کرده اند ظاهر و بیّن است علّامه حلّی اعلا الله مقامه و سایر علمای متکلمین در بحث امامت می فرمایند که الامامة رياسة عامّة في امور الدين والدنيا لشخص من الاشخاص نيابة عن النبي یعنی امامت ریاست و فرمان فرمائی است بطریق عموم در امور دین و دنیا از برای شخص معیّنی از اشخاص بنیابت از نبی و این ظاهر است که منوب عنه دارای مرتبهٔ این ریاست نباشد بالاصل تعدّی نمیکند از او بسوی نایب بنیابت دلیل دوّم آیهٔ شریفه است که در سورهٔ بنی اسرائیل می فرماید يوم ندعوا كلّ اناس بامامهم یعنی روزی خواهد آمد که خواهیم خواند در آن روز هر گروهی از خلق را با امام زمان آن گروه و این

معلوم است که خلق زمان حضرت رسولؐ را بهم خواهند خواند
در روز قیامت ۞ و در آن زمان امامی و مقتدائی که صاحب
ریاست عامه باشد نبوده است مگر آن حضرت ۞ و اگر مرتبهٔ
امامت در ایشان ثابت نباشد و باعتبار این مرتبه مصداق
لفظ امام نباشند ۞ پس آیهٔ شریفه نسبت بآن زمان بی مصداق
می ماند و این مقتضای آیهٔ شریفه باطل است قطعاً دلیل
سوم در کافی از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادقؑ
روایت کرده که فرمودند ۞ یوم ندعوا کل اناس بامامهم ای
بامامهم الذی بین اظهرهم و هو قائم اهل زمانه ۞ یعنی مراد
از امامیکه خداوند متعال در آیهٔ شریفه فرموده است آن
امامیست که در هر زمان در میان آن قوم است و او قائم اهل
آن زمان است و این معلوم است که در زمان حضرت
رسولؐ قائم اهل آن زمان وجود مبارک آن سرور بوده ۞ و غیر
آن بزرگوار کسی قائم اهل آن زمان نبوده دلیل چهارم قمی
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در ذیل ۞

همین آیۂ شریفہ کہ حضرت فرمودند یجیٔ رسول اللہ فی قومہ

وعلیؑ فی قومہ والحسنؑ فی قومہ والحسینؑ فی قومہ وکل من مات

بین ظهرانی قوم جاؤا معہ یعنی حضرت باقر علیہ السلام فرمودند

در تفسیر این آیۂ شریفہ کہ خواہد آمد حضرت رسولؐ در قوم خود و حضرت

امیر المومنینؑ در قوم خود و حضرت امام حسنؑ در قوم خود و حضرت

امام حسینؑ در قوم خود و ہر امام کہ بمیرد در میان گروہی و قومی

خواہند آمد آن گروہ و قوم با آن امام و این حدیث ظهور تام دارد

در اطلاق لفظ امام بر آن بزرگوار دلیل پنجم حدیثی است

کہ صاحب محاسن در محاسن از حضرت امام جعفرؑ روایت کردہ

کہ حضرت باصحاب خود فرمودند کہ انتم واللہ علی دین اللہ یعنی

بخدا قسم کہ شما قائمید بر دین خدا پس تلاوت فرمودند این آیۂ

شریفہ را یوم ندعوا کل اناس بامامهم ثم قال علی امامنا

ورسول اللہ امامنا وکم من امام یجیٔ یوم القیمۃ یلعن اصحابہ ویلعنوہ

یعنی حضرت پس از تلاوت آیۂ شریفہ یوم ندعوا کل اناس بامامهم

فرمودند حضرت امیر المومنینؑ علی امام ماست و حضرت رسول اللہ

امام ماست وچه بسیار از امامان که خواهند آمد در روز قیامت در حالتیکه لعن خواهد کرد هر یک از آن امامان اصحاب خود را و لعن خواهند نمود آن اصحاب این امامانرا مقصود آنکه امام حق و امام ضلال هر دو خواهند بود و درین حدیث تصریح شده است باطلاق لفظ امام بر رسول خدا دلیل ششم آنکه مرتبهٔ امامت عطا شد از جانب خداوند متعال بحضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و خداوند منت گذاشت بر ایشان بعطا کردن این مرتبه چنانچه در قرآن شریف می فرماید و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین * یعنی عطا فرمودیم بحضرت ابراهیم اسحق را و یعقوب را از فضل خود و همه ایشانرا صالح گردانیدیم و قرار دادیم ایشانرا امامهای که اقتدا و متابعت کنند مردم ایشانرا در امور دین و دنیای خود و هدایت کنند ایشان خلق را براه حق و طریق مستقیم بامر و حکم ما و وحی فرمودیم بسوی ایشان فعل خیرات را و اقامهٔ صلوة را و دادن زکوة را و بودند ایشان از برای ما عبادت کننده گان و در

جای دیگر می فرماید ✦ ولقد اتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة

من لقائه وجعلناه هدی لبنی اسرائیل وجعلنا منهم ائمة یهدون

بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون ✦ یعنی بتحقیق که دادیم حضرت

موسی را کتاب پس مباش ای پیغمبر در شک از لقای تو حضرت

موسی را در شبی که بالا بردیم تو را باسمان و وجوه دیگر نیز گفته اند در

معنی این جزو آیه و گردانیدیم موسی را هدایت از برای بنی اسرائیل

قرار دادیم امام ها از بنی اسرائیل که هدایت کنند خلق را بامر ما چونکه صبر

کردند و بودند یقین کننده گان بآیات ما ✦ پس از این دو آیه معلوم

شد که خداوند متعال مرتبهٔ امامت را عطا فرمود بحضرت ابراهیم و

بعضی از اولاد او و در مقام امتنان بر ایشان اخبار از امامت ایشان

فرموده و شک نیست که این مرتبه غیر از مرتبهٔ نبوت و رسالت بود

چنانچه توضیحی از آن خواهد آمد ✦ پس اگر این مرتبه از برای خاتم انبیا

ثابت نباشد لازم می آید که آن بزرگوار فاقد باشد مرتبهٔ را که حضرت

ابراهیم و اولاد او واجد بودند آن مرتبه را و معلوم است که صاحب

مراتب متعدده افضل است از فاقد آن مراتب و هر چند یک مرتبه

باشد سیما مرتبهٔ امامت که افضل جمیع مراتب و مناصب الهیه است
وحال آنکه مسلّم است که حضرت خاتم انبیا افضلند از کل انبیا و رسل چنانچه
استدلال بر آن عنقریب خواهد آمد * دلیل هفتم در بصائر الدرجات
ابن فضایری که از اجلّهٔ اصحابست از فضل بن یسار روایت میکند *
که از حضرت ابی جعفر سؤال شد از قول خدای متعال * که فاسئلوا *
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون * یعنی سؤال کنید از اهل ذکر اگر خود *
عالم نیستید * قال علیه السلام رسول الله و اهلبیته هم اهل الذکر وهم الائمة
یعنی حضرت فرمودند که رسول خدا و اهلبیت آن بزرگوار ایشانند
اهل ذکر و ایشانند امامان پس در این حدیث نیز تصریح شده است *
بامامت حضرت رسولؐ دلیل هشتم حدیث نورانیه است
محکی از جلد سابع بحار و جلد ثالث از عوالم که صاحب جواهر الاخبار
متوجه شده است و حدیث طولانی است و در آن حدیث است که
حضرت امیرؑ خطاب بسلمان و ابوذر فرموده فرمودند * که من لم
یقرّ بولایتی لم ینفعه الاقرار بنبوة محمدؐ الا انهما مقرونان وذالک
ان النبی مرسل فهو امام الخلق وعلی من بعده امام الخلق و وصی محمدؐ

یعنی حضرت امیرؑ فرمودند کسیکه اقرار نکند بولایت من نفع نمی بخشد
او را اقرار بنبوة محمدؐ آگاه باشید که اقرار بولایت من و نبوة
محمدؐ مقرون بیکدیگرند و این از جهة آن است که حضرت خاتم انبیاؐ
نبی مرسل است و او امام خلق است و علیؑ از بعد آن حضرت امام است
بر خلق و وصی محمدؐ است دلیل ششم روایت محمد بن حرب امیر مدینه است
که صدوق علیه الرحمه روایت کرده است و حدیث طویل است
و عنقریب در مقصد چهارم بتمامه در معرض بیان خواهد آمد و آنچه متعلق
بمقام است از فقرات آن روایت اینست که حضرت امام جعفرؑ فرمودند
بمحمد بن حرب پس از اقامهٔ ادلهٔ چند بر اینکه چرا حضرت امیرؑ پا بر دوش
پیغمبرؐ نهادند از جهة شکستن اصنام نکس * که فالنبیؐ

رسول الله نبی امام و علی امام لیس بنبی ولا رسول فهو غیر مطیق

بحمل اثقال النبوة * حضرت فرمودند پس نبیؐ که رسول خدا است
هم نبی است و هم امام است و علیؑ امام است و نیست نبی و رسول
و از این جهة است که طاقت نداشت حمل نمودن سنگینی بار نبوت را
و در این مقام همین قدر از ادله کافی است در اثبات مرام و زاید

حاشیه
مراد از این نبوت نبوت جامعه است یعنی آن نبوت که دارا شده مرتبهٔ [illegible] هست
منه

ازاین و استقصای تام در این مقصد و سایر مقاصد خروج از وضع این
جریده است که بنای آن بر اقتصار است واما مقصد دوم یعنی
فضیلت مرتبهٔ امامت نبی از مرتبهٔ نبوت و رسالت آن حضرت پس از
بیان وجه تسمیه هر یک فهمیده شد و دلیل دیگر در اثبات این مطلب روایت
هشام بن سالم است در باب طبقات انبیا و رسل از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام در اصول کافی که حضرت فرمودند * الانبیاء والمرسلون
علی اربع طبقات فنبیٌّ منبّئٌ فی نفسه ولا یعدو غیرها ونبیٌّ یری فی
النوم ویسمع الصوت ولا یعاینه فی الیقظة ولم یبعث الی احد وعلیه
امام مثل ما کان ابراهیم علی لوط ونبیٌّ یری فی منامه ویسمع الصوت
ویعاین الملک وقد ارسل الی طائفة قلّوا او کثروا کیونس قال الله
تبارک وتعالی لیونس وارسلناه الی مائة الف او یزیدون قال *
یزیدون ثلثین الفا وعلیه امام والذی یری فی منامه ویسمع الصوت
ویعاین فی الیقظة وهو امام مثل اولی العزم وقد کان ابراهیم
نبیا ولیس بامام حتی قال الله تعالی انی جاعلک للناس اماما *
قال ومن ذریتی فقال الله تعالی لاینال عهدی الظالمین *

من عبد صنما او وثنا لا یکون اماما ۞ یعنی انبیا و مرسلون بر چهار
طبقا شند پس نبی است که اخبار شونده است در نفس خود و نبوت
او تعدی بغیر خودش نمیکند و نبی است که می بیند در خواب و میشنود
صوت را و معاینه در بیداری نمی بیند و مبعوث هم نشده است
بر احدی و بر او ست امامی مثل لوط که پیغمبر بود و مرسل نبود و حضرت
ابراهیم بر ایشان امام بود و نبی است که در خواب می بیند و میشنود ۞
صوت را و ملک را هم می بیند و ارسال هم شده است بسوی
جماعتی کم باشند آن جماعت یا بسیار - باشند مثل یونس چنانچه ۞
خداوند در قران فرموده است در امر یونس که ارسال نمودیم او را
بسوی صد هزار یا بیشتر حضرت ابی عبد الله فرمودند آن زیادتی ۞
سی هزار بود و بر حضرت یونس هم امام بود و آن نبیکه می بیند
در خواب و میشنود صوت و می بیند معاینه در بیداری او امام است
مثل اولو العزم و بتحقیق که حضرت ابراهیم نبی بود و امام نبود تا انکه
خداوند تعال فرمود ۞ انی جاعلک للناس اماما ۞ یعنی قرار
دهنده هستیم ترا از برای مردمان امام حضرت ابراهیم بخداوند

وجود
قوم
مرسل
بودند بر قوم چنانچه
در قران می فرماید
و ان لوطا لمن
المرسلین اذ نجیناه
و اهله اجمعین ۞
و حضرت یونس
بعد از نجات از
بطن ماهی هم
نیز ارسال شدند
و ممکن است که حضرت
لوط مرسل بودند
از جانب حضرت
ابراهیم پس حاشیه
بر ظاهر خود است
منه

عرض کرد که این امامت عطا فرما بذریّهٔ من ایشانرا خطاب رسید که
عهد من بظالمین نمیرسد کسیکه عبادهٔ و پرستش کرده باشد صنمی را
یا وثنی را نمی باشد امام تمام شد ترجمهٔ حدیث و از این حدیث
شریف از چند وجه ارتفاع درجهٔ امامت بر سایر درجات مستفاد
میشود ✤ اول آنکه امام درجات انبیا و رسل را باعتبار
تفاضل و تفاوت مراتب و مناصب پیغمبری بر چهار قرار فرمودند
و مرتبهٔ چهارم را که اقصی المراتب و اعلا المدارج است او را مرتبه
امامت مقرر فرمود که صاحب این مرتبه که جامع مراتب ثلثهٔ سابقه
امام است مثل پیغمبران اولو العزم پس معلوم شد که مرتبهٔ نبوت و
رسالت در ظل و در تو مرتبهٔ امامت واقع و مرتبهٔ امامت اکمل و
افضل همه مراتب است ✤ وجه دوم ✤ آنکه فرمودند و هو
امام مثل اولی العزم یعنی آن نبی که جامع این مراتب اربعه
امام است مثل پیغمبران اولو العزم و این وجه ناشی از تمثیل
مزبور است چه که این تمثیل صریح در آن است که امامت شأن
مرتبهٔ اولو العزمیت است لا غیر ✤ یعنی امامت و اولو العزمی در یک مرتبه

واقعند بخلاف نبوت و رسالت و وجه این بحسب اعتبار همان است

که ذکر شد که امامت ریاست عامهٔ الهیه است * و این ریاست

حاصل نمیشود مگر از قبیل استحقاق و شایستگی ذات که در مراتب *

عبودیت و بندگی و طی مقامات امتحانیهٔ خدائی و خط جمیع مقتضیات

لازمهٔ بشری و ترجیح اوامر و نواهی الهی * در مقام تعارض آن با غرائز

و خواهشهای شهوات نفسانی و خروج از هر نوع فتن صعبه فوق

طوق انسانی و مصابرت بر بلایا و مصائب بابه الامتحان عالم ناسوتی

ترقیات متدرجهٔ مترتبه حاصل کرده باشد تا برسد باین مقام

اعلی و اسنی بجهت آنکه مراتب ترقیات مترتبه بر عبودیت و مدارج عالیه

متحصله از قبیل شهوات بشریه منحصر بنفوس ناقصهٔ ناس نیست بلکه

در نفوس کاملهٔ انبیا و اولیا نیز جاریست چه که ریاضات تکمیلیه

الهیه در نفوس ناقص رفع نقص و افادهٔ تکمیل میکند و در نفوس کامله

انبیا و اولیا علیهم الصلوة و السلام افادهٔ حصول علو درجات

و ارتفاع مقامات عالیات میکند که قبل از آن از برای آن نفوس

طیبه حاصل نبود بجهت آنکه حد یقف در فیض فیاض علی الاطلاق امکان

نیست که بتوان توهم نمود انقطاع فیض را بر فرض وصول بآن حد و
مترتب نمود بر آن انقطاع تکمیل را بلکه چنانچه نعم و فیوضات منعم
حقیقی نامتناهی است مراتب تکمیل نیز نامتناهی است چه که بوصول
هر مرتبه از مراتب فیوضات کمالی حاصل میشود که قبل از آن حاصل
نیست و از آنچه ذکر شد رفع می شود منافاتیکه بحسب ظاهر معلوم میشود بین
این حدیث شریف که امامت منحصر در اولو العزم است و بین دو آیهٔ شریفه
که قبل در مقام استدلال بر مقصد اول در معرض بیان آمد که مضمون آیهٔ
اولی آن بود که امامت باسحق و یعقوب عطا فرمودیم و مضمون آیهٔ
دوم آن بود که از بنی اسرائیل قرار دادیم امامها و شکی نیست که اسحق
و یعقوب و سایر انبیاء بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علی نبینا
و علیه السلام انبیاء اولو العزم نبودند و وجه عدم منافات آنست
که امامت مذکوره در حدیث همین امامتیست که از قبل استحقاق
ذاتی بر نهج تفصیل مزبور حاصل شده باشد و این امامت امامت
اصلیه است که بحسب موضوع خاص است بانبیاء اولی العزم و از این
جهة است که ما به الامتیاز مرتبهٔ انبیاء اولو العزم شده است از غیر

ایشان واما امامت مذکوره در آیتین مزبورتین امامة فرعیه است
که به نیابت و وصایت امام اصل حاصل شده است ازجهة حفظ
شریعت آن امام و هرچند که جعل آن نیز از جانب وهاب علی الاطلاق
وبا استحقاق تام و شایستگی تمام * در موضع این امامت نیز حاصل
نشود صاحب مرتبهٔ این امامت نیز نمی شود و مزید تحقیق در این مطلب
بطور اوفی در مقصد سیم خواهد امد * وجه سیم * از دلالت بیان حال
حضرت ابرهیم است که امام فرمودند نبی بود و امام نبود تا اینکه جعل
امامت در حق آن بزرگوار از خالق متعال صدور یافت و این با علا
صوت دلالت بر تفضیل مرتبهٔ امامت بر مرتبهٔ نبوت میکند چه که از
ادنی ترقی باعلا می شود و این واضح است * وجه چهارم عظمت
و بزرگی است که از اعطا مرتبهٔ امامت بآن حضرت در نظر آن حضرت
حصول پذیرفت که بمحض خطاب بصدور جعل امامت ازجهة آن
حضرت فوراً آن مرتبه را ازبرای ذریهٔ خود از خداوند متعال استدعا
نمود * دلیل سیم * بر تفضیل مرتبهٔ امامت این حدیث شریف است
که در کافی از محمد بن سنان از زید شحام روایت میکند که زید گفت

شنیدم از حضرت ابی عبد اللہ علیہ السلام کہ می فرمود ✤ ان اللہ
تبارک و تعالی اتخذ ابراہیم عبدا قبل ان یتخذہ نبیا و ان اللہ
اتخذہ نبیا قبل ان یتخذہ رسولا و ان اللہ اتخذہ خلیلا قبل ان یجعلہ اماما
فلما جمع لہ الاشیاء قال انی جاعلک للناس اماما قال فمن
عظمہا فی عین ابراہیم قال و من ذریتی قال لاینال عہدی الظالمین
قال لایکون السفیہ امام التقی ✤ یعنی محمد بن سنان از زید شحام
روایت کردہ است کہ او گفت از حضرت ابی عبد اللہ امام جعفر
صادق شنیدم کہ می فرمود خداوند تبارک و تعالی گرفت ابراہیم را
عبد پیش از انکہ بگیرد او را نبی و گرفت او را نبی پیش از انکہ بگیرد او را
رسول و گرفت او را رسول پیش از انکہ بگیرد او را خلیل و گرفت او را
خلیل پیش از انکہ قرار دہد او را امام پس امام علیہ السلام فرمود کہ از
عظمت و بزرگی امامت در نظر ابراہیم عرض نمود بدرگاہ الہ کہ
و من ذریتی ✤ یعنی این مرتبہ امامت را بذریہ و اولاد من ہم عطا
فرما خداوند متعال فرمود کہ نمیرسد عہد من یعنی عہد امامت
بستمکاران و ظالمان امام فرمودند کہ نمی باشد سفیہ امام متقی

و پرهیزکار پس ازین حدیث معلوم شد که منصب امامت اجل
مناصب و مقامات است و اکمل همهٔ مراتب است که هیچ مرتبه را
حضرت خلیل از جهة ذریهٔ خود خواهش نکرد مگر این مرتبه را و در جواب
از خالق متعال ارشاد شد که عهد امامت بظالمین نمیرسد و
مقصود امام علیه السلام ازانکه فرمودند سفیه نمی باشد امام
اشاره است بسوی بیان ادنی مرتبهٔ ظلم و آن سفاهت است زیرا
که سفیه بسبب اتلاف مال خود که مایهٔ تعیش اوست در دنیا ظالم است
و این ادنی مرتبهٔ ظلم است که باین نوع ظلم نیز قابلیت مرتبهٔ امامت
ساقط می شود پس چه رسد بکسیکه بسبب فسق و جور تلف کند ثمرهٔ
عیش خود را در آخرت که بطریق اولی از شایستگی مرتبهٔ امامت
باطل می شود چه که امام کسیست که واجبست بر امت متابعت
او و اقتداء باو پس اگر عاصی و ظالم امام باشد لازم خواهد آمد
اطاعت و متابعت او در معصیت و ظلم نیز و این محال است
الینست که علماء اعلام این آیهٔ شریفه را دلیل بر عصمت امام
گرفته اند و باطل کرده اند باین آیه امامت غیر معصوم را دلیل

چهارم روایت مرویه از ابن غضایری است در کافی از ابی عبدالله
علیه السلام قال سمعت یقول ان الله اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذه
نبیا و اتخذه نبیا قبل ان یتخذه خلیلا و اتخذه خلیلا قبل ان یتخذه رسولا و
اتخذه رسولا قبل ان یتخذه اماما فلما جمع له هذه الاشیاء وقبض یده قال
له یا ابراهیم انی جاعلک للناس اماما فمن عظمها فی عین ابراهیم قال
یا رب و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و ترجمه حدیث موافق
همین حدیثی است که در دلیل سیم ذکر شد و تقریب دلیل نیز بهیچی است ا
که در معرض بیان آمد و از اخبار مزبوره و آیه شریفه معلوم گردید نیز
آنچه اشاره بان در سابق شد که مراتب تکمیل منحصر بنفوس اوساط ناس
نیست بلکه در نفوس کامله انبیا و اولیا نیز جاری است چه که این
اخبار ظهور تام دارند در اینکه هر مرتبه که از جهت حضرت ابراهیم حاصل
شد فوق مرتبه سابقه آن بود پس هر مرتبه که حاصل شد تکمیلی در آن
مرتبه بود که در مرتبه قبل آن نبود و این ظاهر و بین است که ترتیب و
تدرج این مراتب از قبیل ابتلا و امتحانی بود که در حق حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام بعمل آمد و در همه آن مقامات آن حضرت در

العظم بکسیم التعیین بخلاف صیمر قا

کمال استقلال بجز توجه بذات ذو الجلال و مراعات امر معبود بیمثال
چیزی از آن بزرگوار صادر نشد در کسر اصنام در رضای ملک
علام مقابله با یک عالم از خلق نمود و بر جان خود نیاندیشید
و در مقام باختن جان در وقت انداختن در آتش از منجنیق استعانت
از هیچ ملک مقرب حتی جبرئیل امین نخواست با آنکه همه ملائکه موکله بر
زمین و غیر زمین حتی روح الامین مامور باعانت و نجات او بودند
اگر میخواست نجات خود را از ایشان و مع ذلک چشم از همه منصرف
نمود و التفات بهیچ کدام نه نمود و بعد از خواهش ایشان سوال
حاجت را از ایشان فرمود حاجت من بخدای من است نه بشما
جبرئیل عرض کرد بخواه حاجت خود را از خدای خود در چنین وقت
که کمال اضطرار است فرمود کفی علمه عن السوال یعنی علم او کافیست
از خواستن حاجت اشاره بکمال درجه رضا و تمام مصابرت
بر محن و بلا که در راه معبود و روی داد پذیرفت و در مقام نثار کردن
مال با آنکه اموال و منال آن حضرت از حد افزون بودن ملک که
بصورت بشر از جهة امتحان حضرت تنزیهی از معبود بر حق بود زبان

جاری نمود حضرت فرمود یک مرتبهٔ دیگر بر زبان جاری نما نصف
مال خود را نثار این تنزیه کرده بتو تسلیم میکنم آن ملک آن تقدیس و
تنزیه را مرّهٔ ثانیه بر زبان جاری نمود حضرت نصف اموال خود را باو
عطا فرمودند و بعد فرمودند دفعهٔ دیگر آنچه بر زبان جاری نمودی
جاری نما بقیهٔ اموال من هم از آن تو باشد آن ملک آن تنزیه و
تقدیس را مرّهٔ ثالثه بر زبان جاری نمود حضرت از کل اموال خود
دست بردار شد + و در مقام امتحان ولد که اصعب امتحانات است
بخصوص که خود بدست خود آن ولد را ذبح نماید وقتیکه مأمور شدند
تأخیر در حکم معبود جایز ندانسته بعمل آوردند آنچه را که مأمور شده بودند
اینست که خداوند متعال هم بازای این بلایا و محن بر مراتب علیّهٔ
آن حضرت متدرّجاً افزود تا آنکه آن بزرگوار را بمرتبهٔ امامت
که افضل و اکمل جمیع مراتب نبوّت است سرافراز فرمود و این اخیر
مراتب تکمیلیهٔ آن جناب بود + و از اینجا معلوم می شود برتری و
بلندی مقام و مرتبهٔ امامت بر سایر مراتب و مقامات و ادلّه
بر این مقصد زاید از آنچه ذکر شد بسیار است ولی همین قدر در مقام

اطمینان کافیست واما مقصد سیم یعنی استقلال همین امامت خاتم
انبیا بسوی اوصیاء آن حضرت فکانه قابل استدلال نیز نیست
از کثرت وضوح مگر چون تشکیکی مسموع شده است از بعضی از
جهة رفع آن تشکیک میگوئیم که خلافت و وصایت امیر المؤمنین
علیه السلام مسلم اهل ایمان است و در آن هیچ خلافی نیست
بیان شد که از برای هر پیغمبر اولی العزم چهار مرتبه است که لازمه
او او العزمی اوست مرتبه نبوت و رسالت چون بر پیغمبر خاتم
ختم شده است پس تعدی باوصیاء آن بزرگوار نمیکند واما
مرتبه ولایت یعنی اولی بتصرف چون این مرتبه هم در زمان
حیات خاتم انبیا از برای سید اولیا حاصل شده بود پس
این مرتبه هم نمی تواند محل و موضوع وراثت و وصایت واقع
شود چه که وراثت و وصایت منوط به بعد الموت است
و بر عطایا و متصرفات واقعه در حال حیوة اطلاق ارث و وصیت
نمی شود و دلیل بر اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم باین مرتبه عالیه از جانب

۴
دو ولایت
و امامت اولو العزمی
نبوت و رسالت
صح

خالق متعال سرافراز شده بودند بسیار است از جملهٔ آن ادلهٔ آیهٔ شریفهٔ وافی هدایه است که می فرماید * انما ولیکم الله و رسوله والذین

امنوا الذین یقیمون الصلوٰة و یؤتون الزکوٰة وهم راکعون * ترجمهٔ آیهٔ شریفه گذشت و اینکه مراد از ولی و اولی بتصرف در آیهٔ شریفه موافق تفاسیر فریقین حضرت امیر المومنین علیه السلام است و از جملهٔ آن حدیث غدیر خم است که متفق علیه شیعه و سنی است که حضرت رسول صلعم حضرت امیر را بلند فرموده فرمودند * من کنت مولاه فهذا علی مولاه * یعنی هر کس که من ولی و صاحب اختیار او هستم پس علی ولی و صاحب اختیار اوست * و از جملهٔ آن این حدیث مشهور است که حضرت رسول صلعم فرمودند * انا و علی ابوا هذه الامة یعنی من و علی دو پدر امت هستیم پس این حدیث نیز اشاره بسوی ولایت است که از برای حضرت رسول صلعم و حضرت امیر برامت ثابت است پس معنی آن است که همچنان که پدر را بر اولاد ولایت است در صورتیکه عقول ایشان کافی در اصلاح معاش و معاد ایشان نباشد همچنین من و علی را نیز ولایت است بر امت چه که عقول

ادلّه

امت نیز کافی در امور اصلاح نفوس و معاش و معاد ایشان نیست والا اگر غیر از این مراد باشد منافات پیدا خواهد کرد با آیۂ شریفه که و ما محمد ابا احد من رجالکم الی آخر الایه + یعنی نیست محمد پدر هیچ یک از شما و ادلّه و الّه بر نبوت و لایت از جهۃ حضرت امیرؑ در زمان حضرت رسولؐ از اخبار در کتب تفاسیر و احادیث بکثرت وارد شده است پس باقی از جهۃ موضوع وصایت و وراثت و خلافت نماند مگر مرتبۂ امامت که بعد از انتقال حضرت رسول از عالم فانی بعالم باقی منتقل شد بسوی حضرت امیرؑ و همچنین از امامی بامام دیگر تا قائم آل محمدؐ پس اگر در این مرتبه تشکیکی واقع شود پس کدام مرتبه موضوع واقع خواهد شد از برای وصایت و وراثت آن حضرت علیه السلام و نیز از آنچه مذکور شد در مقام ایضاح تصریحی است که علمای امامیه مثل علامۂ حلی و غیران از برای امامت کرده اند که امامت ریاست عامۂ الٰهیه است در امور دین و دنیا از برای شخصی از اشخاص به نیابۃ از نبی چنانچه گذشت و این معلوم است

که نیابت مستلزم و مقتضی اجرای امور نیابتیه است بان تسلط
و حکومتی که از منوب عنه بنایب رسیده است والا نیابت
نخواهد بود و اگر سؤال شود که علما از ثبوت ولایت از جهت حضرت
امیر باین ادلهٔ مزبوره و غیر آن استدلال بر امامت آن حضرت
می نمایند چه که اولویت بنفوس از نفوس لازم دارد وجوب
متابعت مولّی علیه ولی را و انفاذ و اجرای ولی احکام ولایت را
بمقتضای حکم شرع انور بر مولّی علیه و همین معنی امامت است
جواب این است که گذشت که بمقتضای اخبار متظافره مستفیضه
امام بر دو قسمست امام ناطق و امام صامت و نمی شود که دو
امام ناطق یعنی و متصدی امر ریاست و مباشر امور امارت
در یکزمان مجتمع شوند چه که مشیت و حکمت الهیه اقتضا نکرده
که دو رئیس و سلطان در یکزمان بامر ریاست شرعیه الهیه
اصالة اشتغال ورزند پس آن ولایت که اثبات امام میکنند
باوجود امام ثابت من الله و قائم بامر امامت اثبات امام
صامت میکنند نه امام ناطق پس این ولایت اثبات

میکنند اینکه این علی صاحب شان امامت و منصب ریاسة
حقۀ الهیه است بعد از امام زمان خود نه انکه اثبات میکنند امامت
فعلیه را حاصل این بیان انکه چون خداوند عالمیان عالم بود
بمعاندت اهل آن زمان با امیر مؤمنان پس از جهت اقامۀ
حجت بر معاندین دین در کتاب اعجاز آئین و لسان خاتم
المرسلین اثبات ولایت و اولویۀ تصرف از جهت آن حضرت
نمود که با آن اثبات فرماید استحقاق امامت آن سرور را بعد از
حضرت خاتم انبیا + لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من
حیّ عن بینة و این منافی نیست استحقاق امامت را بخلافت
و وراثت و از جمله ادلۀ مثبتۀ این مطلب آیۀ شریفه است در
سورۀ یس که می فرماید + وکل شیء احصیناه فی امام مبین
یعنی هر چیزی را احصا نمودیم در امام مبین حضرت امیر المؤمنین ع
فرمودند چنانچه حدیث را فاضل فیض در تفسیر صافی متعرض است
که انا والله الامام المبین ابین الحق من الباطل و ورثته من رسول الله
یعنی منم بخدا قسم این امام مبین که جدا میکنم حق را از باطل

میراث یافتم این منصب امامت را از رسول خدا پس در این جا
تصحیح شده است بوراثت امامت تقریب دیگر آنکه چون این
دین و شریعت تا روز قیامت باقی است البته حافظین شریعت
ضرور است که در هر زمان باشند تا آنکه حفظ نمایند این شریعت را
از آراء و اهواء مضلّهٔ باطلهٔ منکرین از شیاطین جن و انس و جاری
فرمایند احکام آن را ابدا الی آخر الزمان تا آنکه حجت الهیه بمقتضای
فللّه الحجة البالغة بر ایشان برهان تمام باشد و این نواب و
حافظین شریعت لازم است که صاحب مرتبهٔ امامت باشند
از جانب صاحب شریعت که باعتبار این مرتبه محل اتباع و اقتدای
خلق باشند و نیز صاحب مرتبهٔ ولایت باشند که باعتبار آن ردّ
نمایند نفوس متجاوزه از حدود الهی را بسوی صلاح و انقیاد
و تصرف نمایند در حقوق مالیهٔ مقررهٔ بر وجوه خاصهٔ شرعیه
بر وجه اصلح و سداد ؛ و معلوم است که تا این دو مرتبه در
حافظین شریعت نباشد حفظ شریعت صورت پذیر نخواهد
شد و اگر این دو مرتبه اصالةً باشد و از قبیل خلافت و وراثت

نباشد لازم خواہد آمد کہ چنانچہ نبوت و رسالت خاتم انبیا بعد از رحلت
آن بزرگوار منقطع شدہ است ولایت و امامت آن عالیمقدار ہم
کہ مقام متابعت و عمل بمقتضیات شریعت آن جناب است و حکم نبوت
و رسالت آن جناب دارد ہم منقطع شدہ باشد و این باطل است
بالضرورۃ والبداہتہ من المذہب پس باید این امامت و ولایت
ہمان امامت و ولایت خاتم اکرم باشد کہ بخلافت بحافظین
شریعت آن حضرت رسیدہ است تا آنکہ صدق کند کہ دین
و شریعت اوست کہ در قبضۂ وارثین و اوصیاء شریعت او در
آمدہ است و دایر شدہ است و از این بیانات شافیہ در
مقام واضح شد فساد آنچہ القا کردہ است شیطان لعین در
قلوب بعضی از مومنین از پیروان دین مبین و آن
این است کہ امامت مرتبۂ ایست مباین با مرتبۂ نبوت
و رسالت است و این مرتبہ مختص بائمۂ اطہار است
و تا روز قیامت باقیست و زوال و قطع بر او طاری نمیشود
چنانچہ بر نبوت و رسالت از جہتہ تکمیل مرتبۂ امامت

ولایت و فوق مرتبہ نبوت
صح

مستعفیات بیشود و نبوت و رسالت
منہ

آمده است و چون که تکمیل مرتبهٔ امامت شد بمقتضای الیوم
اکملت لکم دینکم * نبوت و رسالت منقطع گردید و حضرت
خاتم انبیا بعالم بقا ارتحال فرمودند چه که آنچه مقصود از وجود
مبارک ایشان بود که تکمیل این مرتبهٔ عالیه باشد بعمل آمد و وجه ختم
نبوت و رسالت بر سرور انبیا نیز آن بود که تکمیل مرتبهٔ مزبوره
در زمان آن حضرت بوقوع انجامید پس مقصود از رسالت و
نبوت که محل نظر حضرت رب العزة بود که اکمال این مرتبهٔ علیه باشد
و همه انبیای سابق هم از جهة مقدمهٔ همین اکمال قدم
بعرصهٔ این عالم نهاده بودند با تمام رسید چه که جمیع ثمرات
نبوت و رسالت در امامت موجود است و سلسلهٔ امامت
تا روز قیامت برقرار است پس احتیاج بوجود نبی و رسول نیست
و غیر این از بیانات و تقریبات سخیفهٔ مخالفهٔ از برای اصول دین
و مذهب * و مغایره با اعتقادات کل علماء از عجم و عرب
که ناشی نشده است تا به حال آن مگر از عدم معرفت بمراتب
نبوت و رسالت * از روی بصیرت و شریعت و شیطان هم

از طرف محبت با ئمه اطهار که در صدد کردن عقاید متعلقه اخیار و شعر
و کمین گاه آن لعین غدار است و مطالب و هنجیه که خالی از
شائبه غلو نیست بلکه عین غلو است با نواع زینت آراسته بصورت
معرفت عرفانی در قلوب محبین و مخلصین ایمانی انداخته و در دو
بر قد و بر آید ان حیل گوناگون انگیخته بتدریج مؤمن صادق را گول زده
از طریق مستقیم هدایت منحرف نموده و در تیه ضلالت و گمراهی داخل
میسازد پس هر کس از مؤمنین که صاحب این عقاید فاسده این
شده است یا وسوسه در قلب او از این گونه اعتقادات فاسده
باید بمطالعه این اوراق وافیه و بیانات کافیه که استنباط
شده است از آیات و اخبار و آثار اهلبیت اطهار و موافقت
با اعتقاد علماء ابرار این اوهام و وساوس را از خود دور نموده
بنهج قویم و طریق مستقیم رجوع نماید مقصد چهارم در رفع
لزوم تساوی مرتبه امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین ع است
با حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بسبب اینکه ما به
الاشتباه این تساوی می تواند واقع شود و در این مقصد هشت

از مایه الاشتباه این توهم را ذکر کرده و بدفع آن می پردازیم و منه
التوفیق * دلیل اول از ادلهٔ مایه الاشتباه اشتراک ولایت و امامت
است بحسب منصب بین پیغمبر ص و اوصیای آن سرور چنانچه گذشت *
و جواب همانست که اشاره بآن شد که این دو مرتبه بنسبت بحضرت
امیر ع و اولاد آن بزرگوار * اصیل و مباین نیست با ولایت و امامت
رسول مختار * تا آنکه بعد از تعارض و عدم ترجیح حکم بتساقط آنها
مترتب شود بلکه این ولایت و امامت همان ولایت و امامت است
که بخلافت از جهة حفظ شریعت منتقل شده است از پیغمبر ص باین بزرگوار
و این معلوم است که مغایرت مرتبتین باعتبار تبدل موضوع
در صورتیکه احد موضوعین اصل و دیگری فرع باشد موجب نمیشود
تعارضی را که حکم بتساوی مرتبتین شود در آن تعارض و این بیان
منافی نیست آنچه را که ذکر شد که حضرت امیر ع دارای ولایت
شدند در زمان خود حضرت رسول ص بجهة آنچه ذکر شد که نزول
ولایت از برای آن حضرت از جهة تنصیص بر امامت آن حضرت
بود و در آن زمان از جهة آنکه بعد از حضرت رسول حجت بر معاندین تمام باشد

والا اثر ولایت که اقامهٔ حدود الهیه و تولیت و مباشرت ریاست
حقه است البته منوط به بعد از زمان خاتم انبیا(ص) بوده است از
این جهة است که بیان شد که ولایت در زمان حضرت رسول(ص)
اثبات امام صامت میکند نه ناطق * دلیل دوم * مفهوم
آیهٔ مباهله است که در آن آیه خالق متعال حضرت امیر(ع) را نفس
پیغمبر(ص) خوانده است پس فرموده است * قل تعالوا ندعوا
ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین * یعنی ای پیغمبر بگو نصاری را
نجران که اگر انکار دارید پیغمبری مرا پس بیائید که بخوانیم
پسران خود را و شما هم بخوانید پسران خود را و بخوانیم نساء خود را
و شما هم بخوانید نساء خود را و بخوانیم نفسهای خود را و شما هم
بخوانید نفسهای خود را پس مباهله کنیم پس قرار دهیم لعنة خدا را
بر دروغ گویان * و حضرت رسول در مقام ابناء حسنین را
بردند و در مقام نساء صدیقهٔ طاهره را و در مقام انفس
حضرت امیر المومنین(ع) را بردند و تقریب دلیل این است که

چون اتحاد نفسین بر وجه حقیقت محال است و حال آنکه خداوند
اعلا در این آیهٔ شریفه حضرت امیر را نفس پیغمبر مقرر فرموده
پس مراد تساوی در جمیع مراتب است با آن حضرت و اتحاد
در جمیع منازل است با آن سرور مگر مرتبهٔ نبوت و رسالت که
از مختصات حضرت نبوی است و بدلیل منفصل استثنا شده است
و مرتبهٔ نبوت و رسالت مطلقهٔ بشرط لا شیء یعنی معراة از مرتبهٔ ولایت
و امامت نمیتواند مرجّح شود بجهة آنچه بیان شد که مقام این دو مقام
ظاهر قول است و کمال و اکمال آن موقوف بر مرتبهٔ ولایت و امامت
که مقام باطن و فعلند و بدون این دو مقام اثر صحیح بر این مرتبه مترتب
نمی‌شود و جواب از این شبهه آنست که چون جناب ولایت مآب
در مقام اطاعت و فرمان برداری حضرت خیر البشر الغاء جمیع مقتضیات
نفسانی از خود نموده بنحوی که هیچ فعلی از آنحضرت صادر نمی‌شد مگر از
حیثیت اقتران آن فعل بارشاد و رضای آنحضرت و تابع فرموده بود
جمیع افعال و مشیتهٔ خود را بافعال و مشیتهٔ آن حضرت پس این مرتبه
و منزلت از جهة آن حضرت حاصل شد چه که ظاهر است که پس از

حاشیه
بشرط لا
یعنی بشرط ان لا یکون معها شیء من الامامة و الولایة
منه

اینکه این مقام از جهة آن امام انام حاصل شد نفس او و جمیع اعضا و جوارح
او بمنزله نفس و اعضا و جوارح آن سید والا مقام میشود چنانچه باعتبار
اینکه القا فرموده بود حضرت در مقام فرمان برداری حضرت معبود
و تحمیل فرامین خداوند ودود جمیع مقتضیات عالم بشریه را حظ نموده
بود کل مشتهیات عوالم نفسانیه را و قرار داده بود نفس خود را در مقام
عبودیة بمنزلة آلة صرف اطلاق شده است بر آن بزرگوار نفس الله
نیز چنانچه در بعضی از فقرات بعضی از زیارات است که السلام علی
نفس الله القائمة و همچنین بر آن بزرگوار بهمین اعتبار اطلاق میشود عین الله
و ید الله و لسان الله و غیر ذالک و ناظر بهمین است حدیث
قدسی که عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی یعنی ای بنده من اطاعت
کن مرا تا آنکه قرار دهم تو را مثل خودم و همچنین حدیث نبوی که
العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة یعنی عبودیة و بندگی جوهریست
که کنه او ربوبیة است مقصود آنکه عبد در مقام عبودیة هرگاه بدرجه
کمال رسید و آن درجه همانست که ذکر شد که القا کند از خود آنچه از
مقتضیات عالم بشریة است بنوعیکه منزه شود بر آن القا

حاشیه: در زیارت هفتم حضرت امیر است منه

حصول ملکه که باعتبار آن ملکه هیچ از آن مقتضیات محظوظ قلب
نگردد و نفس مطمئن گردد بنسبت بجمیع جوارح از اینکه توجه کند بتوجه
دهد عضوی و آلتی از اعضا و آلاتیکه در تصرف اوست از عین و لسان
و ید و رجل و غیر آن بغیر رضای خالق و مشیت خالق و نگردد
نفس و آلات واقعه در تحت تصرف و سلطنت نفس بنسبت
بمعبود و آلت فعل معبود و محل رضا و مشیت معبود پس این نفس بعد
وصول باین مقام البته بمنزله نفس اقدس میشود و ید و عین و لسان
واقعه در تحت تصرف او ید الله و عین الله و لسان الله میگردد
و همچنین سایر آلات نفس و تاثیر ربوبیه و خلاقیه در این نفس واقع
میشود نظیر حدیده محماة یعنی آهن تابیده شده در آتش که از کثرت
تاثر باثر نار رنگ نار و اثر نار در او پیدا میشود بحیثیکه هر کس بر حقیقت
او مطلع نشود و عارف نشود بکنه او مشتبه میشود در نزد او بنار
و هر چند که در واقع نار نیست و از این بیان واضح میشود
تاویل حدیثی که از امام روایت میکنند که فرموده اند لنا مع الله
حالات نحن فیها هو الا نحن نحن و هو هو یعنی از برای ما با خداوند

حالا هست که ما در آن حالات او هستیم مگر در همان حالات ما ماییم
و او اوست مراد آنکه ما مظهر آثار خداییم و از ما آثار خدائی ظهور میکند که غیر
عارف بحقیقه گمان الوهیت بر ما می برد مگر در همان حالت ما ماییم یعنی
بنده و عبد فرمان برداریم و او خالق و اله و معبود ماست حاصل
آنکه این مقام عبودیت بر وجه اکملیت و اعلا درجه اتمیت در صدور اولیا
و ائمه هدی چنان تکمیل یافته بود که در مقام فنای فی الله نظیر همان
حدیده محماة شده بودند که آثار الوهیت از ایشان بظهور میرسید
این بود که بملاحظه وقوع این آثار جماعتی از ناس در حق ایشان
گمراه شده بخدائی ایشان قایل شدند چنانچه در تذکرة الائمه
مجلسی و غیر آن از کتب بتفصیل مذکور است پس از آنچه بیان شد
بظهور پیوست که حصول نزول منزلة النفس پیغمبری از جهة جناب
ولایت مآب که صریح آیه شریفه است از جهة اطاعت و متابعت
آن حضرت بود حضرت رسالت مآب را که باقصی مرتبه
کمال رسانیده بودند تا آنکه این مرتبه و منزلة حاصل شد و ظاهر
و بین است افضلیة مرتبه متبوع و مطاع از تابع و مطیع

و شاہد برایں حدیث احمد بن محمد بن ابی نصر است از ابی الحسن
موصلی از ابی عبد اللہ در اصول کافی * قال جاء حبر من الاحبار
الی امیر المومنین فقال یا امیر المومنین متی کان ربک فقال
ثکلتک امک و متی لم یکن حتی یقال متی کان کان ربی قبل القبل
بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا غایۃ و لا منتہی لغایتہ انقطعت
الغایات عندہ فہو منتہی کل غایۃ فقال یا امیر المومنین افنبی
انت فقال ویلک انما انا عبد من عبید محمد ؐ * ترجمہ حدیث
آنکہ حضرت ابی عبد اللہ فرمودند کہ عالمی از علمای یہود خدمت
امیر المومنین پس عرض کرد یا امیر المومنین از کدام زمان
پروردگار تو بودہ است حضرت فرمودند مادرت بعزایت
بنشیند کدام زمان بودہ است کہ پروردگار من نبودہ است
در آن زمان تا آنکہ گفتہ شود کہ از چہ زمان بودہ است پروردگار
من بودہ است پیش از ہر پیش بدون آنکہ پیشی باشد و بعد
از ہر بعد بدون آنکہ بعدی باشد و آخر و منتہائی نیست
از برای آخر او منقطع میشود آخر ہا در نزد او پس او منتہای ہر

اضطربیت پس آن عالم یهود گفت آیا تو نبی هستی یا امیر المؤمنین ع
پس حضرت فرمودند وای بر تو اینست و جز این نیست که من
بندهٔ هستم از بندهای محمد ص پس در این حدیث که از احادیث مستفیضه است
تصریح خود حضرت است که من بندهٔ از بندهای محمدم ص کما حضر
ونیز جواب سؤال عالم یهود میفرماید که مقام من مقام استقلال
نیست بلکه مطیع و تابع صاحب نبوتم چنانچه عبد تابع مولای
خود است پس مراد تشبیه نمودن آن بزرگوار است خود را در
این مقام بعبد فرمان بردار ٭ و این تمثیل اشاره بهمان است
که ذکر شد یعنی کمال و تمامیت مرتبهٔ متابعت بحیثیکه ارتفاع جسم
شود بمقام نزول منزلهٔ نفس پیغمبری پس اول مقام و منزلهٔ عبد است
و چون این مقام تکمیل پذیرفت منزلهٔ نفس برا و مترتب می شود
و توجیه دیگر در حدیث شریف آنکه چون اطاعت و متابعت
حضرت نبوی ص عین اطاعت و متابعت خالق متعال است
چه که قول پیغمبر ص قول الله است چنانچه آیهٔ شریفه ناطق بآن است
که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ٭ یعنی نطق نمیکند حضر

رسول از سبیل نفسی * و نیست نطق او مگر از وحی الهی و شکی نیست در تطابق
افعال آن بزرگوار با اقوال آن عالی مقدار پس هرچه از علی ع واقع می شد همان
بود که از پیغمبر ص واقع می شد و هرچه از پیغمبر ص واقع میشد همان بود که از خالق
متعال صادر می شد مگر آنچه از حضرت امیر ع واقع میشد از تعلیم رسول الله ص
بود و از حیثیت اسوه و متابعت بآن حضرت بود و مقام آن سرور در
این افعال مقام متعلّم بود بنسبت بعالم * پس از این حیثیت اطاعت و
عبودیت آن حضرت سرور کائنات را عین عبودیت و بندگی *
خالق متعال است پس اثبات عبدیت از برای محمد ص عین اثبات *
عبدیت است از برای خالق متعال و عبارة اخرای آن است
و هی تواند تاویل حدیث مزبور منزل بر مرتبهٔ تعلیمیه باشد چنانچه شاهد
برین است آنچه از خود حضرت امیر ع مشهور است که فرمودند من
علّمنی حرفًا فقد صیّرنی عبدًا یعنی کسیکه تعلیم کند مرا یک حرف از علم پس
بتحقیق که گردانیده است مرا بندهٔ خود و این هم بس بیّن است که
آن حضرت تعلیم نگرفته اند از هیچکس مگر از خاتم انبیا ص حاصل کلام تا اینجا
بیان این بود که این تساوی منزلهٔ حضرت امیر ع با حضرت رسول ص که

صریح آیه شریفه مباهله است از حیث اطاعت و متابعت بوده است
و حاصل نمیشود از این مکر اثبات نقیض مدعای متوهم بلی در صورتیکه ثابت
شود که مراتب ارتفاع درجات امیر اکرم با نبی خاتم در عالم طین
هم از واهب علی الاطلاق بمقتضای اصالهٔ استحقاق تحقق و
تحصل پیدا کرده است و تقرب و ترفع این ذاتین مکرمتین لتقرب
طولی و ترفع ترتبی و ترتبی نبوده است اثبات مطلب متوهم می شود
ولی این با بودنش مخالف قواعد مذهب و دین و خلاف اعتقاد
کل اهل اسلام و ایمان هیچ دلیلی بر آن قائم است و آیه شریفه هم
دلالتی ندارد بر آن چنانچه ذکر شد دلیل سیم از دلیل متوهم اخبار
طینت است که از بعض از آن اخبار اتحاد طینت ائمه اطهار
با رسول مختار مستفاد می شود از جمله آنها اخباریست که در بصائر
الدرجات که از کتب معتبرهٔ شیعه است ذکر شده است که از جمله
آن خبر ابی الحجاج است قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا الحجاج
ان الله خلق محمدا و آل محمد من طینة علیین و خلق قلوبهم من
طینة فوق ذالک و خلق شیعتنا من طینة دون علیین

قائم نیست بلکه ادلهٔ بسیار برخلاف آن صح

وخلق قلوبهم من طينة عليين فقلوب شيعتنا من ابدان آل محمد وان الله
خلق محمد وآل محمد من طين سجين وخلق قلوبهم من طين اخبث من ذالک
وخلق شيعتهم من طين دون طين سجين وخلق قلوبهم من طين سجين فقلوبهم
من ابدان اولئک وکل قلب يحن الی بدنه ❊ ترجمه حديث شريف
آن است که ابو الحجاج گفت که فرمود از برای من حضرت ابی جعفر علیه السلام
ای ابا الحجاج خداوند خلق کرد محمد و آل محمد را از طينة عليين وخلق
کرد قلوب ايشانرا از طينتيکه فوق طينت خلقت ايشان بود و
خلق کرد شيعيان ما را از طينتيکه پست بود از طينت عليين وخلق
کرد دلهای ايشانرا از طينت عليين پس دلهای شيعيان ما از بدن
آل محمد است وخلق کرد خداوند متعال دشمنان آل محمد را از طين سجين
وخلق کرد دلهای ايشانرا از طينی که خبيث تر بود از طين سجين وخلق
کرد شيعيان اعدای ما را از طينی که پست تر بود از طين سجين وخلق
کرد دلهای ايشانرا از طين سجين پس دلهای ايشان از طين ابدان
امامان ايشان است و هر قلبی ميل ميکند بسوی بدن خود ❊ واز جمله آن
اخبار روايت ابو حمزه ثمالی است از حضرت ابی عبدالله مثل همين

حدیث مگر در آن تبدیل شده است لفظ علیین با علا علیین ؛
وازجملۂ آنہاست نیز سہ حدیث دیگر ہمین مضمون و در روایت مرّوی
از ابی عبد اللہ و دیگر روایت مرّوی از علی بن الحسین ؛ وازجملۂ آنہاست
روایات معتبرۂ مستفیضۂ دیگر کہ مروی است در اصول کافی و
غیر آن از کتب معتبرہ حاصل استدلال متوہم آن است کہ ازین اخبار
کثیرۂ معتبرہ استنباط می شود اتحاد طینۂ طیبۂ امیر المومنین ؛ وسائر
ائمۂ دین ؛ با رسول امین ؛ در مخلوق بودن از علیین ؛ واتحاد
اصل دال است بر تساوی مراتب بحسب ترافع و تفاضل ؛
وجواب ازین شبہہ آن است کہ اتحاد طینت درین بزرگواران
منافی فضیلت و زیادتی مرتبت حضرت خاتم الانبیا نیست
چنانچہ بسیاری از اخبار طینت دلالت بر اتحاد طینت شیعیان
با اہل بیت اطہار نیز میکنند مثل روایت علی بن حمزہ عن ابی بصیر

عن ابی جعفر ؛ قال انّا و شیعتنا خلقنا من طینۃ واحدۃ
وخلق عدوّنا من طینۃ خبالٍ من حماٍ مسنون ؛ حضرت
ابی جعفر فرمودند ما و شیعیان ما خلق شدہ ایم از طینت واحدہ

و خلق شده اند دشمنان ما از طینت فاسده که آن گل سیاه متغیر
بو دکه بصورت در آمد + و در معنی همین روایت است روایت
محمد بن مروان از ابی عبد الله و غیر این دو روایت از روایات
متعدده و واضح و مبرهن است عدم تساوی مرتبه شیعیان با
ائمه هدای خود + و همچنین هیچکس ملتزم نشده است تساوی
مرتبه شیعیان مطلقا با انبیا و رسل + با آنکه روایت متعدد است
باتحاد طینت شیعیان با این بزرگواران نیز مثل روایت صالح +
ابن سهل در بصایر الدرجات از ابی عبد الله + که المؤمن من
طینة الانبیا قال نعم + یعنی راوی سؤال کرد که مومن از طینت
انبیاست یعنی از طینت انبیا مخلوق شده است فرمودند بلی و
روایات در این باب نیز متعدد است پس همچنانکه این اخبار
نمی تواند محل استدلال شود از برای تساوی مرتبه شیعیان
ابرار با ائمه اطهار و انبیاء والاتبار همچنین است اخبار و
در آنچه محل کلام و استدلال است علاوه آنکه خلقت از طینت
علیین ائمه از آن است که از فاضل یا افضح طینت شی باشد

یا اصالة باشد پس حمل خواهد شد عموم اطلاقی اخبار وارده در محل نزاع
بر تقیید بلکه در بعض از اخبار طینت است که دال است بر اینکه
طینت اوصیاء از فاضل و یا از نضح طینت حضرت خاتم النبیین ص
خلقت شده است و این اخبار در بصائر الدرجات و غیر آن
از کتب معتبره موجود است و این مطلب واضح است ٭
بلی مطلبی که لازم است تنقیح آن در این مقام اگرچه خارج است از موضوع
کلام و از آنچه در صدد استدلال آنیم از مقصد و مرام ٭ ولی
چون از مشکلات صعبهٔ انام و محل لغزش اقدام خاص و عام است
لازم است که ذکر شود و آن اینست که از اخبار طینت چنانچه ٭
بعضی از آن در معرض بیان در آمد مستفاد می شود که طینت مؤمنین
از طین علیین که طین حلو طیبهٔ مبارکه ایست در اعلا مکان از
جنت خلق شده است و طینت معاندین دین و دشمنان ائمه
طاهرین از طین سجین که طین شور خبیثهٔ متعفنه است در اسفل نار
مخلوق شده است و هر طینت میل میکند بآنچه از او خلق شده است
و معلوم است که مقتضای طینت علیین طاعت و عبادت و مقتضا

طینت سجّین کفر و فجور و معصیت است ٭ پس هرچه از ایشان ٭
صادر میشود بمقتضای همان چیزی است که از آن خلق شده اند
پس کافّه مفطور و مجبول اند بر افعال خود ٭ پس چه قصور خواهد بود
بر معاندین دین و چه فضیلت خواهد بود از برای مؤمنین و محبّین و
بیان دفع این ایراد ٭ و تنقیح مطلب و مراد ٭ آنست که خداوند
عالم چون افاضهٔ فیض وجود بر موجودات عالم امکان فرمود ٭
چنین مشیت او تعلّق گرفت که ایصال فیوضات نعمتیه و مراتب
تدرّج و ارتفاعات شانّیه ٭ بر قدر قابلیت موجودات تقرر نمود
و قابلیت موجودات را موکول و موقوف بر تعیّنات اختیاریّهٔ
خود ذوات موجوده فرماید تا آنکه هر کس را باندازهٔ آنچه قابلیت
اوست که از قبل اختیارات او حاصل شده است افاضهٔ فیض
فرماید پس اسباب امتحانیه فراهم آورد تا آنکه از آن اسباب ٭
مخلوق خود را امتحان و اختبار نموده در حق هر کس بر مقتضیات
مراتب قبولیّهٔ او فیض بخشی فرماید ٭ و لو هتم لنشو و در این مقام که
خداوند عالم که عالم علی الاطلاق است و علم هر شیئی الی ابد الدهر

در ازل الازال از برای او حاصل بود و مخفی نبوده است بر او علم هیچ شئ
پس اختبار و امتحان و اختبار از جهة تحصیل علم الهی نیست ؛ بلکه از جهة
آن است که اگر خالق متعال این امتحان نمی نمود بمقتضای علم خود مراتب مخلوقات
پست و بلند مقرر میفرمود ؛ زبان همه موجودات عالم امکانی باعتراضات
بر خالق متعال گشوده می شد و اگر هم خوف الوهیت مانع بود از تفوه
باعتراض لااقل در قلوب خود این اعتراضات را تضمیر می نمودند پس
لازم شد که عمل بر علم صرف نه نماید بلکه علم را از برای خلق معلوم فعلی فرماید
تا آنکه قدر و منزله هر کس از قبل اختیارات خودش بر او معلوم و معین
گردد ؛ تا آنکه توهم اعتراض از هر کس مندفع گردد و دیگر آنکه اگر این اختبار
نفرموده بود و منازل و مراتب خلق از حیث افعال اختیاریهٔ خود ایشان
معلوم نشده بود البته هر کس تمنای مقام پیغمبران اولوالعزم می نمود
و زبان اعتراض میگشود که چرا منزله پست و ایشان منزله بلند یافته‌اند
پس اثر اختبار و امتحان بنسبت بمخلوقات عالم امکان از اهل نفاق و
وفاق است نه بنسبت بخداوند عالمیان است که عالم علی الاطلاق
است ؛ پس اول موجود برا که خالق وود و از عالم عدم بعرصه وجود

۲
در بیان مقام ... دادن جهة آنکه ... کر این امتحان ...

و درمعرض تقرب مقصود * دراورد عقل اوّل ممکنات * قلم
کتب فرکاینات * واسطهٔ وجود جمیع مخلوقات * شخص اوّل
عالم امکان * روح پیغمبر آخر الزمان * بود پس خداوند عالم بآن
روح مکرم * وذات معظم عرصهٔ عالم ایجاد را رونق افزود وآن *
مقصود عوالم وجود بمرتبهٔ مقام شایستگی و منزلهٔ تقرب وبندگی را
ظاهر نمود که مقرب بارگاه قدس و جلال * و محبوب خداوند لایزال
گردید و خداوند متعال از نور مبارک او اوصیاء او را بظهور آورد
وآن ارواح وانوار طیبهٔ مبارکه نیز تاسی بآن روح طیب وطاهر
نموده در جمیع طرق فرمان برداری * و امتحانات عالم بشری *
پا از مراتب بندگی و عبودیت * ورضای حضرت احدیت *
بیرون ننهاده قدم بر قدم حضرت خاتم مشی نموده القای جمیع خلجانها را
درجنب رضای خالق متعال فرمودند تا آنکه بمثل خاتم انبیا مقرب
بارگاه کبریا گردیدند * پس این انوار مقدسه وسایر انوار وارواح
طیبهٔ انبیا واولیا علیهم الصلوة والسلام وشیعیان ایشان که تاسی باین
انوار طاهره نموده وطی همه مقامات امتحانیهٔ الهیه نمودند در سلک

سابقین و مقربین درگاه اله منسلک گردیدند پس خداوند متعال هم در
این عالم اجسام که تعبیر بعالم خلق می شود قلوب و ابدان ایشان را
بمقتضای همان استحقاق در عالم ارواح که تعبیر بعالم امر می شود
از طینت علیین که طینت طیبۂ بهشت است مخلوق فرمود چه که ابدان و آلات
جسمیۂ بدنیۂ ایشان بنسبت بارواح و نفوس بمنزلۂ لباسی است که این نفوس
و ارواح باین لباس از حیث استحقاق از واهب علی الاطلاق مخلع میگردند
و واضح است که خلعت سلطان بر رجال دولت بر مقتضای مراتب
تقرب و عزت منبعۂ از تکمیل مراتب طاعت و عبودیت عطا
می شود پس البته باید خلعت خلقت جسمیۂ سابقین درگاه و مقربین
بارگاه اله بخصوصیۂ تام و اهمیۂ تمام از جانب ملک علام
ممتاز باشد پس این طاعت و عبودیت قبولیۂ اختیاریۂ ازلیه و
خلقت علت شده است از برای تکون ابدان مقربین از طینت
بهشت برین در این نشاء ناسوتی نه اینکه طینت علیین علة
شده است از برای تکمیل مراتب عبودیه در این عالم تا اینکه اعتراض
شود که هر کس که طینت علیین باشد پا از دایرۂ عبودیت و اطاعت

بیرون نخواہد گذاشت ؛ و بجز علم فوز و فلاح و سداد و صلاح نخواہد
افراشت ؛ حاصل آنکہ اختیارات خود ایشان در عالم ذر و عالم
ارواح علت شدہ است از برای خلقت ابدان ایشان از علیین
در عالم خلق و اجسام پس این خلقت خلقت جزائیہ اختیاریہ خود ایشان است
لا غیر و ہمچنین است امر در سایر مخلوقات بجہۃ آنکہ وقتیکہ خداوند اعلا
ارواح و نفوس ایشان را مخلوق و ابداع فرمود گرفت از ایشان
عہد و میثاق بندگی جمیع مراتب اطاعت و عبودیت خود را
از اوامر و نواہی و تخلق بجمیع اخلاق حسنہ و تجنب از جمیع اخلاق رذیلہ
و گرفت عہد و میثاق محبت و ولایت جمیع انبیا و اولیا خود را
از ایشان سیما عہد و میثاق ولایت و محبت سرور انبیا پیغمبر آخر الزمان
و اوصیاء طاہرین آن بزرگوار از خلق جمیع عالم ابداع حتی از جمیع انبیا
و اوصیا و اولیاء پس ہر کس قبول جمیع این عہود و مواثیق نمود در
ہمان عالم سعید شد و استحقاق خلقت علیین پیدا کرد در این عالم
اجسام و ہر کس قبول نکرد شقی شد و استحقاق خلقت سجین پیدا کرد و
و ہمین است سر حدیثی کہ فرمودند ؛ السعید سعید فی بطن امہ ؛

والشقی شقی فی بطن امه یعنی سعید در بطن مادر سعید است و شقی در بطن
مادر شقی است چه که این سعادت و شقاوت در همان عالم
بمقتضای اختیارات این نفوس حاصل شد و خلقت اجسام ایشان
بر وفق استحقاق ایشان بعمل آمد چنانچه ذکر شد این است که در
این عالم کسانی را می بینیم از سعداء که اگر جمیع عالم کافر شوند و جمیع ادله
تلبیسیهٔ ابلیسیهٔ کفر را در کمال تزیین بر ایشان القا کنند ذره ئی
بنیان ایمان ایشان بهم نمی رسد و کسانی دیگر می بینیم از اشقیاء که اگر
معجزات یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر را مشاهده کنند هیچ تزلزل
در اساس کفر و شقاوت ایشان راه نمی یابد و خیالات وهمیهٔ سفسطیهٔ
خود را در ابطال مذهب حق از ادلهٔ قویه می شمارند حاصل اینکه
آن عالم عالم بذر است در اختیار و این عالم عالم ثمر است در
فعل ❊ چنانچه این عالم عالم بذر است در فعل و عالم آخرت عالم
ثمر است در مجازات اعمال پس نسبت آن عالم با این عالم مثل
نسبت این عالم است بعالم آخرت ❊ پس هر بذر و تخم تقوی
و عبادت ❊ و بندگی و سعادت ❊ و یا تخم کفر و معصیت ❊

وظلم وشقاوت ٭ که کاشته اند بحسب قبول و اختیار در آن عالم
ثمر آنرا بر میدارند بر وفق همان دراین عالم بحسب فعل وعمل چنانچه
دراین عالم نیز هر بذری که ریخته شود بحسب فعل وعمل ثمر آن سبز داشته
خواهد شد در آخرت بحسب نعمة ونقمة ٭ پس اگر دراین عالم بذر ٭
طاعت وعبادت کشت شود ٭ در عالم آخرت ثمر راحت
ونعمت وفرمان فرمائی وعزت وحکم رانی وسلطنت براندازهٔ
عمل نصیب خواهد شد واگر بذر کفر وشقاوت وفجور ومعصیت
کشت شود ٭ در آن عالم ثمر نقمة وفقر وذلت وعذاب الیم
وخلود جحیم عاید حال او خواهد گردید ٭ مقصود آنکه این عالم
نیز مثل عالم ذر عالم اختیار است ومخلوق شب وروز در اختیار
وقبول یکی اختیار او طریق جهنم ونار ویکی طریق جنت ومنازل
ابرار چه که تکمیل اختیارات فعلی عالم ذر دراین عالم میشود باختیار
پس در آخرت درحق اهل جنت خواهند گفت که خود ایشان
اختیار کرده اند جنت را وباهل نار خواهند گفت که خود ایشان
اختیار کرده اند نار را واگر ایراد شود که موافق این بیانات جمیع خیر

بذر بمعنی تخم

وشر مستند بفعل خود عباد خواهد شد پس تفضلات وعنایات الهیه
درکدام مورد ظهور پیدا خواهد کرد ٭ جواب اینست که اثر ظهور تفضل
الهی در تربیت بذور عملیه عباد است که بر جزئی عملیکه در این قلیل از مدّة
معدوده عمر از عبد صادر می شود که اگر در میزان اجاره واستیجارهٔ ٭
عرفیهٔ زمان عامل در آید قلیل اجری زیاده براو مترتب نخواهد شد ٭
پروردگار کریم این عمل جزئی را در کشت زار رحمت خود تربیت
فرموده تا آنکه مترتب میشود بر قیمت وبهای ثمر او حیات ابدی
وسلطنت سرمدی ٭ ومقامات عالیهٔ بهشتی ٭ که همیشه باقی است از
فنا وزوال براو غیر طاری است ٭ حاصل بیان این است که
مخلوق عالم ابداع [٧] چنانچه صریح کتاب الله است بر سه قسمند ٭
اوّل سابقونند که سبقت گرفته است رحمة خداوند بر ایشان در
عالم ارواح وعالم امر بمقتضای قبول واختیارات ایشان که
موجب شده است رحمة کاملهٔ الهیه را بر وجه اتم وسلسلهٔ طیبهٔ ایشان از
موجودات سابقه طولی وترتیبی است در ابداع وایجاد چه که خالق
متعال اوّل روح طیب پیغمبر آخر الزمان را بعرصهٔ وجود آورد و عالم

بذور یعنی تخمها

بذر یعنی تخم

٧ که بذل شعور در حق ایشان شده است صح

امکان را بوجود مسعود و منور فرمود و مقرب بارگاه جلال خود
گردانید ؛ پس از این روح مبارک سرور اولیا و صدیقه کبری و
اولاد طاهرین این دو بزرگوار را خلق فرمود و از نور این بزرگواران
سایر انبیا و اولیا و شیعیان خلص را خلق فرمود و امتحان همه این
انوار مقدسه در همان عالم بعمل آمد و همه انها بر ترتیب مراتب از مقربین
درگاه ایزد متعال گردیدند و طینت همگی این انوار در عالم اجسام
مستحق خلقت از طین علیین گردید و نیامدند در عالم خلق و اجسام
مگر از جهة ارشاد انام ؛ و انکه حجج خداوند باشند بر عباد ؛ در
امصار و بلاد و آنچه واقع می شود بر ایشان در این عالم از بلایا و
فتن ؛ و صدمات و محن ؛ از امتحانات ابتلائیه از جهة زیادتی
ارتفاع درجات ایشان است چنانچه در سابق نیز اشاره بان شده
دوم و سیم از اقسام ثلثه اصحاب یمین و اصحاب شمال اند و
این دو صنف نیز در عالم ارواح آنچه لازمه امتحان ایشان بوده است
بعمل آمده است ؛ پس اصحاب شمال که شقاوت تام اختیار نمودند
یعنی ایمان بانبیا و اولیا نیاوردند و انکار نبوت و ولایت نمودند

وبسبب این از دین حق و از ایمان منصرف گردیدند پس جزای ایشان
این شد که اجسام بهیئه ایشان از طین سجین صرف مخلوق شود که
اقتضای آن شقاوت صرف است مثل کفار بد آئین و معاندین دین
مبین و دشمنان آل طه و یس در زمان ادیان و مذاهب حقه در هر مکان و هر
زمان بهر فعل و هر زبان . و اما اصحاب یمین اگرچه در مقام ایمان مبدء و معاد
و اصول دین و مذهب بر وجه اعتقاد متابعت سابقین نمودند و همه اعتقاد
حقه را قبول فرمودند و بهمین جهة از اصحاب یمین گردیدند ولی در مقام فعل و
عمل قبول سعادت صرف از ایشان بوقوع نیانجامید مگر قلیل از ایشان ملک
بقدر اعداد نفوس اختلاف در اختیارات ایشان از حیث کیفیت و
کثرت و قلت واقع شد و بر مقتضیات همان مراتب شتی و اختیارات
لا تحصی خلعت خلقت جسمیه باین نفوس در این عالم اجسام عنایت گردید
این است که در این عالم دیده می شود از حالات ناس اختلافات بلا
نهایات و مراتب سعادت و شقاوت ایشان در مقام عمل
پس کیفیت در جمیع احکام شریعت تابع شرع انور است مگر قوتیکه
شرح در میان آید و دیگری در همه احکام بر منهاج شریعت است کم

وقتیکه شهوت مال در میان آید و دیگری بر متابعت طریقهٔ حق است مگر
وقتیکه شهوت منصب و حکمرانی در میان آید و دیگری در هر جهه مستقیم است
مگر وقتیکه شهوت قرب سلطانی دامن گیر شود و دیگری در همه مراتب
دین عاقل و بصیر است مگر وقتیکه شهوت پیر و مریدی در میان آید و
هکذا الی غیر النهایة این است که خداوند متعال هم در این عالم که از
جهه تکمیل اختیارات عالم ذر و ارواح خلق شده است امتحان
هر کس را در همان چیزی مقرر فرموده است که مقتضای شهوت
طبیعیهٔ او ست و مخالف شرع انور است   و اگر سؤال شود
که چون امتحانات نفوس در عالم ذر باتمام رسیده است و بر
طبق آن طینت بخاص و عام عنایت شده است پس چه حکمت
و ثمر در اوامر و نواهی شرع مطهر   جواب میگوییم اولاً
حکمت همان است که ذکر شد که عالم ذر عالم قبول صرف است
و بالفعل[عه] است بر وجه اجمال و این عالم عالم فعل و عالم التفصیل است
بر وجه اتمام و اکمال پس در مقام تکمیل حجت بر انام اکمال و اتمام
ضرور است و ثانیاً چنانچه نفوس و ارواح در آن عالم قابل مختار

عه قوله که بالفعل است بر وجه اجمال اشاره بآن است که بعضی بد اختیار و اراده شده است که در عالم الست آتش افروخته شد و حکم شد بذرات ارواح که بروند در آتش پس بعضی رفتند و سعید شدند و بعضی اباکردند و شقی گردیدند
منه

بودند و بجزا و مقتضای قبول آن عالم طینت جسمیه یافتند و در این عالم
در این عالم نیز فاعل مختارند و بجزا و مقتضای فعل در این عالم حظ و لذت
و تعذیب و تفضیح خواهند یافت در عالم آخرت مقصود
آنکه بمحض قبول سعادت و شقاوت یا این یا این در عالم قبول واجب
و متحتم نشده است که فاعل مضطر شوند بر مقتضای آن در این عالم
فعل پس باز اگر بخواهند رجوع کنند بحضرت واهب العطایا و توبه
و انابه نمایند از آنچه واقع شده است از ایشان در هر عالم از ذنوب
و خطایا و مواظب شوند بر عمل کردن بر خلاف مقتضای جبلت و
طبیعت از روی ریاضت و خلاف نفس نمایند بقوهٔ عملیه در
هرچه ملکهٔ نفس شده است از اخلاق ردیه و صفات رذیله البته
خداوند رحمن نیز قلم عفو بر جرائم ایشان میکشد و طینت و ملکات
نفسانیه ایشان را تغییر میدهد انه علی کل شیء قدیر و بعباده رحیم قال الله
تعالی الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور خالق
متعال می فرماید که خداوند ولی یعنی ناصر و معین امور کسانی است
که دست از مقتضیات جبلیه غیر ایمانیه خود بر داشته با در دایرهٔ

ایمان گذارند بیرون می آورد ایشان را بسبب هدایت و توفیق دادن ازظلمات و تاریکیهای کفر بسوی نور ایمان و همچنین می شود که اقتضای طینت علیین در شخص باشد و بسوء فعل و عمل از قبیل مقتضیات خارجه از طینت تغییر دهان اقتضا را و تبدل کند باقتضای سجین و این غالباً از مجاورت و مجالست با اغویا و اشقیا واقع میشود پس بسوء مجاورت با ایشان نور ایمانی طینتی سلب و ظلمت کفر قائم مقام او میشود

﴿ قال الله تعالی والذین کفروا اولیاهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی کسانیکه کافر شدند اولیاء و نصرت کنندگان ایشان طواغیت یعنی طغیان کنندگان از حدود الهی هستند بیرون میکنند ایشانرا از نور فطرة و اقتضای طینت بسوی ظلمات فساد استعداد و انحراف از جهات هدایت و سداد حاصل آنکه تمیز اصحاب یمین از شمال بر وجه انفصال در این نشاء اجسام است که از جهة اتمام امتحان و تمیز فریقین از یکدیگر خلق شده است چنانچه حق تعالی در سورهٔ عنکبوت میفرماید

﴿ الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین

یعنی آیا گمان کرده‌اند مردمان که ترک میشوند و دست برداشته میشوند بمحض اینکه بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه امتحان و آزمایش نشده‌اند و هر آینه امتحان و آزمایش نمودیم کسانیرا که پیش از ایشان بودند از جهة اینکه خداوند عالم شود و بداند که کیست صادق و راستگو در ایمان و کیست کاذب و دروغگو در این ادعا و بیان این معنی موافق قرائة مشهور است که لیعلمن را از ثلثی مجرد گرفته‌اند و بفتح یا و لام قرائة نموده‌اند و ایرادیکه ظاهر الورود است بر این قرائة و آن این است که لازم میآید که خداوند عالمیان قبل از امتحان بندگان عالم نباشد بصدق و کذب ایشان مدفوع است باینکه علم الله بر دو قسم است علم ذاتی که عین ذاتست و در آن تغییر و تبدل نیست و علم فعلی و آن علم بافعال مخلوقات است از حیث وقوع و صدور آن افعال از ایشان و تطابق علم با معلوم فعلاً و معلوم است که این علم از این حیث متوقف بر وقوع و صدور فعل است پس تا فعل واقع نشود علم بآن حاصل نمیشود و علم واقع در آیهٔ شریفه این علم فعلی است نه علم ذاتی و در مجمع از امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده است که این دو بزرگوار قرائة فرمودند

ولیعلمن بکسر لام از باب افعال پس معنی این میشود که آزمایش و امتحان
نمودیم کسانی را که قبل از شما بودند چنانچه شما را امتحان میکنیم از جهت اینکه
اعلام کنیم و امتیاز فرمائیم صادقین در ایمان را از کاذبین ایشان
پس مراد این خواهد شد که امتحان از جهت تمیز و معلومیت صادقین است
از کاذبین در نزد خود ایشان والا همه کس ادعای صدق و ادعای
مراتب صادقین خواهد نمود و بنابراین مصدق خواهد شد همان
بیانی را که در سابق از همین باب بتفصیل گذشت و هیچ اعتراض هم
وارد نخواهد آمد و نیز در سورهٔ مائده می فرماید ؛ ولو شاء الله
لجعلکم امة واحدة ولکن لیبلوکم فیما آتیکم فاستبقوا الخیرات الی الله
مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون ؛ یعنی و اگر میخواهد خداوند
هر آینه قرار میدهد شما را یک گروه متفقین در یک دین ولکن میخواهد امتحان
و آزمایش نماید شما را در آنچه داده است بشما از شرایع مختلفه بنا بر
هر عصری و هر قرنی پس سبقت گیرید بسوی خیرات رجوع شما جمیعاً
بسوی خداوند است پس آگاه خواهد کرد شما را خداوند بانچه که
در او اختلاف کردید در دنیا و در سورهٔ کهف میفرماید انا جعلنا

ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا * یعنی قرار دادیم آنچه
در زمین است زینت و آرایش زمین تا آنکه امتحان و آزمایش کنیم اهل زمین را
که کدام یک از ایشان نیکوتر هستند از حیثیت عمل و در سورهٔ تبارک
می فرماید * تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر
الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو العزیز الغفور
یعنی با خیر و برکت است آن کسیکه در دست اوست ملک و سلطنت
و او بر هر شیء قادر و تواناست و آن کسی است که خلق کرده است
موت را و حیوة را از جهت آنکه امتحان کند شما را که کدام یک از شما
بهتر هستید از حیث عمل کردن و آیات و اخبار بر این مضمون
بسرحد تواتر است بدانکه آنچه بیان شد که بعضی در عالم ذر قبول کردند
نکردند در غیر توحید و اعتراف بوجود صانع و مربی موجودات بود
و اما در اذعان و اعتراف بوجود صانع پس چون تکلیف بعباد
و اعتراف بحجت و اخذ مواثیق رسالت و امامت و مودت
اهل ولایت و غیر ذلک از تکلیفیهٔ عباد موقوف بر معرفت خالق
پس اول در عالم ذر بادله و براهین صحیح مفیدهٔ یقین اثبات بوجود

والوهیّة خود نمود بر خلق عالم امکان و عهد اعتراف و شهادت گرفت
از ایشان و بعد ایشان را در معرض تکلیف و امتحان در آورد چنانچه در سورهٔ
اعراف می فرماید   واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریّتهم
واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انّا
کنّا عن هذا غافلین او تقولوا انّما اشرک اباؤنا من قبل وکنّا ذریّة من
بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون * یعنی یاد کن ای پیغمبر زمانی را که
بیرون آورد پروردگار تو از ظهور و اصلاب بنی آدم ذریّه و اولاد
بنی آدم را و شاهد گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا نیستم من
پروردگار شما گفتند بلی شهادت میدهیم که تو پروردگار ما هستی و این
اشهاد و اقرار از جهة آن بود که کراهت داشتیم از آنکه بگویند در روز
قیامت که ما غافل بودیم از الوهیّة و ربوبیّة پروردگار و یا بگویند که
اینست و جز این نیست که پدرهای ما کافر و مشرک شده بودند
قبل از ما و ما اولاد آنها بودیم که بعد از آنها بوجود آمده بودیم پس تقلید
کردیم آنها را پس آیا مارا هلاک میکنی بسبب آنچه کردند اهل بطالت یعنی
پدرهای ما که مارا گمراه کردند   مراد آنکه خالق متعال در عالم

چنان بنصب دلائل و براهین بر الوهیت و ربوبیت خود نمود که مجال انکار از
برای ایشان نماند و مقام علم ایشان بمرتبه رسید که شاهد شدند
بر نفسهای خود که نتوانند انکار نمایند چه که شهادت بعد از مرتبه علم و یقین است
پس عذر ایشان در روز قیامت مسموع نخواهد شد که ما غافل بودیم یا پدران
ما مشرک و کافر شدند پس ما هم تقلید آباء خود کردیم و گمراه شدیم از جهة
آنکه کسی که علم بچیزی حاصل نمود از روی برهان علمی یقینی جایز نیست
که تقلید کند غیر را پس از آیه شریفه مستفاد شد که در عالم ذر معرفة الهیه
از جهة عباد برهانی و علم جبلی شده است و بر همان جبلت و علم محشور
بحشر انسانی و مخلوق بخلقت ناسوتی گردیده اند که اگر بخواهند تقلیداً
للآباء هم انکار نمایند عذر ایشان در قیامت مسموع نخواهد شد این است سبب
که جمیع ادیان متشتته و مذاهب مختلفه از اقسام کفار و غیر کفار
قائل بخالق قادر و صانع مدبر بوده هستند و هیچ کس صانع را منکر
نیست و وجه آن است که همان آثار صنع که در عالم ذر نمایان بود
از برای ذرات موجودات که عارف شدند بوجود یقینی بخالق
خود در این عالم نیز موجود است بنحوی که هر کسی از روی شعوری که

باعتبار او مکلف تواند شد داشته باشد علم جزم حاصل میکند بوجود او
هر گاه نظر خود را مهمل نگذاشته فکر در آثار قدرت الهی و مصنوعات
نامتناهی حضرت سبحانی نماید و ببیند که کلا بر وفق حکمت خلق شده است
پس نمی شود که بی صانع مدبر حکیم مخلوق شده باشد و اگر بخواهی التفات
کنی با آنچه ذکر شد از تحصیل معرفت نظری پس نظر کن بتعیین اعتبار در
آثار صنع پروردگار مثل اختلاف لیل و نهار و جریان
عیون و انهار و نزول ثلوج و امطار و اوضاع حکیم براری و
بحار و منافع مودعه در هر یک از معادن و اشجار و ثمار و لؤلؤ
و مرجان و غیر آن از نفایس بیشمار و حرکت سماء و اضطراب
هواء و تغییر اشیاء و اجابت دعاء و آنچه نازل میشود بر اهل
طغیان و فساد از بلاء و آنچه صرف می شود از بلا و دواهی از اهل طاعت
و رجاء و ایجاد موجودات و صنع مصنوعات و تکوین ابدان
و تقضی زمان و استقامت نظام و اصطکاک عمام و کفایت
میکند از حیث برهان فکر در صنع خود انسان فضلا از سایر
انواع حیوان بجهت آنکه مصنوعات مبدعه در انسان دلیلی است بر

اصطکاک باهم برخوردن حاشیه

وجود صانع قاطع و برهانی است بر الوهیت او ساطع خلق کرده است
او را از تراب و بودیعه گذاشته است در اصلاب مستقر
کرد او را در رحم و گردانید علقه بعد از آن مضغه بعد از آن عظام
پس پوشانید بر او لحام پس گردانید او را خلقی سوی پس مهیا
فرمود از برای او لبن صافی و گردانید او را غذائی وافی که هر گاه
مص کند جاری می شود لبن و محتبس میشود هر گاه بر دارد دهن
بودیعه گذاشت محبت او در قلب ام تا تحمل نماید آنچه لازمه تربیت
اوست از کلفت و تکلیف بر دار شود زحمات شاقه او را
بر وجه مهربانی و رأفت تا منتقل شود از حالی بسوی حال تا برسد
بحد کمال و عطا می کند در خلال این احوال آنچه لازمه تکمیل
مراتب اوست در مقام استکمال از نطق فصیح و فکر صحیح
و سایر قوای ظاهریه و باطنیه و اعضا و جوارح بدنیه که اگر
در معرض تحریر در آید بر وجه مفصل بهر عضوی تحریر شود کتابی
مطول تا آنکه کامل شود از جهت استعداد و در تحصیل امور معاش
و معاد و بشناسد خالق خود را از روی بصیرت و معرفت و

لحام

دمشی کند در سلوک بندگی و اطاعت تا آنکه مستعد شود از جهة
تنعم بنعمهٔ ابدی و قابل شود از جهة جلوس بر اورنگ سلطنت
سرمدی ولی بهمین حالت این بی انصاف انسانی را که چشم از همه
اسباب بصارت پوشیده بنسبت سید ها این همه آثار قدرت نا متناهیه را
که کلاً بر وجه حکمت خلقت شده است بسوی دهر بلا شعور و خود را اقرار
سید ها اعمی و کور ومن لم یجعل اللہ له نورا فما له من نور بلی
چون چشم از نور هدایت منصرف کرده است و شهوات
نفسانی را که مایه الامتحان عالم انسانیست بر خود امیر نموده است
و عزت و دولت اعتباریهٔ چهار روزه عالم فانی را بر عزت
و سلطنت باقی ترجیح داده است و احکام تکلیفیه الهیه را
در پس پشت انداخته است و زمان خود را مدام در اجرای
احکام نفس امارهٔ مشومه صرف فرموده است البته باعث شده است
که نور فطرهٔ اولیهٔ الهیه که با آن ارائه طریق حق می شود سلب شود
و در تیه ضلالت گمراه گردد و این جزای کفران خود عبد است
که از قبل سوء قسم اختیار او حاصل گردیده است والا اگر با آن نور

حاشیه
اشاره است
بسوی جماعت
دهریه و
نیچریه که درین
زمان طلوع و
بروز کرده اند
منه

بر طریق هدایت مشی می نمود آن نور فطرت بجزای شکران این
همت مرتبه تزاید حاصل می نمود تا باعلی مرتبهٔ هدایت میرسید که ایصال
بسوی مطلوب است که دیگر ضلالت و گمراهی امکان ندارد و پس چون خالق
ودود بسوء اختیار این انسان محمود سلب این نور از او فرمود
این کمبخت گمراه منکر آنها گردید و الا بچه سبب انکار الوهیت می نماید
و بکدام دلیل متمسک میجویند اگر یکی از مصنوعات فرنگی که مشتمل باشد
بر اسباب و آلات بسیار و همه آن آلات را بفهمند که هر کدام از جهة
چه چیز نصب شده است مگر چند آلة که حکمت آنها مخفی بماند البته میگویند
ما نفهمیدیم و حمل بر عدم حذاقت فرنگی نمی کنند و نمی گویند این فرنگی
لغو و عبث را مرتکب شده است در مصنوع خود بجهة آنکه اغلب او را
بر وجه حکمت و حذاقت می یابند و یا نمیگویند که این مصنوع خود
بخود و بی صانع پیدا شده است پس چه شده است اینها را
که هزاران حکمت خلقت مصنوعات بدیعهٔ الهیه را که عقل بر فهم آنها
مستقل است و محل انکار نیست و خود نیز اذعان بر حکمت آنها
دارند هیچ تاثیر نمی بخشد در آنها و بمحض چند چیز که نمی فهمند

حکمت آنها را دهری مذهب میشوند و حال آنکه حکمت اینها نیز در نزد حافظین شریعت ظاهر و مبرهن است و هرچند جهال از جهته عدم استعداد و بصارت باطن از فهم آن عاجزاند مثل آنکه رنگ سرخ و زرد وغیره آن از الوان مرئیه بر صاحبان ابصار ظاهره ظاهر است و همچنین الوان غیر مرئیه را بر قیاس مرئیات میتوان بایشان فهمانید ولی اگر بخواهیم مکور ما درزاد را بفهمانیم الوان را که باین صورتند و هر کدام از دیگری ممیز باین تمیز نیست هرگز نخواهد فهمید و امّا اگر با انصاف و در فطرت صاف باشد انکار هم نخواهد کرد و این قدر قیاس عقلی جاری خواهد نمود که در صورتیکه جمیع ذوی الابصار بوجود الوان متفقند پس جای انکار نیست و اذعان بآن واجب است پس در اینمقام میگوییم که جمیع عقلاء و ذوی البصائر جمیع مذاهب و ادیان متفقند بوجود صانع با قطع نظر از آنکه یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر با معجزات ظاهره باهره آمدند و خبر دادند بوجود واجب الوجود پس بجهته اهل انصاف همین قدر کافی است در اذعان بوجود

صانع فرد.

ساتع فرض میکنیم ظلمت جهالت و خبث خطرة و سلب
سعادت دامن گیر شد براین انکار و تحصیل عزت و اقبال و
اندوختن مال و منال اورا در ضلالت انکار پروردگار گرفتار نمود
معلوم نیست که چه داعی در وجه ایشان در اضلال دیگران پیدا شده است
و قصد تقرب بکدام اله میجویند که این مسکینان وادی جهالت را
بدار البوار کفر و ضلالت دعوت مینمایند و تزلزل در ارکان ایمان
این کمبختان می اندازند مسموع می شود که این جماعت خدا
نشناس انسان را قیاس بر مثل اشجار و گیاه سست اساس
مینمایند که چنان چه از تربیت دهر سبز می شوند و خشک میگردند
و خاک می شوند و اثری از آثار ایشان باقی نمی ماند همچنین است
انسان به بین چه قدر از طریق عقل گمراه شده اند چه که عقل سلیم و اذهان جلیه
و حاکم است که اشرف مخلوقات این عالم بحسب صورت و سیرت
عقل و تدبیر امور و تحصیل معاش و قوهٔ نطق و سایر قوای ظاهره و
باطنیه و استعداد فهم و ترقیات کلیه و ملکات علمیه و غیر ذالک از انچه
از تعداد خارج است انسان و هیچ موجودی از موجودات این عالم

نمیتواند همسری کند با انسان پس چگونه عقل حکم میکند که چنین
مخلوق اشرفی قیاس شود بر مثل حشیش و گیاه بجهة آنکه معین است که
مقصود از وجود این اجسام نامیه حصول منفعتی است که عاید شود بمخلوق
دیگر از حیوان و غیر حیوان بخلاف انسان که معین است که وجود و خلقت
او مقصود ٌ للغیر نیست بلکه عقل و نقل مستقل است که آنچه مخلوقات است
از ذوات ممکنات این عالم همهٔ آنها را انسان علّة غائی است
پس خلق شده اند یا از جهة منفعة واصلهٔ بسوی ایشان ولو بوسائط
بیشمار و یا از جهة آنکه اسباب و محلّ اعتبار شوند از برای معرفت
پروردگار و یا منشأ گردند از جهة انتزاع تصور تعذیب و تنعم
در آخرت و فهم عوالم جنت و نار و یا محلّ شوند از برای امتحان
و آزمایش ایشان در این دار ناپایدار و غیر ذلک از آنچه بر
عقول ذوی الالباب پوشیده نیست پس از روی عقل قطع نظر
از تصریح شرع می فهمیم که چون ایجاد هر چیز در این دنیا از جهة وجود
انسان شده است پس باید غرض بزرگی از وجود انسان که
نمونهٔ عالم امکان است نیز محط نظر خالق منّان بوده باشد تا آنکه

از جمله ادلهٔ نقلیه این آیه شریفه است و خلق لکم ما فی الارض جمیعا حاشیه منه

بیجا و بغیر الغو و بیفایده نباشد و چون از حال آن غرض تفتیش نمائیم
از روی عقل و شرع خواهیم فهمید که آن غرض نیست مگر عبادت
و حصول معرفت و بندگی معبود و و و در این عالم و
وصول بنعم و فیوضات نامتناهیهٔ او بر وجه اتم در آن عالم چه
حاصل آنکه ظهور خالق و صانع بمرتبهٔ ایست که اگر کسی انکار او نماید
باید دلیل اقامه کند بر آن و هرگز اقامه نخواهد کرد و امّا بر وجود او پس
جمیع مصنوعات دلیل بر صانع قادر متعالست هر سبزه که
از زمین بر آید بر وحدت او زبان کشاید و در کافی و
توحید چنانچه محدّث فیض در صافی نیز متعرّض است از حضرت
باقرؑ روایت کرده اند که آن حضرت سؤال شدند از این آیهٔ شریفهٔ
سابقه و اذ اخذ ربّک من بنی آدم الی آخرها حضرت فرمودند
اخرج من ظهر آدم ذرّیّته الی یوم القیٰمة فخرجوا کالذّر فعرّفهم نفسه
و اراهم صنعه ولولا ذلک لم یعرف احد ربّه یعنی بیرون آورد
خالق عالم از پشت آدم اولاد او را تا روز قیامت پس بیرون
آمدند مثل مورچه‌های بسیار کوچک پس شناسانید خود را بایشان

و نمایانید ایشانرا صنعتهای خود که دال بر وجود صانع بوده و
اگر نشناسانیده بود خود را با ایشان و عارف نفرموده بود ایشانرا
بمصنوعات خود هیچ کس نمی شناخت پروردگار خود را
پس این حدیث شریف نیز مثل آیهٔ شریفهٔ سابقه دلالت میکند
که در عالم ذر خداوند عالم نیز آثار صنع خود را با ایشان نمود و
ایشانرا بربوبیت خود عارف فرمود بطوریکه مجال انکار از برای
ایشان باقی نماند پس هر کس انکار کند نیست انکار او مگر از روی
عناد و لجاج شیطانی و اغراض فاسدهٔ نفسانی و عذر هیچکس
در عالم قیامت که عالم مظاهر ثمرات اعتقاد و اعمالست مسموع
نخواهد شد   و از جملهٔ اخباریکه دلالت میکند بر امتحان اصحاب
یمین و شمال قبل از خلقت ایشان در این عالم اجسام این
حدیث شریف است در اصول کافی مروی از حضرت
صادق ع پس حضرت بعد از سؤال شدن از تفسیر آیهٔ شریفه   و اذ اخذ
ربک من بنی آدم الی آخر الآیه فرمودند که ان الله عز و جل
قبض قبضة من تراب التربة التی خلق منها آدم فصب علیها

الماء

بعذب الفرات ثم ترکہا اربعین صباحا ثم صبت علیہا الماء

الاجاج فترکہا اربعین صباحا فلما اختمرت الطینۃ اخذہا

فعرکہا عرکا شدیدا فخرجوا کالذر من یمینہ وشمالہ وامرہم جمیعا ان

یقعوا فی النار فدخل اصحاب الیمین فصارت علیہم بردا وسلاما وابی

اصحاب الشمال ان یدخلوہا یعنی حضرت فرمودند کہ خداوند

عالم گرفت قبضۂ از آن خاک کہ طینت آدم را خلق کرد از آن

پس ریخت بر آن خاک آب شیرین خوشگوار پس گذاشت او را

تا چہل صباح بعد از آن ریخت بر آن آب شور تلخی را پس

گذاشت او را تا چہل صباح پس چونکہ تکمیل شد تخمیر آن تراب

ازین دو آب گرفت آن طینت را پس مالید او را مالیدن شدیدی

پس خارج شدند مثل مورچہای بسیار کوچک از طرف یمین

و از طرف شمال و امر کرد خداوند متعال ایشان را کہ بروند در

آتش پس داخل شدند اصحاب یمین در آتش پس گردید آتش بر ایشان

سرد و سلامت و ابا کردند اصحاب شمال اینکہ داخل شوند

پس ازین حدیث استنباط میشود آنچہ ذکر شد در سابق کہ ذریۂ

بنی آدم غیر از سابقین در عالم ذر امتحان شدند و بسبب این امتحان از
اصحاب یمین و شمال از یکدیگر ممتاز گردیدند و بمقتضای آن در این
عالم طینت خلقت یافتند پس در این حدیث شریف صورت
امتحان بیان شده است که بدو طینت همه را از دو مقتضی متضاد و
متضاد خلق فرمود و بصورت مورچهای کوچک ظاهر نمود و
کمال قوۀ شعور بایشان عنایت فرمود چنانچه صاحب صافی در
تفسیر خود از حضرت صادق ع روایت میکند که انه سئل کیف اجابوا
وهم ذر فقال جعل فیهم ما اذا سئلهم اجابوه یعنی حضرت سؤال
شدند که چگونه جواب دادند مخلوق و حال آنکه بودند بصورت مورچه
پس حضرت فرمودند که خداوند متعال قرار داد در ایشان از عقل و
شعور چیزیکه هرگاه سؤال می فرمود ایشان را جواب میدادند
او را پس ایشانرا اختیار نمود که میخواهد اختیار نماید طرف
یمین را که طریق جنت است بگذاشتن خواهشهای نفسانیۀ
عاجله و دنیویه و قیام بر احکام شریعت حقّۀ الٰهیه و
میخواهد اختیار نماید طرف شمال را که طریق بسوی دار البوار است

باختیار کردن شهوات حیوانیه و لذات وهمیهٔ انعدتیهٔ این دار فانیه پس
هرکس بطرف اوّل مشی نمود از اصحاب یمین و مستحق عنایت
ربّ العالمین گردید و هرکس بطرف ثانی میل کرد از اصحاب
شمال و خود را محروم از رحمة خالق لایزال نمود و در بیان اینجا
تنبیهاتی است که لازم است در معرض بیان در آید تا آنکه رفع
بعض اشکالات بر آن مترتب گردد تنبیه اول آنکه مراد از یمین
ارواح سابقین‌اند از انبیا و اولیاء و ائمهٔ هدی و شیعیان خلّص
ایشان که از جهة ارشاد خلق و داخل نمودن مردم را بدین حق قدم
دایرهٔ عالم تکلیف نهاده‌اند و از جهة اصحاب خود با یمن و برکت واقع
شده‌اند و طرف ایشان طریق بسوی جنت است پس هرکس بطرف
ایشان مشی نمود یعنی اسلام و ایمان با ایشان آورده و متمسّک بسنّت
و طریقهٔ ایشان گردید و جمیع احکام واردهٔ من الله را از ایشان
طوعاً و رغبةً قبول نمود از اصحاب یمین شد و هرکس بخلاف
ایشان مشی نمود و داخل در ضلال و از اصحاب شمال گردید و مراد
از شمال نیز نفوس شیطانیهٔ ضالهٔ مضلّه است که در مقابل

علم ضلال و اضلال برپا نموده خلق را از ایشان منحرف می نمایند و بدام
حیل و غرور شهوات نفسانیّه و حمیّه و عصبیّه جاهلیّه و عزّت و ریاسة
اعتباریّه این دار فانیه خلق را صید مینمایند و آتش در ضمن عقاید و
اعمال ایشان انداخته داخل در اصحاب خود میکردانند و این نفوس
شریره نفوس ابلیسیّه است که در قبال نفوس سابقین مخلوق شدند
و چون با این نفوس طیّبه در مقام عبودیّت و بندگی ارتفاع
مکان و رفعت شأن و نزد خالق منّان نتوانستند برابری
کنند و منزلهٔ ایشان پست شد پس بر این نفوس علیّه
حسد و تکبّر ورزیدند و بسبب آن ملعون و مطرود خالق کردیدند
پس در مقام عداوت و تلافی برآمدند و چون ید امکان تصرف
وساوس ایشان در این نفوس سابقین که از مخلصین حضرت ربّ
العالمین اند کوتاه بود همّت بر وسوسهٔ اولاد و اصحاب ایشان
کماشتند که اثر حسد خود را بر ایشان ظاهر سازند و ایشان را
از مشی بطرف یمین منحرف ساخته در سلک اصحاب خود منسلک
و از شیعه باخود دکیسیم و اصطلاح سازند و کام خود را برآرند و خداوند

که لا ازینه آن را نیج

شاهد بر این قول خدای متعال است از قول ابلیس که لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصون یعنی اغوا خواهم کرد بندگان تورا جمیعا الا مخلصین از بندگان تورا

متعال اسم بمقتضای حکمت و مصالح چند که عمدهٔ آن امتحان
عباد است و امتیاز صالح از طالح و اهل عناد است ایشانرا تا روز
و اسم ایشان را اصحاب شمال گذاشت   تنبیه دوم آنکه
قبول هر یک از اصحاب یمین و اصحاب شمال در عالم ذر بر دو
نهج واقع شده است اول در مقام اعتقاد که اصل است دوم
در مقام عمل که فرع است   پس اصل در قبول اصحاب یمین اصول عقاید
حقه است که شهادت است بالوهیت بر وجه اذعان   مع جمیع
توابع آن از اعتقاد بثبوت صفات ثبوتیه جمالیه الٰهیه که تعبیر
شود بصفات جمال و سلب جمیع صفات سلبیه از آن ساحت
بارگاه که تعبیر می شود بصفات جلال   و همچنین شهادت
برسالت و نبوت رسل و انبیا و ولایت و امامت اوصیا و
ائمه هدی و جمیع توابع آن از اذعان و اعتقاد بحقیقت آنچه نازل شده است
از احکام مما متعلق باشد بامر عبادت مثل احکام خمسه تکلیفیه و چه متعلق
بود بامر معاش مثل سایر احکام از عقود و ایقاعات شرعیه
مثل حلیت محللات و حرمت محرمات و احکامات ارث و حدود

قیامت مهلت داد و پیروان ایشان را بایشان ملحق ساخته صح

اصول و فروع بسوی ایشان چه آن احکام صح

وغیر آن از احکام منزله از جانب خداوند و دو وجه
متعلق باشد بامر معاد مثل وقایع بعد الموت الی یوم المعاد از سؤال نکیر
ومنکر و حشر جمیع اجساد عباد در عرصهٔ محشر و نشر صحایف اعمال و توزین اعمال
بر وجه کمال اگر خیر است خیر و اگر شر است شر و غیر ذالک از آنچه سید/ حضرت را در عالم قبول
نمودند و اعتقاد ثابت جازم باو ورزیدند مسلم و مؤمن شدند
واز اصحاب یمین گردیدند و بطرف یمین میل نمودند چنانچه
هرکس انکار کرد شیئی از این عقاید را از اسلام و ایمان محروم شد
واز اصحاب شمال گردید و بطرف شمال میل نمود چه که همین انکار
نیز اصل در اصحاب شمال است پس معیار و ملاک در اصحاب
یمین و شمال این دو اصل است یعنی ایمان آوردن بر وجه مزبور
بسابقین و عدم ایمان بایشان بر وجه اعتقاد و یقین و
هرچند برد کردن یک حکم باشد از احکام منزله بر ایشان از
جانب رب العالمین پس هرکس داخل در اصل اول شد پس
در اسلام و ایمان و اعتقاد حقهٔ خود سعید ابدی شد که ثمرهٔ آن خلود
در جنت بحسب عاقبت و متنعم شدن بنعمت دائمهٔ آخرت است

۱/ شریعت بر آن قائم است پس کسانیکه جمیع این عقاید صحیح

و هر کس داخل در اصل دوم و از اصحاب شمال گردید شقی
ابدی شد که ثمرهٔ ان نیز خلود در نار بعد از این دار و همیشه معذب
بودن بعذاب درکات دار البوار است و خداوند متعال
طینت قلوب صنف اوّل را بجزای قبولشان از فاضل طینت
سابقین که از علیین است در این عالم خلق مخلوق فرمود و چنانچه
گذشت این است که مؤمن موحّد اگر عالم کافر شوند در
اعتقادات او خللی واقع نمی شود و بر طریقهٔ توحید و رسالت
و امامت مستقیم است و طینت صنف دوم را بشومی و قبح
اختیار او از طینت سجّین مخلوق فرمود اینست که بسیار کسان
دیده میشوند که حقیقت دین و مذهب و هر چند بدیهی شود و به
براهین یقینیه بمنزلهٔ رسد که تشکیک در آن محال شود این
کمبخت بشوم بمقتضای خبث طینت از قبول آن ابا میکند و
امتناع می ورزد و این جزای قبول اوست در آن عالم
و هر چند خداوند متعال بوسعت رحمت خود او را مجبور و مضطر
بر این اقتضا نفرموده که اگر بخواهد رجوع کند بدین حق نتواند بلکه

در این عالم
صح

هر وقت بخواهد رجوع کند میتواند و همچنین تا در این دار است
اختیار باقی است و میتواند بمجاهدات و ریاضات شرعیه این
مقتضیات را با ضدادانها تبدیل نماید چنانچه اشاره بآن در
سابق نیز شد و اما قبول در مقام عمل که فرع است مثل عمل بواجبات
از صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف نهی از منکر
و غیر آن از مقدمات و اجزاء و شرایط و همچنین ترک منهیات از محرمات
کبیره و غیر آن از صغایر و خلاف مروت پس قبول این
فروع نسبت باصحاب شمال معدوم المصداق است چه که هر فرع
تابع اصل خود است و این صنف از فیض اصل محروم شده اند این در
صورتی است که هیچ از عقاید اصول حقه را قبول نکرده باشد مثل
کفار دهری و وثنی و غیر آن و اما نسبت بکسانیکه قبول اصول
ایشان بر نهج صحت یعنی جامع جمیع شرایط و اجزاء که از هر جهة
مطلوب شریعت باشد واقع نشده است بلکه واقع شده است
بر وجه فساد مثل آنکه واقع شده باشد با انکار شیئی از ضروریات
دین و یا مذهب پس جمیع اعمال فرعیه ایشان نیز

منوّر است چه که صحت فروع مترتب بر صحت اصول است
بلی در منهیّات هر قدر تجرّی نمایند عذاب ایشان در آخرت
زیاد خواهد بود چنانچه هر کس از ایشان اعمالی از او صادر شود
و صفاتی ملکهٔ او گردد که آن اعمال و صفات فی حدّ نفسه محبوب
خداوند متعال باشد مثل اغاثهٔ مستغیث که رفع ظلم از مظلوم
و اعانهٔ محتاجین و عدل و سخاوت و خفض جناح و فروتنی
از برای مؤمنین و علمای دین و غیر این از صفات و اعمال
محموده پس چون سنّت سنیّهٔ خالق متعال جلّ ذکره بر آن تعلّق گرفته
است که عمل هیچ نیکوکاری را ضایع نفرماید جزای عمل این
اشخاص را غالباً در دنیا بر وجه اکمل و اوفی بایشان ایصال میفرماید
و احقاق حقوق ایشان مینماید این است که می بینی غالب
کفّار را و معاندین دین مبین و مذهب حق را که در کمال عزّت و
جلال و ثروت و اقبال بسر میبرند و اگر چیزی از
اجور و ثواب ایشان بآخرت افتد باعث تخفیف عذاب
ایشان خواهد شد ولی باعث نجات از جهنّم نخواهد گردید و از

واز اینجاست که خلاق عالم در رقم مبارک ششم اشاره بهمین سامان
فرموده می فرماید ولولا ان یکون الناس امة واحدة
لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة ومعارج علیها یظهرون
ولبیوتهم ابوابا وسررا علیها یتکئون وزخرفا وان کل ذلک
لما متاع الدنیا والاخرة عند ربک للمتقین ترجمهٔ آیهٔ شریفه
آنکه واگر نه این بود که ناس گروه واحد ند پس در کفر رغبت
میکردند هرگاه کفار را در نعمت و وسعت میدیدند بجهة حب
ایشان دنیا را هر آینه قرار میدادیم از برای کسانیکه کافر میشوند
بخداوند رحمن از برای خانهای ایشان سقفها و بامها از نقره
و درجات قرار میدادیم از برای آن بیوت و سقف که بسبب
آن عروج نمایند و مشرف شوند بر منظرهای آن سطوح
واز برای بیوت ایشان ابواب مقرر می نمودیم و تختها قرار
میدادیم کلا از نقره که تکیه کنند بر آن تختها و عطا میکردیم انواع
چیزهای زینت داده شده بطلا و نیست کل اینها مگر متاع دنیا
و آخرت در نزد پروردگار تو از برای متقیان و پرهیزکاران است

تمام شد ترجمهٔ آیهٔ شریفه   پس مراد از آیهٔ شریفه واللہ اعلم
آنست که چون از کفار گاهی اعمالی صادر می شود که آن اعمال
فی حد ذاته محبوب خالق لایزال است که باید ثمرهٔ جزا بر آن
مترتب شود   پس در همین دار که محل اقتضا همت کفار است
بمقتضای قصود شان که منتهای مرتبهٔ عزت این دار فانیه است
توفیهٔ اعمال در حق ایشان می شود و بجهتهٔ عدم حکمت در توفیهٔ
کل اعمال ایشان در این نشاءه حال بر فرض زیادتی آن اعمال
آنچه باقی می ماند از مراتب جزائیهٔ ایشان حواله به نشاءهٔ اخرت و دنیا میست
میگردد و چون بواسطهٔ کفر در آخرت از نعمت جنت محرومند
و سلم تقدیر از قبل تدبیر ایشان بمقتضای العبد یدبر و اللہ یقدر
بر تعذیب ایشان در درکات جحیم جریان یافته است در تخفیف
عذاب ایشان ثمر می بخشد و اینکه خالق متعال در آیهٔ شریفه اسم
مبارک خود را رحمان بیان نموده ولمن یکفر بالرحمن فرموده است
نیز اشاره بهمین نکته است که خداوند رحمن بسبب کفر اجر کافر را
ضایع نمی فرماید و اعمال خیریهٔ او را در همین دنیا بر وجه کمال

باو ایقامی قسر باید از جهة انکه رحمت رحمانیة مقصور بر دنیاست
وآن عام است که شامل کافر ومومن هر دو می شود بخلاف
صفة رحیمیت که آن مقصور بر آخرت است وخاص مومن است
وغیر مومن در او شریک نیست واینکه خداوند تبارک وتعالی در
مقام اعطاء جزا ایشه کفار بیوت را وآنچه متعلق بتکمیلات بیوت است
تخصیص بذکر فرموده است آن است که عمدة تجمل دنیا تجمل بیوت
ومتعلقات بیوت است ووقتی تجمل بیوت وزخرف آن پرداخته
می شود که سایر تجملات وزخارف نیز بروجه اکمل صورت پذیر
شده باشد پس فرد اظهر راکه مستلزم وحاوی سایر
افراد تجملیه دنیویه است مخصوص بذکر فرموده است ونکتة
دیگر در این تخصیص اشاره بسوی نهایت آرزو وهمم اهل کفار است
که بجزای اعمال خود مترصد آنند باانکه در نظر اولوا الالباب و
صاحبان بصیرت غیر قابل آن است که عمر گران بها را در
تحصیل آن مصروف دارند وچشم از عطیات باقیة اخرویه
پوشیده گردانند ونکتة دیگر اشاره بسوی اسرافی است که

وجهت همت این دون همتان وادی ضلالت واقع شده است
که در امر اخرویه و دار باقیه خود قصور میورزند و در امور عیشیه چهار
روزه عمری باعتبار این دار فانیه اسراف وتبذیر می نمایند
وخود را در زمرۀ اخوان الشیاطین بنص آیۀ شریفه ان المبذرین
کانوا اخوان الشیاطین داخل میسازند و این اسراف
وتبذیر اگرچه باسباب خدائی وعطیۀ رحمانی است بر فرض ارتفاع
آن ولی مسبب از اراده وخواهشهای خود این فرقۀ ضالۀ
شیطانی است که در عوض اعمال خیریۀ خود خواهند توضیح این را
حضرت خالق سبحانی در آیات قرآنی فرموده می فرماید
من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید
حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة من نصیب ترجمه
آیۀ شریفه وافی هدایه آن است که کسیکه اراده کند کشت و
زراعت آخرت را می افزائیم و زیاد میکنیم بر کشت او وکسیکه
اراده کند کشت دنیا را میدهیم او را نصیبی از دنیا و نیست از
برای او نصیبی در آخرت تمام شد ترجمۀ آیۀ شریفه و در جمله

قدسی است چنانچه صاحب علل در علل از حضرت صادق ع
روایت فرموده است که خداوند متعال در حدیث قدسی
میفرماید لولا ان یجد عبدی المومن فی نفسہ لعصبت الکافر
بعصابۃ من ذہب یعنی اگر نبود که خطور میکرد در قلب بندهٔ
مؤمن من چیزی هر آئینه می بستم بر سر کفار دستمالهای از طلا
و اما قبول در مقام اعمال از اصحاب یمین پس در سابق گذشت
که بقدر اعداد نفوس اختلاف در مراتب قبول ایشان واقع
شده است و خداوند متعال هم جل شأنہ مقتضیات قبول
ایشانرا از سعادت و شقاوت بحسب عمل و طینت ایشان
تخمیر فرموده است چنانچه آثار و اقتضای آن در این عالم از
کیفیت اعمال و اختلاف رفتار خلق واضح و لایح است ٭
و آنچه در این حدیث شریف ذکر شده است از امتحان
امتحان در مقام اعتقادات است نه اعمال بجهه آنکه ذکر
شد که معیار کردیدن از اصحاب یمین با عتقاد است نه بعمل
پس هر کس اسلام و ایمان آورد بسابقین با عتقاد ثابت جازم

از اصحاب یمین شد و هرچند در اعمال مخالفت ورزد و طریق اشقیا
واغویا بپیماید بلی آنچه قصور ورزند در اعمال فرع و مرتکب
شوند از منهیات شرع مؤاخذه و تعذیب خواهند شد بقدر آن
چه در دنیا بابتلای مصائب از فقر و مرض و بلیات و غیر آن و چه
در شداید موت و صعوبات آن و چه در دواهی قبر و سؤال نکیر
و منکر و ظلمة و فشار قبر و غیر آن و چه در عالم برزخ تا
قیامت و چه در عرصهٔ محشر تا فراغ خلق از حساب که امتداد
آن پنجاه هزار سال است و چه در دوزخ و درکات
جحیم بر فرض زیادتی اعمال شر و معاصی که بجز جهنم کافی در
تخلیص و تنقیهٔ آن اعمال نشود ولی عاقبت بعد از چشیدن
ثمرات و بال اعمال مستخلص از عذاب و مستحق دخول جنت و خلود
عوالم قدس که از ثمرات و لوازم اعتقادات اصحاب یمین است
خواهند شد تبصرهٔ الیست متعلق باین مقام که لازم است
که ذکر شود و آن این است که بیان شد که مراد از یمین انبیا و
اولیا هستند از سابقین و ذکر خواهد شد و بمقام خود مشی

کہ نبوت و ولایت جمیع انبیا و اولیا مأخوذ از نبوت و ولایت
حضرت خاتم النبیین و امیر المومنین است پس اصل در جمیع
نبوتہا و ولایتہا این نبوت و ولایت کاملہ متاصلہ است
و این نیز معین است کہ جمیع ثمرات نبوت حضرت خاتم النبیین
در ولایت و امامت حضرت امیر المومنین منطوی است چنانچہ
گذشت و تحقیق شد کہ امامت و ولایت حضرت امیر عین
امامت و ولایت پیغمبر است و باطن نبوت و رسالت آن
سرور است و خود حضرت امیر نیز بمنزلہ نفس پیغمبر است
پس ثمرات نبوت و ولایت و امامت جمیع انبیا و اولیاء و
ائمہ ہدی در حضرت امیر جمع و آن بزرگوار مجمع و منبع جمیع
این فیوضات و ثمرات است و امامت و ولایت آن
حضرت نیز حاوی جمیع عقاید حقہ جمیع انبیای و اولیای
ابرار است پس اعتقاد بولایت و امامت آنحضرت
جزء اخیر علت تامہ کل عقاید حقہ است و مستلزم اعتقاد بحقیقہ
جمیع انبیا و رسل ماضیہ و ائمہ قرون خالیہ است در صورتیکہ

مراد آنکہ اعتقاد بامامت و ولایت آنحضرت در خصوص متمم ثمرات است کہ اعتقاد بجمیع انبیا و رسل و اوصیاء ایشان داشتہ باشد والا اگر کسی از انبیا با اعتقاد حقہ ایشان را انکار نماید کانہ انکار امامت و ولایت حضرت امیر را نمودہ است ہمچنین اوصیاء ایشان و اعتقادات حقہ اوصیاء ایشان

منہ حاشیہ

حقیقة ایشان بوجه یقین بتواتر وغیر آن ثابت شده باشد
پس یمین کامل جامع آن بزرگوار است پس در هر کجا از قرآن
واخبار که لفظ یمین ذکر می شود منصرف به یمین کامل است
که ذات بایمن وبرکت آن حضرت باشد وقرینهٔ قویهٔ بر
این مطلب تطابق لفظ یمین است بالفظ علیؑ در اعداد حروف
پس یمین نیز در عدد یکصد وده است مثل علیؑ پس هر قدر از
نفوس که در عالم ذر قائل بامامت یمین کامل یعنی حضرت
امیرالمؤمنینؑ وامامت یازده فرزندش که عین امامت
اوست شدند وطوق اطاعت واعتقادات آن سرور را
که حاوی اطاعت واعتقادات جمیع انبیای سابقین است
در گردن انداختند از اهل یمین شدند بحسب عاقبت مستحق
خلود جنت گردیدند وهر چند معاصی بیشمار از ایشان صادر
شود پس این ایمان ایشان بآن حضرت حسنهٔ ایست
که هیچ معصیت ضرر باو نمیرساند وصاحب او را از ایمان
خارج نمیکرداند وهر چندان معاصی فی حدّ ذات خود موجب

موجب تعذیب صاحب خود خواہد گردید اگر بتوبہ و انابہ و اعمال نیک
حسنہ نکردہ باشد چنانچہ ذکر شد و ازاین بیان واضح شد
معنی حدیث شریف مشہور کہ حب علی حسنۃ لا یضر معہا سیئۃ
یعنی حب علی حسنہ ایست کہ ضرر نمیرساند باو ہیچ سیئہ و گناہی
پس مراد از حسنہ دراین حدیث و امثال این حدیث ایمان
بآن حضرت و قبول ولایت آن عالیمرتبت است کہ ہیچ معصیتی
از معاصی جوارحیہ خلل دراین ایمان نمی اندازد و این ایمان را
سلب نمیکند درصورتیکہ جامع جمیع شرایط باشد و ہرچند
دراین سلسلۂ ازمنۂ متمادیہ از دنیا تا صفحۂ قیامت بجزای
وزر و وبال خود خواہد رسید و غالب معاصی در عرصۂ قیامت
بشفاعت ارباب شفاعت یعنی پیغمبر خدا و ائمۂ ہدی و علمای
دین مبین معفو و مغفور خواہد گردید و ہیچکس از اصحاب یمین
در گرو اعمال خود باقی نخواہد ماند چنانچہ نص آیۂ شریفہ است
کہ کل نفس بما کسبت رہینۃ الا اصحاب الیمین ترجمہ آیۂ وافی
ہدایہ آن است کہ ہر نفسی در روز قیامت در گرو اعمال

خود است که اصحاب یمین یعنی شیعیان و پیروان حضرت امیر المومنین علیه السلام بلی
موافق بسیار از اخبار کسانی هم خواهند بود از اهل معاصی از اصحاب
ولایت که در جهنم داخل خواهند شد بسبب بنا بادی معاصی خود و سالها
در جهنم خواهند ماند از سالهای آخرت که هر روزی از آن بقدر هزار سال
دنیاست پس بعد از انقضای زمان عذاب آنها جبرئیل علیه السلام از
جهنم عبور خواهد نمود و بر حال ایشان مطلع خواهد شد و بخاتم
انبیا صلعم اخبار خواهد داد و آن حضرت ایشان را شفاعت خواهند
فرمود و از عذاب مستخلص خواهند نمود و این جماعت نیز
قطعاً از اهل یمین خواهند بود چه که اهل شمال در جهنم مخلد خواهند بود
و نجات و استخلاص از برای ایشان نخواهد بود پس این جماعت
مستثنا شده اند از تحت آیهٔ شریفهٔ سابقه بدلیل منفصل و وجه
آنکه در حدیث شریف اخذ بولایت و ایمان بحضرت امیر علیه السلام تعبیر
بلفظ حب شده است بعلاقهٔ لزوم اشارهٔ ملیحه است باینکه
ولایت سایر ائمه علیهم السلام نیز در این حب و ولایت ماخوذ است
چه که لفظ حب باعتبار بینه و زبر یعنی حروف اصلی و تولیدی

دوازده است پس اشاره بدوازده حب است وچون
اصل در ائمه حضرت امیر است که ابو الائمه است ونسبت سایر
ائمه باین حضرت مثل نسبت آن حضرت است بحضرت رسول صلعم
که منزلهٔ نفس ومنزلهٔ اتحاد است ازینجهة اکتفا بلفظ مبارک آن
سرور شده است وازاین بیان رفع میشود منافاتیکه بین
این حدیث است وامثال اینحدیث وبین اخبار متواتره وآیات
متظافره که دلالت میکند براینکه هرکس هر عمل که ازاو صادر شود
جزای عمل خودرا خواهد یافت اگر خیر است خیر واگر شر است شر
ودیگر آنکه اگر حب علی کافی در دفع گناهان باشد لازم می آید
که رفع همه تکالیف شود از عباد بمحض اضمار واظهار حب آنحضرت
واین بضرورت از مذهب باطل است ودیگر آنکه آن
حضرت حافظ شریعت خاتم انبیا بودند وحفظ احکام شریعت
ومراد از احکام امر بطاعات وزجر از منهیات است واگر
گفته شود که این احکام ظاهر وقشر است وحب آن حضرت
باطن ولب است وملحظ نظر صاحب شریعت باطن ولب است

حفظ شریعت

نه ظاهر و قشر جواب آن است که هیچ لب بدون قشر و هیچ باطن بدون حفظ ظاهر باقی نمی ماند و شرع مقدس هم مامور و مبعوث بر حفظ ظاهر شده است و ناس هم مامور بظاهر و دیگر آنکه در اخبار علاجیه وارده از اصحاب عصمت در تعارض اخبار آنچه وارد شده است و عمل علما و اصحاب بر آن است این است که هر حدیث که وارد شود و مخالف قرآن باشد یا مرفوض یا مؤول است و عمل بر اخباری می شود که مطابق قرآن است و شکی نیست که اخباری که دلالت میکند بر اینکه هر کس در دنیا معصیت از او صادر شود جزای خود را بمقتضای آن در آخرت خواهد یافت اگر تدارک بتوبه و عمل صالح نکند مطابق آیات قرآن است پس اخباری که معارض این اخبار و آیات است مؤول خواهد شد بمحل اجماع علما و اصول مذهب و آن ها نست که ذکر شد تنبیه پنجم آنکه گذشت در بیان اخبار طینت که معصوم فرمودند که خداوند متعال قلوب شیعیان را از طینت علیین خلق فرمود و همان طینت که ابدان ائمه را از آن طینت مخلوق نمود و ابدان شیعیان را از طینتی

خلق فرمود که پست تر بود از طینت علیین تا آخر حدیث که گذشت
پس این حدیث دلالت میکند بر تفاوت خلقت بین قلوب
شیعیان و ابدان ایشان بر وجه مذکور و این تفاوت از جهة
همانست که ذکر شد که اصحاب یمین که مراد از شیعیان ایشانند
چون در جمیع اعتقادات حقه که مورد آن قلب است مشی بطرف
یمین نمودند و جمیع آن اعتقادات را از سابقین قبول کردند
بجزای این قبول خداوند متعال هم قلوب ایشان را از طینت
علیین مخلوق فرمود و این است که در اعتقاد بمقتضای همان
طینت چنان جازم و ثابتند که وساوس غارت کننده گان
مذاهب و ادیان و تلبیسات ایشان شکست در ارکان اعتقادات
ایشان واقع نمی شود ولی چون در مقام عمل باطاعات
و عبادات و انزجار از محرمات که محل آن ابدان است از متابعت
سابقین و مشی بطرف یمین قصور ورزیدند و بقدر اعداد نفوس
اختلاف در قبول ایشان از حیث خصوصیات اعمال که بسبب
آن تفاوت در مقام تقرب و انحطاط ایشان واقع می شود

واقع شد پس خداوند متعال هم هرچه مقتضای قبول ایشان
در مقام اعمال بود طینت خلقت در این عالم با ایشان عنایت
فرمود و بسبب همین قصور نور این ابدان را از صرف
علیین مخلوق نفرمود و بطینت پست از علیین مخصوص نمود چنانچه
در سابق بتفصیل گذشت پس این حدیث هم دلیل تام است
بر اینکه این امتحان دارد و در این حدیث شریف و امتیاز اصحاب
شمال از یمین بحسب اعتقاد واقع شده است نه بحسب عمل
یا تشریک چه که اگر چنین بود باید فرق در خلقت طینت
قلوب و ابدان ایشان واقع نشود و از جهة آنکه مقتضای این
حدیث همه بطرف یمین میل کردند و از اصحاب یمین گردیدند
در زمره شیعیان و محبین محسوب شدند تقریب دیگر
آنکه حضرت ابی جعفر در این حدیث ابی الحجاج فرمودند
که پس دلهای شیعیان ما از ابدان آل محمد است
و هر قلبی میل میکند بسوی بدن خود یعنی دلهای شیعیان
ما میل میکند بسوی ائمه خود پس در مقام میل بسوی ائمه

قلب را بتخصیص داده اند اشاره بآنکه بحسب ابدان در متابعت این
بزرگواران قصور خواهند ورزید   تنبیه چهارم آنکه بیان
شد که اصحاب یمین بمحض قبول مراتب ایمان بحسب اعتقاد از
اهل نجات شدند و هر چند بحسب اعمال از اهل معاصی باشند
این بیان اگرچه حق است ولی مؤمن نباید اعتماد بر اعتقاد صرف
نموده از عاقبت خود خاطر جمع شود و بهمین اطمینان خود را در
مهالک و معارک معاصی اندازد   چه که خاصیت تجری
بر معاصی آن است که بتدریج سرایت در سلب اعتقاد نیز
میکند و انسان را بوادی کفر و الحاد می اندازد   پس اولا
بسبب کثرت معصیت قبح شرعی آن برداشته می شود چه
هر چه کثرت پیدا کرد ملکه و خصلت نفس می شود و نفس باو
انس پیدا میکند و هر چه محل انس و ملکه نفس گردید در نظر نفس
حسن می نماید   چنانچه دیده می شود در بعضی اشخاص انواع
صفات ذمیمه   و مع ذلک در نظر ایشان مستحسن و نیک
مینماید   و خلاف او را در هر کس می بینند انکار میکنند

پس وقتیکه قبح بر داشته شد از قبیح و آن قبیح نیکو و حسن نمود
پس هر چیز که نقیض اوست قبیح می شود چنانچه حکم نقیضین است
و این معین است که عبادت نقیض معصیت است و همینکه
عبادت مبغوض شد اعتقاد نیز سلب می شود و این عین کفر است
این است که کسانی را می بینی از خلق که بواسطهٔ کثرت مجالست با اہل
معاصی و کفر و مانوس شدن بافعال قبیحهٔ آن جلساء چنان عادات
و محاسنات شرع انور در نظر ایشان قبیح می شود که اگر در مجالس
اینها ذکری از عبادت و تجنب از معصیت و عادتی
از عادات شریعت مثل نماز و طهارت در آید از روی
اہانت میخندند و صاحب آنرا در عداد حمقاء محسوب میدانند
و بیکدیگر در حماقت او چشمک میزنند و همز و لمز مینمایند و هر
کس منهمک است در شیطنت و نکری و جان عزیز صرف
کردن در اخذ اموال دنیا و مباح دانستن محرمات الٰهیه
و بی پروا بودن در عواقب امور اخرویه و حفظ عزت و ریاست
در این دو روزهٔ عمر بی اعتبار و هر چند حاصل شود

بهزار فضیحت ورسوائی وعار اورا ذکی وزیرک ودانا و
خبیر وبصیر وبینا میدانند هیهات هیهات وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خالق متعال درکتاب اعجاز خصایل
خطاب بجناب ختمی مآب میفرماید که ای پیغمبر قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا اولئک الذین کفروا بآیات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم
فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا یعنی ای حبیب ما درمقام اعلام
وارشاد بگو به بندگان ما که آیا خبر دهم شمارا بزیان کارترین
مردمان ازحیث اعمال بدانید که ایشان کسانی هستند که
ضایع ونابود است سعیها وعملهای ایشان درحیات دنیا
وحال آنکه گمان میکنند که عملهای خود رانیک ومستحسن میدانند
این جماعت کسانی هستند که کافر شده اند بآیات پروردگار
شان وکافر شده اند بملاقات رحمت پروردگار پس حبط
وباطل شده است عملهای ایشان پس بپا نخواهیم داشت
ازبرای ایشان میزانی که اعمال ایشان موزون شود بان میزان

خوب ازایشان صادرمیشود یعنی عملهای ی

صحیح

جم کی عل

که اعمال ایشان موازنه نشود با آن میزان چه که اعمال ایشان باطل
شده است پس در جهنم داخل خواهند شد بدون حساب تمام
شد ترجمهٔ آیهٔ شریفه   پس این اشخاص باین مهالک نفس امّاره
شوم گرفتار نمی شوند مگر ازهمین طریق تجرّی در معاصی پس
شیطان اوّل وسوسه میکند که اعتقاد تو درست است و جا[قلبت]
تو بخیر است چندروزی کام نفس برآر بعد توبه خواهی کرد
این بیچارهٔ اسیر نفس هم مغرور باین وسوسه گردیده در دام شیطان
گرفتار می شود تا می رساند اورا بمقامیکه توبه در حق او امکان
ندارد بهمان تفصیلی که گذشت بجهة آنکه از جملهٔ ارکان توبه
یکی پشیمانی بر مافات است از طاعات و بر ما وقع است
از محرّمات و عزم بر فعل اوّل و جزم بر عدم ایقاع ثانی در بقیهٔ عمر
و این پشیمانی و عزم باید حالت نفس شود محض با[زبان]
پس کی واقع خواهد شد این حالت از برای این بیچارهٔ مسکین مسلوب
الاعتقاد و قبل از این هم ذکر شد که این عالم از جهة تحصیل عا[لم آخرت]
و خلق شده است   و مردم در این عالم فاعل مختارند

چنانچه در آن عالم قابل مختار بودند پس گاه است که قبول
آن عالم را بحسن اختیار فعلی یا قبیح اختیار فعلی تغییر و تبدیل میدهند
مثل بلعم بن باعورا که از بنی اسرائیل بود و شایستهٔ آن شده
بود که خداوند متعال اسمی از اسماء اعظم خود را با و عنایت فرموده
بود که بسبب آن مستجاب الدّعوة شده بود و هر مطلب که
میخواست و خدا را با آن اسم در آن مطلب میخواند استجابت
میپذیرفت و در زمان فرعون واقع شده بود و مایل
شد بسوی فرعون پس وقتیکه حرکت کرد فرعون
در طلب موسیؑ و اصحاب موسیؑ پس خواهش کرد فرعون
از بلعم که دعا کند بر موسیؑ و اصحاب موسیؑ که خداوند حبس کند
ایشان را از برای فرعون پس سوار شد بلعم بر حمار
خود بجهة آنکه برود در طلب موسیؑ پس آن حمار امتناع کرد از رفتن
پس شروع کرد در زدن حمار پس خداوند متعال آن حمار را
بسخن در آورده گفت وای بر تو آیا مرا میزنی که مشی
کنم با تو از جهة آنکه نفرین کنی بر پیغمبر خدا و جماعتی از مؤمنین

پس متنبہ نشد و آنقدر بر آن حمار زد کہ آن حمار مرد پس خداوند
متعال ہم اورا مطرود درگاہ خود فرمود و آن اسم اعظم را
از زبان او منسلخ نمود و از یاد او محو فرمود و او را در زمرۂ اغویا و
ضالین داخل گردانید چنانچہ خالق متعال در قرآن معجز خصائل
از حال او اخبار می فرماید کہ ای پیغمبر صلعم واتل علیہم نباء الذی
اتیناہ ایاتنا فانسلخ منہا فاتبعہ الشیطان فکان من الغاوین
ولو شئنا لرفعناہ ولکنہ اخلد الی الارض واتبع ہواہ فمثلہ کمثل
الکلب ان تحمل علیہ یلہث او تترکہ یلہث ذالک مثل القوم الذین
کذبوا بایاتنا فاقصص القصص لعلہم یتفکرون ترجمۂ
آیۂ وافی ہدایہ آن است کہ تلاوت کن ای پیغمبر صلعم بر ایشان خبر
کسی را یعنی بلعم بن باعورا کہ دادیم باو آیات خود را یعنی
علوم اسم اعظم خود را پس منتزع و منقطع کرد خود را
از آن آیات و اسم اعظم یعنی عملی نمود کہ باعث شد کہ منسلخ کنیم
و بگیریم از او آن اسم را پس ملحق شد او را در دیف و قرین او
گردید شیطان پس گردید از گمراہان و اگر میخواستیم ہر آینہ

مرتفع و بلند میکردانیدیم او را یعنی مقام او را در نزد خود و لکن بسوی
اختیار خود میل کرد بسوی دنیا مثل کسیکه همیشه مخلد خواهد بود
در دنیا و متابعت کرد خواهشهای نفسانی خود را و مقتضای
آیات ما رفتار نکرد و پس از این جهة حبط نمودیم عمل ورا پس
مثل او در صفت مثل کلب است که اگر حمله کنی بر او هلث میکند
یعنی اخراج زبان میکند بتنفس شدید و اگر او را بحال خود بگذاری
نیز هلث میکند یعنی حالت او بر یک طریقه است که حمله و عدم
حمله تغییری در حالت و صفت او ایجاد نمیکند مثل بلعم و امثال
او که وعظ و ارشاد تاثیر در ضلالت و گمراهی او نمیکند این مثل
قومی است که تکذیب کردند آیات ما را پس بخوان بر
ایشان این قصص را شاید ایشان در عواقب امور خود فکر
کنند و براه مستقیم هدایت رجوع نمایند و در ورطهٔ تکذیب
آیات الهی گرفتار نگردند تمام شد ترجمهٔ آیه پس باید
احتیاط عاقبت از دست نداد و بوسوسهٔ نفس اماره و شیاطین
مکاره از طریق مستقیم عمل انحراف نورزید و بحسرت دائمی

روز قیامت گرفتار نشد خداوند تبارک و تعالی می فرماید

وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر   یعنی بترسان ایشان را
ای پیغمبر از روز حسرت و ندامت یعنی روز قیامت زمانیکه
گذشته باشد امر و مدار جزا منحصر گردد بر آنچه واقع شده است در
این دنیا از خیر و شر   علاوه بر فرضیکه عمل معاصی اعتقاد
او را تبدیل ندهد و بر صحت اعتقاد بعد از چشیدن سزای اعمال
و مغفرت در آن ملاقات پروردگار نماید   ولی چقدر انفعال
در حضور سلطان حقیقی از برای او حاصل خواهد بود   اگر گناه به
بخشند شرمساری هست   و در جنت نیز درجهٔ او از کسانیکه
موفق باعمال بوده اند پست خواهد بود بجهة آنکه در آخرت نیز مثل
دنیا درجات خلق متفاوت و تفاضل است و هر کس بقدر
اعمال خود از حسنات ترافع درجات و حظ و لذات خواهد یافت
و بهمان نسبت در مأکل و مشارب و مناکح و مراکب و غیر آن
بهره مند خواهد گردید   چنانچه خالق متعال جل اسمه در قرآن
مجید می فرماید   انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض و للآخرة اکبر

درجات واکبر تفضیلا یعنی بہ بین ای پیغمبر کہ چہ گونہ تفضیل دادیم در دنیا بعض ایشان را بر بعضی وہر آئینہ آخرت بزرگتر است از حیث درجات وبزرگتر است از حیث تفضیل معصوم فرمودند چنانچہ حدیث در مجمع است کہ مابین اعلا درجات جنت واسفل آن مثل مابین آسمان وزمین است پس زہی کم بختی وکم نصیبی کہ بجہۃ لذت چند روزۂ دنیای بی اعتبار از علو درجات دائمی بہشتی و اتمیہ لذات وسلطنت حقیقی دست بردار شدہ قانع بادنی درجات ولذات آن دنیوی کردد وابد الآباد در ہمان درجۂ دانیۂ نسبیہ قیام ورزد وفقنا اللہ لمراضیہ وجنبنا من معاصیہ تنبیہ پنجم آنکہ این تخمیر طینت با آب شور وشیرین کہ در این حدیث شریف است از جہۃ حدوث و حصول دو اقتضای متضادی است در نفوس کہ داعی شود قبول خیر وشر را در مقام امتحان کہ پس میل بطرف خیر حاصل شود از اقتضای آب شیرین ومیل بطرف شر از اقتضای آب شور وقبل ہم کہ در ضمن بیان اخبار طینت ذکر امتحان در

میان آمد و بیان شد که در بدو امر و خلق از هر کس قبول خاصی
بعمل آمد و بر وفق آن قبول در این عالم بحسب طینت
خلعت خلقت یافتند نیز مقصود ہمین بود که خداوند متعال
جل اسمہ خلق را واجد و اقتضای خیر و شر بر وجہ مساوات فرمود
و بعد مکلف بقبول نمود والا قبول عمل بدون اقتضای آن
صورت پذیر نمیشود پس آنچہ در این حدیث است از تفصیل
مبین اجمال سابق است و این طینت طینت خلقت ذری است
که از جہة امتحان در عالم ذر عنایت گردید و این غیر از طینت
خلقت این عالم است که بجزای قبول آن عالم عنایت میشود
چنانچہ صاحب کافی از ابی عبد اللہ روایت کرده است
که حضرت فرمودند ان فی الجنة لشجرة تسمی المزن فاذا
اراد اللہ ان یخلق مؤمنا اقطر منہا قطرة فلا تصیب بقلة
ولا ثمرة اکل منہا مؤمن او کافر الا اخرج اللہ عز و جل من
صلبہ مؤمنا ترجمہ حدیث انکہ بدرستیکہ در بہشت
ہر آینہ درختیست که نامیده میشود مزن پس ہرگاه

اراده کند خداوند متعال که خلق کند مؤمنی را میریزاند از آن قدرت قطرهٔ پس نمیرسد آن قطره بهیچ سبزی ماکولی را و بهیچ ثمره و میوهٔ را چه بخورد او را مؤمنی و چه کافری مگر آنکه بیرون می آورد خداوند عزّ و جلّ از صلب او مؤمنی را حاصل مطلب آنکه آنچه از اخبار که دلالت میکند بر اختلاط و امتزاج میاه و تراب طینت از دو مقتضی متضاد پس مراد تراب و طینت ذرّیّه عالم ذر است که از جهة امتحان بمخلوق عنایت شده است و آنچه دلالت میکند بر خلقت طینت بعضی از طین علیّین مثل طینت قلوب مؤمنین از اصحاب یمین و شیعیان ائمّهٔ دین و بعضی از سجّین مثل معاندین دین مبین و دشمنان ائمّه معصومین پس مراد از آن خلقت و طینت خلقت و طینت این عالم خلق و اختیار است که بجزای آنچه قبول شده است در عالم ذر بر ترتیب و تدرّج مراتب بر وفق استحقاق از خالق علی الاطلاق عنایت شده است و در سابق هم اشاره بآن گردیده

تنبیه ششم

آنکه چون اصحاب یمین و شمال درین عالم ناسوت بیکدیگر مختلط گردیدند
پس بعضی از اصحاب یمین از اثر مجاورت و اغوای اصحاب شمال
بحسب عمل در سلک فساق و فجار منسلک گردیده مستحق تادیب و تنبیه
خالق گردیدند و بعضی از اصحاب شمال از ارشاد و هدایت اصحاب
یمین در اعمال حسنه میل نموده عامل بعضی از طاعات و مبرات و
متخلق باخلاق نیک گردیدند ولی چون اصل در عمل اعتقاد است
و هر عملی تابع اصل خود و راجع باصل خود است در ترتب ثواب
و عدم آن پس جمیع اعمال خیریهٔ اهل شمال چون از اثر اصل و اعتقاد
اهل یمین ناشی شده است و بتادیب و ارشاد قولیه یا عملیهٔ
ایشان حصول پذیرفته است پس ثواب آن اعمال کلاً راجع
بایشانست و در نامهٔ عمل ایشان ثبت خواهد شد و خود اصحاب
شمال بسبب تضییع اعتقادات حقهٔ شرعیه که اصل در صحت
اعمال است از ثواب آن اعمال محروم خواهند ماند و همچنین جمیع اعمال
شر که از اصحاب یمین باغوای اصحاب شمال واقع شده است چه آن
اغواء قولاً واقع شده باشد و چه فعلاً کلاً راجع

بسوی اصحاب شمال خواهد شد و در نامهٔ عمل آنها ثبت خواهد گردید
چه که جمیع شرّ و عملیهٔ نیز راجع بسوی اصل خود است و آن
عدم اعتقاد بمراتب حقّهٔ شرعیّه است اگرچه عامل این شرّ و بد از
اصحاب یمین نیز بقدر عمل شر تعذیب خواهد کشید و از این بیان
واضح شد معنی اخباریکه از معصوم وارد شده است که در روز قیامت
جمیع اعمال حسنهٔ معاندین مذهب حقّ را بمؤمنین خواهند داد
و اعمال سیئهٔ مؤمنین را بمعاندین حق خواهند داد حاصل مراد
آنکه اثر ارشاد اهل حق اهل ضلال را اگرچه بنسبت با اهل ضلال هدر است
از جهة فقد اعتقاد که شرط صحت اعمال است ولی آن اثر بنسبت
بهادین و مرشدین اهل ضلال باقی و برقرار است و همچنین اثر
اغوای اهل شمال و معاندین ضلال اهل حق را اگرچه بنسبت با اهل
حق بعد از تعذیب و چشیدن وبال آن اعمال یا بجبیرهٔ
آن اعمال بتوبه در حال دنیا یا بشفاعت شافعین در مآل
هباءً منثوراً خواهد شد و ایشان بفیوضات رحمتیهٔ حق از
جهة بقای سرمایهٔ ایمان که آن اعتقاد است فایض خواهند

گردید ولی آن اثر نسبت باغوا و تضلیلین طریق هدی برقرار خواهد
ماند و وبال جمیع معاصی و شرور حاصله از اغوای
ایشان در نامهٔ عمل ایشان ثبت و ملتبساً تعذیب دائمی ایشان
خواهد گردید این بیان و ترتب آثار از طرفین در صورتست
که هدایت و غوایت در اعتقاد مؤثر نگردد و اعتقاد در قلب
نگرداند والا قضیه منعکس و اصحاب یمین شمال و اصحاب شمال
یمین خواهند گردید و اثر هر کدام بر واقع خود مترتب خواهد شد و در
سابق گذشت که این عالم از جهت تکمیل عالم ذر ابداع شده است
و ممکن است که در این عالم سعید عالم ذر بقبح افعال خود شقی
شود و شقی عالم ذر بحسن افعال خود سعید شود و چه که سلسلهٔ اختبار
هنوز باقی است تا روز قیامت تنبیه هفتم آنکه
آتشیکه افروخته شد از جهت اتمام تکمیل مرتبهٔ امتحان بتعیین
مراتب تکالیف عباد و احکام شرعیه متعلقه بامر مبدأ
و معاد که اگرچه در واقع نور محض و سلامتی صرف است
ولی بحسب ظاهر آنکس که بعید و وحشی است از حقیقة این نور

بسبب حجاب شہوات نفسانی وبعد از ساحت قرب
رحمانی آن نور را بصورت ناری بیند واز دخول آن آباء
وامتناع میورزد واین است که در این عالم تکلیف مومن
صالح که داخل در مصداق اصحاب یمین است جمیع تکالیف
شرعیہ را که بمنزلۂ ہمان آتش افروختہ است بقدر طاقت
بشریہ متحمل میشود و بکمال شوق وخالق کردگار چنان آن نار را
در حق او بنور تبدیل می فرماید که از این تکالیف وعبادات
حظ ولذتی حاصل میکند فوق جمیع حظوظ ولذات چنانچہ
اگر یکشب تہجد لیل از او فوت شود متألم ومتحسر میشود فوق
جمیع آلام وحسرات وہمچنین است حال او بنسبت
بسایر عبادات وطاعات وانکه داخل در مصداق اصحاب
شمال است این نور در نظرش نار وہر یک از اوامر
الہیہ کانہ یک آتش شرربار است وحال انکه منہمک است
در مثل او یا اصعب از او از اوامر نفس امارۂ مشوم وشیطان
رجیم میشوم خائف وقاعد است از سفر حج که حکم

حاکم حقیقی است   و فرمان برنده است بجان و ذهاب ایمان

در سفر لبوی سعارک و مهالک که حکم حاکم مجازی است اسراف

گزاف میکند در انجاح شهوت نفس در این چهار روزه عمر بی ثبات

و هزار حیله می انگیزد در خروج از تحمیل حقوق آلهی مانند خمس و زکوة

از صبح تا بشام بطمع خام در خدمت امراء عظام بجلوس

و قیام افتخار می ورزد و از خدمت خالق بی نیاز   با قامت

چند رکعت نماز   که کفر و ایمان با و امتیاز   می یابد

و مایهٔ فخر سرمدی   و حیات ابدی است انحراف میورزد

متنفر است   از مجلس وعظ و نصیحت و ذکر احکام شریعت

که مایهٔ حیات روح و خلود نعیم است   و جان فشان است

در جلوس محافل فسق و معصیت   و رقص و سرود و فواحش

بد عاقبت   که موجب سوء آخرت   و عذاب الیم

در تحمل قبول امر معروف و نهی از منکر که از واجبات شرع انور است

چون حمار جمیح الطرف نا میهند و از حکم مالک الملک انحراف

ورزیده بر سالکین طریق شریعت   غضبناک میگردد

و در مقام اعراض از معروف وارتکاب منکر که از مبغوضات
خالق اکبر است چون حمالة الحطب حبل السلطاعت هر ناکس انا
روی هوا و هوس در گردن انداخته مثل اصحاب فیل از تخییل
ابابیل قهر خداوند جلیل بنا نشیده حمله بر تخریب کعبه ملت و دین
می آورد و بآن فخر میکند و فرحناک میگردد و همچنین است قیاس
در سایر افعال ناشی نعوذ بالله من شرور انفسنا و در حدیث
دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت
فرمودند لما اراد الله ان یخلق الخلق نشرهم بین
یدیه فقال لهم من ربکم فاول من نطق رسول الله وامیر المؤمنین
والائمة فقالوا انت ربنا فحملهم العلم والدین ثم قال للملائکة هؤلاء
حملة دینی وعلمی وامنائی وهم مسئولون ثم قال لبنی آدم اقروا لله
تعالی بالربوبیة ولهؤلاء النفر بالولاء والطاعة فقالوا نعم ربنا
اقررنا فقال الله للملائکة اشهدوا فقال الملائکة شهدنا
قال علی ان لا تقولوا غدا انا کنا عن هذا غافلین یعنی
وقتیکه اراده کرد خالق متعال اینکه خلق کند خلق را بجنت

ارواح را پیش روی خود پس گفت از برای ایشان که کیست
پروردگار شما پس اول کسیکه نطق کرد رسول خداؐ و سید
اولیا و ائمهٔ هدیؑ بودند پس گفتند که توئی پروردگار ما پس
متحمل فرمود ایشانرا علم و دین پس ملائکه فرمود ایشان حاملان
دین و علم منند و این های منند و خلق سؤال کرده خواهند شد
در روز قیامت که با ایشان چه کردند پس فرمود به
بنی آدم که اقرار کنید از برای خداوند بربوبیّة و از برای این
چند نفر بولایت و اطاعت پس گفتند بلی ای
پروردگار ما اقرار کردیم پس فرمود خداوند از برای ملائکه که شما شاهد
باشید پس ملائکه عرض کردند شاهد شدیم پس خداوند فرمود
این شهادت از جهة آن است که نگوئید فردای قیامت که ما غافل
بودیم از ربوبیّة خداوند متعال و ولایت رسول مختار و ائمه
اطهارؑ و از این حدیث توهم نشود خلاف آنچه ذکر
شد در سابق از اینکه روح طیّب و طاهر پیغمبر آخر الزمانؐ و
اوصیاء آن بزرگوار قبل از همه ارواح خلق شدند و وجه

عدم توهم آن است که در این حدیث این است که وقتیکه
اراده کرد خداوند که خلق کند ایشان را ریخت ایشان را پیش روی
خود و معلوم است که ریختن ایشان قبل از خلقت ایشان صورت
پذیر نیست مگر نسبت بارواح ایشان   پس مراد است
که وقتیکه اراده کرد که ارواح را در عالم اجسام خلق فرماید
بخلقت جسمی جمع فرمود ایشان را در موضع معینی از جهة
اخذ میثاق و گرفتن عهود   حاصل آنکه خلقت دو
خلقت است خلقت ارواح و در آن خلقت خالق متعال
روح خاتم انبیا و سرور اوصیاء و ائمه هدی را از همه ارواح
مقدم خلق فرمود چنانچه در سابق گذشت   و خلقت
اجسام و در این خلقت این بزرگواران را مؤخر از همه انبیا
و اوصیاء ایشان زینت افزای عالم اجسام گردانید از
جهة حکمتهائی که این رساله گنجایش بیان آنها را ندارد
بلی آنچه از این حدیث استنباط می شود آن است که در میثاق
ملائکه را شاهد گرفت خداوند بر اقرار بنی آدم بربوبیته خود و

آنچه از حدیث سابق مفهوم میشود وآیهٔ شریفه هم بر همین مساعدت
دارد الست که نفسهای خود بنی آدم را شاهد گرفته اقرار ایشان
میشود و حکم بعدم منافات نمود بانیکه چه ضرر دارد که هر دو
اشهاد واقع شده باشد   اوّل مدلول عقلیه است
باین حدیث شریف   دوّم مدلول نقلیه است
بظاهر آیهٔ شریفه والله العالم   دلیل چهارم متوهّم اخبار
نور است که دلالت میکند براینکه حضرت رسول ص و حضرت
امیر ع از یک نور مخلوق شده اند پس تفاضل معنی ندارد بعد
تساوی نور خلقت که مابه الارتفاع هر مخلوقیست از مخلوقات
اشرف   واخباریکه دلالت میکند بر اتحاد نورین
از طرف خاصّه و عامّه در کمال کثرت است که متفرّقا اصحاب
حدیث واخبار در کتب خود فرموده اند که از جملهٔ آنها
اخباری است که صاحب غایت المرام که از اجلّهٔ اصحاب
کتاب خود را بآن اخبار زینت داده است و مابعض از آن
اخبار را که از طرق خاصّه روایت کرده است در یک رشته تحریر

در می آوریم و از جهت عدم تطویل در مطولات آن بترجمهٔ آن اکتفا
می نمائیم و هر کس بخواهد بر اصل آن مطلع شود رجوع کند باصل
آن کتاب   از جملهٔ آن اخبار خبری است که از
محمد بن علی بن بابویه طاب ثراه روایت میکند و طریق آن روایت را
میرساند بسوی علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن حضرت از
طریق آباء خود بسوی علی بن ابیطالب ع که حضرت فرمودند که
رسول خدا ص فرمود   خلقت انا و علی من نور واحد
یعنی من و علی ع خلق شدیم از یک نور   و از جملهٔ آنها خبری است
که نیز از ابن بابویه روایت میکند و میرسد طریق آن بسوی ابی ذر
پس ابی ذر گفت شنیدم از رسول خدا ص که می فرمود که خلق
شدم من و علی بن ابی طالب ع از یک نور تسبیح میکردیم خدای
تعالی را در نزد عرش پیش از آنکه خلق کند آدم را بدو هزار سال
پس وقتیکه خلق کرد آدم را قرار داد این نور را در صلب آدم
و بتحقیق که آدم ساکن شد بهشت را و ما در صلب او بودیم و بتحقیق
که همت کماشت آدم بر خطیئه و ما در صلب او بودیم و بتحقیق

که سوار شد نوح بر سفینه و ما در صلب او بودیم و افتاد حضرت
ابراهیم در آتش و ما در صلب او بودیم پس بودیم که خداوند
متعال نقل میداد ما را از اصلاب طاهره بسوی ارحام طاهره
تا آنکه رسانید ما را بسوی عبدالمطلب پس منقسم کرد ما را بدو نصف
پس قرار داد مرا در صلب عبدالله و قرار داد علی را در صلب
ابیطالب و قرار داد در من نبوت و برکت را و قرار
داد در علی فصاحت و شجاعت را و مشتق نمود از برای
ما دو اسم از اسماء خود پس صاحب عرش محمود است
و من محمد هستم و خداوند علی است و علی بن ابی طالب ع
علی است و از جمله آنها روایتی است که از شیخ طوسی علیه الرحمه
روایت کرده است و شیخ به سه واسطه از امام علی النقی ع روایت
کرده است و آن حضرت از آباء خود از حضرت امیر المؤمنین ع
علی بن ابیطالب ع روایت فرمودند که حضرت رسول ص فرمودند
یا علی خلق فرمود مرا خداوند متعال و ترا از نور خود حینیکه
خلق کرد آدم را پس گذاشت این نور را در صلب

آدم پس رسانید این نور را بسوی عبد المطلب پس
منتقل شدیم از عبد المطلب من بسوی عبد الله و تو قرار یافتی
در ابیطالب صلاحیت ندارد نبوت مگر از برای من
و صلاحیت ندارد وصیت مگر از برای تو پس کسیکه انکار کند
وصیت تو را انکار کرده است نبوت مرا و کسیکه انکار
نبوت مرا بروی می اندازد خداوند متعال او را در آتش و از
آنجمله حدیثی است که بچند واسطه از حضرت امام موسی کاظم
روایت کرده است که حضرت فرمودند که خداوند تبارک
و تعالی خلق کرد نور محمد را از نوریکه اختراع فرمود آن نور را از
نور عظمت و جلال خود و آن نوری بود از عالم لاهوتیه الهیه
که سبقت گرفته بود بر آن نور هیچ نوری و همان نور بود که
تجلی کرد در کوه طور بر موسی در وقتیکه طلب رؤیت نمود از
خداوند متعال پس موسی تاب دیدن آن نور را
نیاورد و بیهوش شد و افتاد و این نور نور محمد صلی الله علیه
و آله بود پس چونکه اراده کرد اینکه خلق کند محمد را

از آن نور قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس خلق کرد از
جزء اول محمد را و از جزء دیگر علی بن ابی طالب را و خلق
نکرده است از این نور غیر این دو بزرگوار را خلق کرد ایشان را
خداوند اعلا جل و علا بدست خود و دمید روح در ایشان بنفس
خود از جهة خود و مصور فرمود ایشان را بر صورت ایشان و قرار
داد ایشان را امین از برای خود و شاهد های بر خلق خود و خلیفه های
خود بر بندگان خود تا آخر حدیث و چون باقی حدیث از شاهد
خارج بود اکتفا بهمین قدر شد و از جمله آن اخبار
خبری است که اسناد آن را میرساند بابی جعفر محمد بن علی
الباقر علیه السلام که حضرت فرمودند که بود خداوند متعال
و نبود غیر او هیچ شیئی نه معلوم و نه مجهول پس اول
چیزیکه ابتدا کرد از خلق مخلوقات این بود که خلق فرمود محمد
و خلق کرد ما اهل بیت را با او از نور عظمت خود پس متوقف
فرمود ما را در اظله خضراء در حضور خود تا آخر حدیث
و از جمله آن اخبار حدیثی است که از شیخ طوسی علیه الرحمه در

مصابیح الانوار روایت کرده است و آن حدیث طویل است

و آنچه متعلق بمقام است این است که حضرت رسول صلعم خود

عباس فرمودند ای عم وقتیکه اراده کرد خداوند اینکه خلق

کند ما را تکلم فرمود بکلمه پس خلق کرد نوری پس تکلم کرد بکلمه

پس خلق فرمود از آن کلمه روحی پس ممزوج

فرمود آن نور را با آن روح پس خلق فرمود مرا و برادرم

علی را و فاطمه و حسن و حسین را پس بودیم که تسبیح میکردیم

خداوند اعلا را در وقتیکه تسبیحی نبود و تقدیس میکردیم او را

در وقتیکه تقدیسی نبود تا آخر حدیث و از جمله آنها

اخباریست که از جهة اثبات [illegible] در

معرض بیان خواهد آمد و بیان شد که اخبار در این باب بسیار

کثیر الورود است از طرفین که محل انکار نیست

و جواب آنست که مضمون این اخبار تلقی بقبول است و

هیچ شکی نیست که همه این انوار از یک نور خلق شده اند و از

اصل یک نشو نموده اند ولی اصالة اصل و اتحاد انوار

بحسب آیه و دلالت نمیکند بر تساوی مرتبهٔ خاتم و اوصیا
آن سرور اکرم نسبت بجمیع مراتب تفضیل چه که اسباب
ارتفاع شئون و تفاضل مراتب منحصر در انوار خلقت و علو
طینت نیست بلکه میشود که از یک جهت و دو جهت تساوی حاصل
باشد و از جهات دیگر تفاضل واقع شود مثلا افراد انسان
در بشریت با یکدیگر در مرتبه مساوات اند و نمی توان از این مساوا
استدلال نمود بر تساوی مراتب ایشان از جمیع جهات
بلکه خاتم انبیا نیز در این مرتبه بمقتضای آیهٔ شریفه
قل انما انا بشر مثلکم با جمیع افراد است مرتبهٔ مساوات
دارند و نمی توان دلیل بر اتحاد مراتب است با آن حضرت
در فضیلت دانست پس میگوییم این انوار مقدسه و
این اشباح مطهره بمقتضای احادیث طینت و اخبار نور
در یک مرتبه واقعند از حیث فضیلت و شرف مرتبت
نسبت باین دو اصل و هرچند ذات اقدس نبوی مرتبهٔ
افضلیت دارند بر این انوار از جهات دیگر غیر از این دو جهت

پس افضلند از جهة منصب نبوت افضلند از جهة منصب رسالت افضلند از جهة منصب خاتمیة افضلند از جهة وصایة منصب امامت و ولایت افضلند از جهة مرتبهٔ اسبقیت و اعلمیت چه که هیچ علمی باوصیای آن حضرت نرسید و صاحب هیچ علمی از علوم نشدند مگر بتوسط آن حضرت و گذشت که باعتبار این مرتبه حضرت امیر فرمودند

انا عبد من عبید محمد و همچنین افضل بودند از جهة رئیس بودن و مطاع بودن بریاست حقهٔ الهیه و میتواند که این حدیث منزل براین حق نیز باشد و افضل بودند بجهة افتخار و مباهات نمودن این انوار باین نور مجسم و روح منور که از عترت طاهره او واقع شده اند علاوه براین بیانات و تقریبات این توهم منوهم اجتهاد در مقابل اجماع و نص صریح است چه که تصریح کل علمای اسلام است بر افضلیت مرتبهٔ خاتم انبیا بر امیر المومنین و سایر اوصیا و هیچکس اختلاف نکرده است مگر کسانیکه در زمرهٔ غلات واقع شده اند و از دین

متین خارج کردیده اندکه اقوال ایشان از خبر و قابلیت استماع
خارج است وازجمله نصوصیکه دلالت
بر فضیلت مرتبه حضرت نبوی میکند حدیثی است که صدوق علیه الرحمه
بسنه واسطه ازعبد الجبار بن کثیر تمیمی یمانی روایت میکند که گفت
شنیدم از محمد بن حرب امیر مدینه که گفت سؤال کردم ازجعفر بن محمد
فقلت له یا ابن رسول الله فی نفسی مسئلة ارید ان اسئلک عنها
یعنی گفت بحضرت که یا ابن رسول الله در قلب مسئله ایست که اراده
دارم سؤال کنم آن مسئله را از تو فقال ان شئت اخبرتک
بمسئلتک قبل ان تسئلنی وان شئت فسئل پس حضرت امام جعفر
فرمودند که اگر بخواهی خبر میدهم من ترا بمسئله تو پیش از آنکه سؤال
کنی از من و اگر میخواهی سؤال کن قال فقلت له یا ابن
رسول الله و بای شیئ تعرف ما فی نفسی قبل سؤالی عنه قال
بالتوسم والتفرس اما سمعت قول الله عز وجل ان فی ذلک
لآیات للمتوسمین وقول رسول الله صلعم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله عز وجل ابن حرب گفت که گفتم یا ابن رسول الله صلعم

پس چه چیز می‌فهمی آنچه در نفس من است پیش از آنکه سؤال کنم آن
چیز را از تو حضرت فرمودند بعلامت و فراستی که خداوند از برای
مؤمن قرار داده است آیا نشنیدی قول خداوند عز و جل را که می‌فرماید
که بدرستیکه در این ارسال عذاب بر قوم لوط آیات تذکر و اعتبار است
از برای متوسمین یعنی از برای کسانی از مؤمنین که می‌فهمند
حقایق اشیاء را بعلامات آن اشیاء و همچنین قول رسول خدا
که فرمودند اتقوا فراسة المؤمن الی آخر یعنی بپرهیزید
از فراست مؤمن پس بدرستیکه مؤمن نظر میکند بنور خداوند متعال
قال فقلت له یا ابن رسول الله فاخبرنی بمسئلة قال اردت
ان تسئلنی عن رسول الله لم لم یطق حمله علی بن ابی طالب عند
حط الاصنام من سطح الکعبة مع قوته و شدته و ما ظهر منه
فی قلع باب القموص بخیبر و الرمی به وراءه اربعین ذراعا و کان لا
یطیق حمله اربعین رجلا و قد کان رسول الله یرکب الفرس
و البغلة و الحمار و رکب البراق لیلة المعراج و کل ذلک دون
علی فی القوة و الشدة یعنی ابن حرب گفت

ذرکو

که پس گفتم یا ابن رسول الله پس خبر بده مرا ازین مسئله من حضرت فرمودند ای ابن حرب اراده کرده که سؤال کنی از رسول خدا که چرا طاقت نیاورد حمل اورا علی بن ابی طالب در وقت انداختن اصنام و بتهای قریش از پشت بام کعبه با آن شدة و قوتیکه حضرت را و بظهور آمد آن قوة از آن حضرت در کندن باب قموص از قلعهای خیبر که محکم ترین آن قلاع بود و انداختن حضرت آن در را چهل ذراع پشت سر خود و حال آنکه طاقت نمی آورد حمل آن در را چهل نفر با آنکه رسول خدا بودند که سوار می شدند اسب را و قاطر را و حمار را و سوار شدند حضرت براق را در شب معراج و کل اینها در قوة و شدة کمتر بودند از حضرت مرتضی علی قال

فقلت له عن هذا والله اردت ان اسئلک یا ابن رسول الله

فاخبرنی فقال ان علیا برسول الله شرف و به ارتفع و به

وصل الی اطفاء نار الشرک و ابطال کل معبود دون الله

عز و جل ولو علاه النبی لحط الاصنام لکان بعلی مرتفعا

و شریفا و واصلا الی حط الاصنام فلو کان ذالک

لکان افضل منه الا تری ان علیا قال لما علوت ظهر رسول الله

شرفت وارتفعت حتی لو شئت انال السماء لنلتها

یعنی ابن حرب گفت که پس گفتم از برای امام علیه السلام که
بخدا قسم همین سوال را اراده داشتم پس خبر بده مرا پس
حضرت فرمود که بدرستی وتحقیق که حضرت امیرالمومنین بسبب
رسول خدا شرافت پیدا کرد و برسول خدا ارتفاع حاصل
نمود و بآن بزرگوار توصل جست بسوی اطفاء و خاموش
کردن آتش شرک و باطل کردن هر معبودی غیر خدای
متعال واگر بر حضرت امیرالمومنین بالا رفته بود
حضرت ختمی ماب از جهة انداختن اصنام هر آینه لازم
می آمد بسبب علی ارتفاع و شرف حاصل نموده باشد
و بسبب آن بزرگوار توصل جسته باشد بسوی انداختن
اصنام واگر این طور شده بود لازم می آمد که علی
افضل باشد از آن حضرت ایا نمی بینی اینکه علی فرمود
پس از آنکه بر دوش حضرت سوار شدم شرافت وارتفاع

حاصل نمودم که اگر بجوانستم باسمان برسم هر آئینه می رسیدم

اما علمت ان المصباح هو یهتدی به فی الظلمة وانبعاث
فرعه من اصله وقال علی انا من احمد کالضوء من الضوء اما
علمت ان محمداً وعلیا کانا نوراً بین یدی الله تعالی قبل
خلق الخلق بالفی عام وان الملائکة لما رأت ذالک النور رأت
له اصلاً قد تشعب منه شعاع لامع فقالت الٰهنا وسیدنا ما هٰ
النور فاوحی الله عزوجل الیهم هذا نور من نوری اصله نبوة و
فرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدی ورسولی واما الامامة
لعلی حجتی وولیی ولولاهما ما خلقت خلقی اما علمت ان
رسول الله رفع یدی علی بغدیر خم حتی نظر الناس الی
بیاض ابطیه فجعله مولی المسلمین وامامهم وقد احتمل الحسن
والحسین یوم حظیرة بنی النجار فلما قال له بعض اصحابه
ناولنی احدهما یا رسول الله قال نعم الحاملان ونعم الراکبان و
ابوهما خیر منهما وکان یصلی باصحابه فاطال سجدة
من سجداته فلما سلم قیل له یا رسول الله لقد اطلت

هذا

هذه السجدة فقال علیه السلام ان ابی ارحلنی فکرهت ان
اعجله حتی ینزل وانما اراد بذلک رعبهم وتشریفهم فالنبی
رسول الله نبی امام وعلی امام لیس بنبی ولا رسول فهو غیر
مطیق لحمل اثقال النبوة حضرت فرمودند
یا ابن جرب آیا می دانی که چراغ بدانچه جسته می شود یا و
در ظلمت وانبعاث فرع او از اصل اوست و
حضرت امیر المؤمنین فرمودند که نسبت من با محمد
مثل نور وروشنی است که حاصل شده باشد از روشنی
و نور دیگر مراد این است که نور من حاصل شده است
از نور احمد پس حضرت فرمودند یا ابن جرب آیا
نمیدانی اینکه محمد و علی نوری بودند پیش روی خدای
تعالی پیش از آنکه خلق شوند مخلوق بدو هزار سال و بدرستیکه
ملائکه وقتیکه دیدند این نور را دیدند که از برای آن
اصلیست که شعبهای شعاع و نور از آن لایح و ظاهر است
پس ملائکه عرض کردند ای پروردگار ما و ای سید ما این

نور چه نور است پس وحی فرستاد خداوند عزّ و جلّ بسوی ایشان
که این نوریست از نور من که اصل آن نبوّت است و فرع آن امامت
امّا نبوّت پس از برای عبد من و رسول من محمّد است و امّا امامت
پس از برای حجت من و ولی من علیؑ است و اگر نبودند ایشان خلق نمیکردم
خلق خود مرا آیا ندانستی ای پسر حرب که رسول خدا صلّی الله علیه
و آله بلند کرد بازوی علی را در غدیر خم تا آنکه دیدند مردمان
سفیدی زیر بغل آن حضرت را پس قرار داد علیؑ را مولای
مسلمین و امام ایشان و بتحقیق که برداشت حسن و
حسین علیه السلام را بر دو دوش خود در روز حظیرهٔ بنی
نجار پس وقتیکه بعض از اصحاب آن حضرت خواهش کردند
که یکی از آن دو بزرگوار را با ایشان بدهد از جهة حمل حضرت فرمود
این دو دوش من خوب دو حامل هستند و این دو فرزند
من خوب دو راکب هستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است
و بود آن حضرت که نماز میکرد با اصحاب پس طول داد سجدهٔ
از سجدات خود را پس بعد از سلام سؤال کردند که یا رسول الله

بتحقیق که طول دادی این سجده را پس آن بزرگوار فرمود
بدرستیکه این من سوار شده بود بر پشت من پس مکروه
داشتم که تعجیل کنم او را از جهة پائین آمدن واین است و
جز این نیست که اراده می فرمود بآنچه ذکر شد بلندی مقام
ایشان را و اظهار شرف ایشان را پس نبی رسول خداست
و نبی است و امام است و علی امام است و نیست نبی و نه
هم رسول پس نبود طاقت آورنده بحمل و بر داشتن اثقال
نبوت قال محمد بن حرب الکاهلی الهلالی فقلت
زدنی یابن رسول الله فقال انک اهل للزیادة ان رسول الله
حمل علیا علی ظهره یرید بذالک انه ابو ولده و امام الائمة
من صلبه کما حول رداه فی صلوة الاستسقاء واراد ان یعلم
اصحابه بذالک انه قد تحول الجدب خصبا قال فقلت له زدنی
یابن رسول الله فقال احتمل رسول الله علیا یرید بذالک ان
یعلم قومه انه هو الذی یخفف عن ظهر رسول الله ما علیه من الدین
والعداة والاداء عنه من بعده فقلت یابن رسول الله ۳۵

وجه دلالت انست که ظاهر است که نمی تواند کسے پا بر ظهر پیغمبر گذارد مگر آنکه بمنزله نفس آن پیغمبر باشد و آنکس که بمنزله نفس اوست لابد قابل امامت و وصایت بعد از اوست نه غیر او و اوست که قابل این است که صعود بر پیغمبر شود و پدر اولاد او گردد و ائمه از صلب او حاصل شود پس حضرت نبی خواستند بر داشتن آن حضرت این مناصب عالیه را از جهة آن بزرگوار بمردم افهام فرمایند حاشیه منه

ر د نی قال انه قد احتمله لیعلم بذلک انه قد احتمله و ما احتمل الا لانه
معصوم لا یحتمل وزراً فیکون افعاله عند الناس حکماً و صواباً
و قد قال النبی لعلی یا علی ان الله تبارک و تعالی حملنی ذنوب
شیعتک ثم غفرها لی و ذلک قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر و لما انزل الله تبارک و تعالی علیه یا ایها
الذین امنوا علیکم انفسکم قال النبی یا ایها الناس علیکم انفسکم
لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و علی نفسه و اخی فانه معصوم
لا یضل و لا یشقی ثم تلا هذه الایة قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا
و ما علی الرسول الا البلاغ المبین قال محمد بن حرب الهلالی ثم قال
جعفر بن محمد یا ایها الامیر لو اخبرتک بما فی حمل النبی
علیا عند حط الاصنام من سطح الکعبة فی المعانی التی ارادها
به لقلت ان جعفر بن محمد لمجنون فحسبک من ذلک ما قد
سمعت فقمت الیه فقبلت راسه و قلت الله اعلم حیث
یجعل رسالته   گفت محمد بن حرب کا ئی ہلالی

العداة
جمع عدة وهی
فی الاصل
الوعد حذفت
فاء الفعل
و عوض عنه
التاء فی آخره
حاشیه
منه

الحکم
العلم و الفقه
و القضاء
بالعدل جمع
حاشیه
منه

پس گفتم زیاد کن مرا یابن رسول الله حضرت فرمودند تو اہل ہم
ہستی از برای زیادت بدرستیکه رسول خدا حمل فرمود
علی را بر ظهر خود اراده نمود باین حمل اینکه علی پدر اولاد اوست
و امام ائمه است از صلب او   همچنانکه تحویل و تقلیب نمود
رداء خود را در صلوة استسقاء و اراده کرد اینکه اعلام کند
اصحاب خود را باین تحویل رداء اینکه جدب یعنی خشک آبی و قحط
سالی تحویل یافت و مستقل شد بآمدن آبها و سبزی صحراها ؛
ابن حرب گفت که پس گفتم زیاد فرما از برای من یابن رسول الله
پس حضرت فرمودند که برداشت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را و اراده فرمود باین بر
داشتن اینکه اعلام فرماید قوم خود را اینکه علی آن کسیست
که سبک میکند ظهر رسول خدا را از آنچه بر اوست از دین
و وعدها و ادا میکند بعد از آن حضرت آن دیون و وعده ها را
از جانب آن حضرت   پس گفتم یابن رسول الله
زیاد کن از برای من حضرت فرمودند که برداشت حضرت

رسول حضرت امیر را بجهة آنکه اعلام کند با ین برداشتن اینکه
برداشت او را و برنداشت او را اگر از جهة آنکه آن حضرت
معصوم بود و متحمل نشده بود هیچ گناهی را پس افعال او در نزد
ناس حکم الله است و اصابه بواقع است از جهة شان
عصمت و تحقیق که فرمود نبی از برای علی که یا علی خداوند
تبارک و تعالی حمل کرد بر من گناهان شیعیان تورا پس آمرزید
آن گناهانرا از برای من و این است قول خدای تعالی که
میفرماید فتح کردیم از برای تو فتح ظاهری از جهة آنکه آمرزش
فرماید از برای تو خداوند متعال آنچه مقدم گذشته است از گناه
تو و آنچه موخر شود از گناه تو و وقتیکه نازل فرمود خداوند
تبارک و تعالی بر آن حضرت این آیه شریفه را که
یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم یعنی ای کسانیکه
ایمان آوردید بر شماست که نگاه دارید نفسهای خود را
حضرت فرمودند یا ایها الناس بر شماست که نگاه دارید
نفسهای خود را ضرر نمی رساند شما را گمراهی دیگران هرگاه

شما بر هدایت باشید و علیؑ نفس من است و برادر من است
پس هر کسیکه او مطهر است معصوم است گمراهی و شقاوت
از وجود او منتفی است پس تلاوت فرمود این آیهٔ شریفه را
قل اطیعوا اللّٰه الی آخر الآیه یعنی اطاعت کنید خدای تعالی را
و اطاعت کنید رسول را پس اگر رو گردان شدید از اطاعت
پس بر رسول است آنچه متحمل شده است از بار تکلیف و اطاعت
و بر شماست آنچه تحمیل شده آید از بار تکلیف و اگر اطاعت کنید
خدا و رسول را هدایت می یابید و نیست بر رسول مگر رسانیدن
ظاهر گفت محمد بن حرب هلالی که پس حضرت
امام جعفر علیه السلام فرمودند که ایها الامیر اگر خبر دهم ترا
بجمیع آن معانی که اراده کرده بودند نبی صلی اللّٰه علیه و آله
در برداشتن علیؑ در نزد انداختن اصنام از سطح کعبه هر آینه
خواهی گفت که جعفر بن محمدؑ مجنون شده است پس
کفاف است ترا از این معانی همان قدر که شنیدی
گفت پس برخواستم و بوسیدم سر آن بزرگوار را و گفتم اللّٰه اعلم

حیث یجعل رسالته واینحدیث شریف از جهات
عدیده ظاهر بل صریح در مطلوب است وبعضی از فقرات
حدیث که فی الجمله خفائی داشت در حاشیه بتوضیح آن پرداخت
وازجملهٔ اخباریکه دلالت بر مطلوب دارد روایتی است
که در غایت المرام از امالی شیخ علیه الرحمه روایت میکند که
حضرت امام حسنؑ فرمودند که شنیدم از جدّم رسول خداؐ
که می فرمود خلقت من نور الله عزّ وجلّ
وخلق اهلبیتی من نوری وخلق محبیهم من نورهم وسایر الخلق
فی النار یعنی رسول خدا فرمودند که خلق شدم
من از نور خداوند عزّ وجلّ وخلق شدند اهلبیت من از نور من
وخلق شدند محبین ایشان از نور ایشان وسایر خلق در آتش شدند
وجه دلالت واضح است واخبار وآثار در ایضاح این مقصد
بمرتبه ایست از کثرت که امکان انکار نیست وهمین قدر
در این مقام کافی است مقصد پنجم در افضلیت
ائمهٔ اطهار است بر انبیاء والاتقیاء غیر از رسول مختار

و دوامی بر بیان این مقصد آن است که چون در سابق بیان شد
که از جمله اسباب افضلیت حضرت خاتم انبیا ص سید اولیا ع
و سایر ائمه هدی مرتبه نبوت و رسالت است پس گاه
هست مؤمنی در اشکال واقع شود که پس لازم می آید که انبیا
و رسل سابقه هم افضل باشند از این بزرگواران از جهة همین دو
رتبه که واجد آنند و ائمه اطهار فاقد آن پس از جهة
رفع این اشکال میگوئیم که بیان اجمالی آن این است
که چون نبوت و رسالت حضرت خاتم انبیا ص نبوت و
رسالت اصلیه است و دارای ریاست عامه تاصلیه
الهیه است البته موجب ارتفاع و افضلیت است
بر اوصیاء آن حضرت که فاقد این مرتبتین میباشند
ولی نبوت و رسالت سایر انبیا و رسل چون ماخوذ شده است
از نبوت و رسالت پیغمبر ما پس نبوت و رسالت ایشان نبوت
و رسالت فرعیه است که در تحت و تابع مرتبه نبوت و رسالت
حضرت خاتم انبیا واقع شده است پس البته

مفضول این نبوت و رسالت واقع شده است چنانچه خود
ایشان نیز از همین جهت مفضول آن حضرت واقع شده اند چ
ذکر شد که ولایت و امامت ائمۀ ما علیهم السلام همان امامت
و ولایت خاتم انبیاست که باطن نبوت و رسالت آن سرور است
که بلیا است و وصایت بایشان رسیده است پس چنانچه
نبوت و رسالت پیغمبر ما ارفع و افضل است از نبوت و رسالت
سایر پیغمبران همچنین است امامت و ولایت اوصیاء آن
بزرگوار که عین امامت و ولایت آن عالیمقدار
و باطن نبوت و رسالت آن سر عالم اسرار است و
افضلیت ولایت و امامت امام موجب افضلیت خود
امام است و در این خفائی نیست و اما بیان
تفصیلی پس آن است که چون ذات بی زوال حضرت
ذو الجلال در ازل الازال که هیچ مخلوقی را
هنوز بعرصۀ وجود نیاورده بود مخفی بود پس دوست
داشت که شناخته شود پس مشیت او جل جلاله تعلق

گرفت که مخلوقی راخلق فرماید که او را بشناسند و معرفت
بمراتب صفات جمال و جلال او حاصل نمایند چنانچه
خود حضرت رب العزت در حدیث قدسی باین مقصود
تصریح فرموده می فرماید کنت کنزاً مخفیاً فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی بودم گنجی
مخفی پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق
کردم خلق را از جهة آنکه شناخته شوم و همچنین در قرآن معجز
بیان خود می فرماید و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
امام علیه السلام فرمودند ای الا لیعرفون یعنی خلق نکردم
جن و انس را مگر از جهة معرفت پس بمقتضای این مشیت
خالق متعال اول نظر فرمود بر جمیع ممکنات عالم امکان
و بعلم خود مطلع شد بر ذات امکانی پیغمبر آخر الزمان و
ذوات اوصیای آن هادی دو جهان که ذواتی است
شایسته بارگاه قرب الهی و سزاوار فیوضات نامتناهی
حضرت سبحانی و قابل تحمل علوم و اسرار خالق ربانی

و در ذرات عالم امکان مثل ایشان نایاب و قابل منظور
نظر حضرت رب الارباب در هر باب پس اولاً نور و روح
مبارک خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را بعرصهٔ وجود آورد و از
آن نور مکرّم ارواح و انوار اوصیاء آن سیّد معظّم را زینت
افزای عالم ابداع فرمود و این ارواح مطهّره را مثل سایر ارواح
بشریه بر مقتضای بشریّة مخلوق و مجعول نمود پس
این انوار زبان بتقدیس و تمجید خداوند مجید گشودند و خداوند را
معبود برحق و خود را عبد مطلق دانسته کمال
عبودیة خود را که مسبّب از اعلا مرتبهٔ معرفت حضرت ربّ
العزّت بود ظاهر نمودند پس بعد از خلقت این
انوار و ارواح منوّره خلق فرمود بر نهج ترتیب و تراخی بر
وفق مشیّت خود سایر نفوس و ارواح عالم امکان را
و جمیع نفوس و ارواح مبدعات را بر تساوی اقتضا
و اتحاد جهة بدون اینکه تفاوتی در مقتضیات وجودات
این موجودات قرار دهد ابداع فرمود و وجه این

نشاد هی آن است که خداوند متعال غنی و بی نیاز است از
مخلوقات خود و هیچ جهة احتیاجی در او متصور نیست که غرض
از خلقت مبدعات رفع آن احتیاج باشد که پس لازم شود
که هر صنف از مخلوقات را از جهة رفع احتیاج خاصی مخلوق
نماید و مقتضای خلقت او را موافق رفع آن احتیاج فرماید
تا آنکه در مقتضیات بدایع تفاوت و اختلاف
حاصل گردد چنانچه در حدیث قدسی سابق الذکر
نیز اشارهٔ باین عدم احتیاج فرموده می فرماید کنت کنزاً
مخفیا یعنی بودم گنج مخفی چه گنج محتاج بهیچکس نیست
و هر کس محتاج بگنج است پس وجه تعبیر بگنج در
حدیث شریف اشاره بهمین نکته است که بفهماند که خالق
در خلقت مخلوقات از همهٔ آنها بی نیاز است و همهٔ مخلوقات
محتاج باو میباشند و در بیان جواب از اشکال اخبار طینت
گذشت که این تفاوتیکه در مراتب جن و انس پیدا شده است
تفاوت عارضیه ایست که بعد از خلقت اولیه و تربیه از تحسین

اختیار ایشان و قبیح اختیار ایشان ناشی شده است و خالق متعال
هم مقتضای همان اختیار را از جهة جزای آن اختیار در
جبلّهٔ ایشان در این عالم جاری نموده است یعنی
طینت و جبلّهٔ ایشان را مناسب همانچه اختیار
نموده اند در آن عالم در این عالم مقرّر فرموده است و
دیگر آنکه هر نفس در هر عالم بهر خلق و هر صفت که متخلّق و متّصف
شده باشد و آن خلق و آن صفت را ملکهٔ نفسانی خود قرار
داده باشد هرگاه بعالم دیگر انتقال نمود بر همان
ملکهٔ خلق و صفت محشور می شود این است که در حدیث آمده
که مَن اَحَبَّ حَجَرًا حُشِرَ یومَ القیمة معه یعنی
در این عالم اگر کسی سنگی را دوست بدارد در قیمة با او حشر
خواهد شد و دلیل دیگر از قبیل عقل و نقل و تساوی
خلقت مقتضیات نفوس و ارواح در تجرّد و ابداع آنکه
خلقت مبدعات بحصر عقلی از چهار قسم خارج نیست
اوّل آنکه کلًّا مجبول بر عبادت خلق شده باشند

دوّم آنکه کلاً مجبول بر معصیت خلق شده باشند
سیّم آنکه بعضی بر عبادت و بعضی بر معصیت مجبول مخلوق
شده باشند چهارم آنکه کلاً مخلوق شده اند فاعل
مختار بر وجه تساوی بدون اینکه تفاوتی در مقتضیات فردی
از افراد سلسلهٔ آحاد مبدعات واقع شده باشد
امّا بطلان اوّل واضح است چه که بالعیان والوجدان از
حال خود و غیر خود می بینیم که مجبول بر عبادت نیستیم وانواع
معاصی از ما صادر می شود بلکه زاید از طاعت وهمچنین
بطلان دوّم چه که می بینیم اشتغال بسیار از مؤمنین را
بطاعت و عبادت و عبادت انبیا و اولیا بسر
حدّ تواتر رسیده که امکان تشکیک در آن نیست
وهمچنین است بطلان سیّم بجهة لزوم ترجیح بلا مرجّح از قادر
حکیم علی الاطلاق و ترجیح بلا مرجّح باطل است باجماع کلّ
ذوی العقول از مذاهب و ادیان پس باقی ماند در معرض
وقوع و ثبوت شقّ چهارم یعنی خلقت بر وجه تساوی

و فاعل مختار و هو المطلوب ولتقریب دیگر این طلب
مستنبط از آیۂ شریفہ و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
آنکہ بمقتضای آیۂ شریفہ خداوند متعال خلق فرمودہ است
جن وانس را از جہۃ عبادت و معلوم است کہ عبادت
جبریہ نخواستہ است از ایشان و الا ایشان را مجبول و مجبور
بر اطاعت خلق می فرمود بجبلت تکوینیہ کہ نتوانند از
اقتضای آن خارج شوند و خلاف آن درزند با لحس
والعیان مشاہدہ است چنانچہ گذشت پس
معلوم شد کہ مراد از عبادت در آیۂ شریفہ عبادت
اختیاریہ است و لازمۂ عبادت اختیاریہ آن است کہ
کلا بریک جہۃ و یک اقتضا مخلوق شدہ باشند تا معلوم
شود کہ کیست کہ باختیار عبادت میکند و کی انحراف
میورزد پس ہرگاہ معلوم شد تساوی
خلقت نفوس و ارواح مخلوقات عالم امکان در بدو
خلقت پس اولا خداوند متعال بدل شقی

وحصول نمود بر کل ایشان بر وجه الطاف تا بشناسند خالق خود
با آثار صنایع و ظهور بدایع و آثار معرفت خود را چنان بر
ایشان تکمیل و آشکار نمود که هیچکس را مجال انکار نماند در
اذعان بوجود خالق چنانچه تفصیلی نیز از آن در بیان
جواب از اشکال اخبار طینت در مقصد سیم گذشت
پس مخلوقات را در معرض تکالیف مقصوده از وجود
ایشان در آورد و سلسله و مراتب قبول تکالیف را بر
ایشان بتوسط فرمود وظهور قابلیت و ذات
موجودات را بر اختیارات خود ایشان موقوف و
موکول نمود پس اول کسیکه پا در دایره قبول
جمیع تکالیف الهی نهاد و عمل بمقتضای کل اوامر و
نواهی حضرت سبحانی و جهت همت گماشت و تحمل
همه مصائب و بلایای عالم ناسوتی را در رضای معبود
خود بجان و دل قبول نمود ذات بابرکات سرور کائنات
و خلاصه موجودات بود که قبول جمیع این مراتب کرد

صدق و حقیقت نمود و بعد از آن اقتدا فرمود بآن نور
مبارک و جمیع این مراتب نفس نفیس سرور اولیا
علی مرتضی و یازده نفس پاک اولادان امیر که
پس خداوند متعال این بزرگوار را بر جمیع نفوس و
ارواح برتری داد و سروری بخشید و مقتدیان
و پیروان ایشان را باوج سعادت رسانید پس بقبول
ایشان بار همه تکالیف را تمجید و تقدیس ایشان خداوند
مجید را سایر ارواح انبیا و اولیا نیز قبول بار تکلیف نمودند
تقدیس و تمجید نمودند بمقام اعلی و دنا رسیدند و
جمیع صنوف ملائکه بتقدیس و تمجید ایشان تقدیس و تمجید
نمودند و مرتبهٔ بلند یافتند پس ایشان باعث ارشاد جمیع
سابقین و ملائکه مقربین گردیدند و اگر قبول و تقدیس
و تمجید این انوار نبود و این تعلیم و ارشاد از ایشان بظهور
نیامده بود هیچ روحی پی بحقیقت هیچ نفسی صاحب
معرفت نمیگردید و از این جهة بر جمیع مخلوقات

و موجودات مرتبهٔ سروری یافتند و علت غائی
و باعث ایجاد جمیع ایشان گردیدند چه که عبادت و معرفتیکه
منظور نظر حضرت رب العزت بود از خلقت ممکنات
از ایشان متمشی شد و هر کس عارف و عابد شد از طریق ایشان
پی بطریقهٔ معرفت و عبادت برد و چون همهٔ این استعداد
و قابلیت در این ارواح طیبه در علم الٰهی مکنون بود پس
مائدهٔ وجود از جهة این ارواح گسترانیده شد و سایر موجودات
عالم امکانی بطفیل این ارواح نعمت وجود یافتند
نظیر آنکه هرگاه سلطان بزرگی را دعوت فرماید و خوان نعمت
گسترانند طفیلیان بسیار نیز از آن خوان کامیاب می شوند
پس خوان نعمت وجود اوّلاً و بالذات از جهة روح
حضرت خاتم و امیر اکرم و یازده فرزندان امام مکرم
موجود گردید و هر کس غیر ایشان است نعمت وجود
نسبت باو بالغیر و بالتبع است چنانچه اخبار
بسیار ناطق بآن است که عنقریب بعض از آن در معرض

بیان خواهد آمد و همچنین سایر فیوضات و مناصب
و درجات عالیات بهر کس از انبیا و اولیا که
دست یاب گردید اگرچه از حسن اختیار و شایستگی
ذات این نفوس ابرار صورت پذیرفته ولی اصلاً
و بالذات از آن مصادر فیوضات و اسباب وجود جمیع
کائنات مأخوذ شده است پس نبوت
و رسالت خاتم انبیا اصل جمیع نبوتها و رسالتها
و همچنین ولایت و امامت آن سرور که باطن نبوت و
رسالت است و عین امامت و ولایت اوصیاء
آن حضرت است اصل جمیع ولایتها و امامتها
پس هیچکس از انبیاء چه اولوالعزم و چه غیر اولی العزم
و همچنین اولیاء و خلفاء ایشان باین مناصب و مراتب
سرفراز نشدند مگر بطفیل این انوار پس هیچ
کس از ایشان نمی تواند هم سری و برابری نماید با این
بزرگواران حاصل آنکه مقام مراتب و مناصب

ایشان مثل وجودشان اصیل ومجعول بالذات است
ومقام ومراتب دیگران ومناصب ایشان مقام فرع
ومجعول بالعرض وبالتبع است وشکی نیست در افضلیت
مقام اصل نسبت بمقام فرع وازجهة تتمیم این
مقصد مطلبی درنظر آمد که بیان آن استحکامی در بنیان عقاید
مومنین بظهور می انجامد ورفع اشکالی بر آن مترتب میگردد
وآن این است که بیان شد که خداوند تعالی بیان نظر بممکنات
عالم امکان انداخته ذات پیغمبر آخر الزمان را شایستهٔ خلعت
وجود یافت وازجمیع ممکنات اورا باین نعمت
عظمی نواخت وعلت غائی کل موجودات ساخت
پس سؤال می شود که شکی نیست که ذات پیغمبر آخر الزمان
ومثل این ذات ازجملهٔ ممکنات است وقدرت خالق
متعال نسبت بجمیع ممکنات علی السواست
پس ترجیح این ذات را بصورت خلقت وسایر ذوات
امثال این ذات را محروم فرمودن ازاین نعمت

محتاج بمرجح است و مرجح معلوم نیست و ممکن است

جواب از این سوال و اشکال باینکه مرجح در این مقام مشیت

و ارادهٔ خالق است چه که ارادهٔ خالق اگر محتاج بمرجح دیگر

باشد پس خالق مرید علی الاطلاق نخواهد بود

و محتاج خواهد بود در ارادهٔ خود بمرجح دیگر و حال آنکه احتیاج

بر خالق محال است و مرید علی الاطلاق است

و این جواب اگر صحیح و متین است ولی صفات

لطف و حکمت خلاق علیم است که ذوات ممکنات را به

تخصیص بخلقت و ایجاد فرماید و ذوات ممکنات غالباً

در سنبل امکان واگذار نماید و اکتفا از آن ذوات بخلقت

یک ذات فرماید پس جواب شافی از این

اشکال آن است که این معنی است که اثر قدرت

خداوند متعال بر ذوات ممکنات بقهر و ایجاب است

یعنی هر ممکن را که بخواهد بعرصهٔ وجود آورد بارادهٔ و مشیت

بر وجه ایجاب موجود می فرماید و اما در افعال

عبد در آن افعال فاعل مختار است و از اختیار عبد صادر
می شود و هر چند خالق متعال عبد را فاعل مختار فرموده است
در آن افعال پس آن افعال از اثر قدرت خالق
نیستند بلکه هستند بقدرت خود عبد است پس
همچنانکه خالق علی الاطلاق قادر است بر ایجاد جمیع ممکنات
همچنین عبد نیز بجعل خالق خود قادر است بر جمیع افعال ممکنه
در تحت قدرت خود از افعال خیر و شر پس آنچه از افعال که
از عبد صادر میشود خدای متعال جزائی از جهة او مقرر فرموده است
اگر خیر است خیر و اگر شر است شر پس گاه هست که از
عبد صادر می شود باختیار خود اعمالیکه باعتبار آن اعمال
محبوب بارگاه حضرت ذی الجلال میگردد مثل پیغمبر آخر الزمان
شدن و محبوب خالق لایزال گردیدن از اثر قدرت الله
نیست بلکه نتیجهٔ اختیارات و افعال قبولیهٔ خود آن ذات
حقیقت آگاه است پس در این مقام میگوییم
که خداوند متعال وقتیکه مشیت او تعلق گرفت که ارواح

آخر الزمان پس صح

ممکنات را ایجاد فرماید نظر افگند بر جمیع آحاد ممکنات و بعلم خود
مطلع شد بر جمیع ذوات امکانیهٔ ایشان از حیث قبول
و اختیار آنها در عالم ارواح و از حیث ایقاع فعل بر مقتضیات
قبولشان در عالم خلق و اجسام پس آن ذات که صفات
خود را تابع رضای معبود گردانند و از طریق مراضی معبود تخلف
نورزد و مقتضیات نفس بشریه را در جنب اوامر و نواهی
خالق خلع و مضمحل فرماید که اگر یک عالم از بلایا
و محن و مصایب و فتن توجه بذات او نماید در راه و
رضای خالق خود هیچ سستی و تزلزل در ارکان عبودیت
او پیدا نشود و بالکل از خود بگذرد و فنا فی الله
گردد و اگر عمر دهر باو داده شود و حرمان کل مشتهیات
نفس بشری بر او حتم کرد و آن تکالیف را در رضای معبود
خود بجان حامل و آن حرمان را بعین خوشنودی قابل شود
حاصل خلقی که از حیث قبول و اختیار و عمل بر جمیع
مراضی حضرت پروردگار محبوب بارگاه خالق کردگار

و تکالیف و مهر در مقام امر و نهی بر او حمل شود صح

جل شانه گردد منحصر دید بذات نیکو صفات خاتم انبیا
و بعد از آن ذات بذوات امنای شریعت و اوصیای
طریقت آنحضرت یعنی امیر دو جهان و یازده
فرزندان برگزیده خالق منان لهذا اولاً و بالذات
توجه ارادی قبل از خلقت کل موجودات بایجاد این انوار
نمود و ایشان را حامل علوم خود گردانیده باعث ایجاد
کل کائنات و معلم کل موجودات فرمود پس شایستگی
این مقام بلند و مناصب ارجمند که از خداوند جل و علا
شامل این ارواح طیبه گردید از قبیل قبول و اختیارات
خود این حضرات بظهور نپیوسته آنکه از اثر قدرت خالق
بی زوال بوقوع انجامید پس اگر مثل این ذوات در ممکنات
عالم امکان ممکن پذیر بود البته خالق متعال بایجاد
آن نیز جود می فرمود و خلق عالم ایجاب را از همچنین
فیض محروم نمی نمود بلی اگر خداوند متعال بخواهد باثر قدرت
قصد ایجاد بی مثل سعید خاتم خلق فرماید هیچ چیز مانع قدرت

او نیز

او نیست و هیچ چیز در مجرای قدرت الٰہ محال نیست ولی
اقتضای آن خلقت بر وجه قهر و جبر خواهد بود و طاعت
و عبادت در این موضوع نیز طاعت و عبادت جبریه خواهد
بود و بیان شد که عبادت جبریه محط نظر و مقصود خالق متعال
نیست و نبوده پس واضح شد که خاتم انبیاء و ائمہ
ہدی افضل جمیع مخلوقات اند بفضیلت استحقاقی ذاتی
و اخبار بسیار نیز دلالت میکند براین فضیلت از آنکہ
جملہ آن اخبار است روایۃ صدوق علیہ الرحمہ باسناد خود
از عبد الصالح بن ہروی از حضرت علی بن موسی الرضا ع
و آن حضرت از آباء خود واحدا بعد واحد تا علی بن
ابی طالب علیہ السلام پس آن حضرت فرمودند

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ما خلق اللہ خلقا
افضل منی و لا اکرم علیہ منی قال علی علیہ السلام
فقلت یا رسول اللہ ص افانت افضل ام جبرئیل فقال یا
علی ان اللہ تبارک و تعالی فضل انبیائہ المرسلین

علی ملائکتہ المقربین وفضلنی علی جمیع النبیین والمرسلین

والفضل بعدی لک یا علی وللائمۃ بعدک فان الملائکۃ

من خدامنا وخدام محبینا یا علی الذین یحملون العرش و

من حولہ یسبحون بحمد ربہم ویستغفرون للذین امنوا بولایتنا

یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند خلق نکردہ است

خداوند متعال خلقی را افضل از من ونہ ہم مکرم تر برا واز

من پس حضرت امیر المومنین علیہ السلام فرمودند کہ عرض

کردم یا رسول اللہ صلعم آیا تو افضل ہستی یا جبرئیل پس حضرت

رسول صلعم فرمودند یا علی خداوند تبارک وتعالی تفضیل دادہ است

انبیاء مرسل خود را بر ملائکہ مقربین وتفضیل دادہ است مرا

بر جمیع انبیاء ومرسلین وفضل بعد از من از برای تو ست یا علی واز

برای ائمہ بعد از تو پس بدرستیکہ ملائکہ از خدام ما وخدام محبین

ما یند یا علی کسانی از ملائکہ کہ بر میدارند عرش را وکسانیکہ

حول عرش اند تسبیح وتحمید میکنند پروردگار خود را واستغفار

وطلب آمرزش میکنند از برای کسانیکہ ایمان آوردہ اند بولایت ما

یا علی لولا نحن ما خلق اللہ آدم ولا حوی ولا الجنۃ ولا النار
ولا السماء ولا الارض فکیف لا نکون افضل من الملائکۃ و قد
سبقناہم الی معرفۃ ربنا وتسبیحہ وتہلیلہ وتقدیسہ لان
اول ما خلق اللہ عز وجل ارواحنا فانطقنا بتوحیدہ وتحمیدہ
ثم خلق الملائکۃ فلما شاہدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا
امرنا فسبحنا لتعلم الملائکۃ انا خلق مخلوقون وانہ منزہ
عن صفاتنا فسبحت الملائکۃ بتسبیحنا ونزہتہ عن صفاتنا
فلما شاہدوا عظم شاننا ہللنا لتعلم الملائکۃ ان لا الہ الا اللہ
وانا عبید ولسنا بالہۃ یجب ان نعبد معہ او دونہ فقالوا
لا الہ الا اللہ الی آخر الحدیث حضرت رسول صلعم
فرمودند یا علی اگر نبودیم ما خلق نمیکرد خداوند تعالیٰ
آدم را ونہ حوا را ونہ جنت ونہ نار را ونہ آسمان ونہ زمین را
پس چگونہ نباشیم افضل از ملائکہ وحال آنکہ سبقت کردیم
ایشان را بسوی معرفت پروردگار وتسبیح وتہلیل وتقدیس
خالق متعال از جہت آنکہ اول چیزیکہ خلق فرمود خداوند

عزوجل ارواح ما بود پس گویا فرمود مارا بتوحید
و تمجید خود پس خلق کرد ملائکه را پس چونکه مشاهده
کردند ارواح ما را نور واحد بزرگ شمردند امر ما را
پس تسبیح کردیم حضرت رب العزت را از جهة آنکه بدانند
ملائکه که ما مخلوق هستیم و خالق متعال منزه است از صفات
ما پس تسبیح کردند ملائکه بتسبیح ما و تنزیه کردند بر
شان ما را تهلیل کردیم خداوند را از جهة آنکه بدانند ملائکه اینکه
خدائی نیست بجز معبود برحق و ما عبید و بندگان اوییم
و نیستیم الهه مثل آنکه واجب شود که عبادت کرده شویم
با او یا در مرتبهٔ بعد از او پس ملائکه تهلیل نمودند خداوند
متعال را و آوازها بلا اله الا الله بلند نمودند و حدیث طولیست
و اکتفا بهمین قدر شد و از جملهٔ آن اخبار روایت
جابر بن یزید جعفی است که گفت قال
ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام کان الله و لا
شیء غیره لا معلوم و لا مجهول فاول ما ابتدء من خلق

خداوند را ... ما پس چونکه ... کردند صح

خلقه ان خلق محمداً وخلقنا اهل البیت معه من نور عظمته

فاوقفنا اظلة خضراء بین یدیه ولا سماء ولا ارض ولا

مکان ولا لیل ولا نهار ولا شمس ولا قمر ففضل نورنا من نور

ربنا کشعاع الشمس من الشمس الی ان قال ثم خلق الله آدم

من ادیم الارض ونفخ فیه من روحه ثم اخرج ذریته من صلبه

فاخذ علیهم المیثاق له بالربوبیة ولمحمد بالنبوة ولعلی بالولایة

اقر منهم من اقر وجحد منهم من جحد فکنا اول من اقر

بذلک ثم قال لمحمد وعزتی وجلالی وعلو شانی لولاک ولولا

علی وعترتکما الهادون المهدیون الراشدون ما خلقت

الجنة ولا النار ولا المکان ولا الارض ولا السماء

ولا الملائکة ولا خلقا یعبدنی ثم قال ابو جعفر فنحن

اول خلق ابتدأ الله واول خلق عبد الله وسبحه ونحن

سبب خلق الخلق وسبب تسبیحهم وعبادتهم من الملائکة

والآدمیین فبنا عرف الله وبنا وحد الله وبنا عبد الله

وبنا اکرم الله من اکرم من جمیع خلقه وبنا اثاب الله

من اثاب و عاقب من عاقب الی آخر الحدیث ترجمه حدیث
آنکه جابر بن یزید جعفی که راوی حدیث است گفت که حضرت
ابی جعفر امام محمّد باقر علیه السلام فرمودند که بود خداوند
متعال و نبود با او هیچ شیٔ نه معلوم و نه مجهول پس
اوّل چیزیکه که خلق کرد این بود که خلق کرد محمّد را خلق کرد
ما اهلبیت را با او از نور عظمت خود پس متوقف
کرد ما را در اظلّهٔ خضرا در پیش روی خود و حال آنکه نه آسمان
بود و نه زمینے و نه مکانی و نه شب و نه روزی و نه آفتاب
و نه ماہے پس فصل نور ما نسبت بنور پروردگار ما
مثل شعاع شمس است نسبت بشمس تا اینکه فرمودند
پس خلق فرمود خداوند متعال آدم را از خاک خالص
زمین و دمید در او از روح خود پس بیرون
آورد ذرّیهٔ او را از صلب او پس گرفت بر ایشان
میثاق را از برای خود بربوبیت و از برای محمّد بنبوّت و از
برای علی بولایة اقرار کرد از خلق هر کس که اقرار کرد و انکار

از هر کس که انکار کرد   پس ما اول کسی بودیم که اقرار
کردیم بربوبیة و آنچه مامور شدیم بآن   پس خالق متعال فرمود
از برای محمد که قسم بعزت و جلال خودم و علو شان خودم که اگر
مقصود وجود تو و علی و عترت شما که هادین و مهدیین و راشدین
هستید نبود خلق نمیکردم جنت را و نه هم نار را و نه مکان و
نه زمین و نه آسمان را و نه ملائکه را و نه خلقی که عبادت کنند مرا
پس حضرت فرمودند که ما اول خلقی هستیم که ابتدا فرمود
خداوند متعال در خلقت آن خلق   و اول خلقی هستیم
که عبادت کردند خدا را و تسبیح کردند او را   و ما
سبب خلقت خلقیم و سبب تسبیح و عبادت ایشانیم   پس بما
خدای متعال را چه از ملائکه و چه از آدمیین
شناخته شده است خدای متعال و بما توحید کرده
شده است و با عبادت کرده شده است و بسبب ما اکرام کرده است
خداوند متعال هر کس را که اکرام کرده است از جمیع خلق
خودش   و بسبب ما ثواب داده است هر کس

کہ ثواب دادہ است و عقاب فرمودہ است ہر کس را
کہ عقاب فرمودہ است تا آخر حدیث و حدیث طویل است
و از جملہ آن اخبار حدیث طویلی است در فضیلت ائمہ اطہار
کہ ابن بابویہ در کتاب النصوص علی الائمۃ الاثنی عشر متعرض
شدہ است و سید ہاشم بحرانی اعلی اللہ مقامہ در غایۃ المرام
بتمامہ ذکر فرمودہ است و در آن روایت است کہ حضرت
رسول صلعم بعد از بیان برخی از کیفیت معراج فرمودند

فاوحی اللہ الی یا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعۃ فاخترتک
منہا وجعلتک نبیا ثم اطلعت ثانیا فاخترت منہا علیا
فجعلتہ وصیک و وارث علمک والامام من بعدک و
اخرج من اصلابکما الذریۃ الطاہرۃ والائمۃ المعصومین
خزان علمی فلولاکم ما خلقت الدنیا ولا الآخرۃ ولا الجنۃ
ولا النار یا محمد اتحب ان تراہم قلت نعم یا رب فنودیت
یا محمد ارفع راسک فرفعت راسی واذا انا بانوار علی والحسن
والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن

جعفرؑ و علیؑ ابن موسیٰ و محمدؐ بن علیؑ و علیؑ بن محمدؐ و الحسنؑ بن علیؑ
و الحجۃ و الحجۃ نیلا لا کانہ کوکب دری فقلت یارب من
ھٰؤلاء و من ہذا قال یا محمد ہم الائمۃ من بعدک و المطہرون
من صلبک و ہذا الحجۃ الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً و
یشفی صدور قوم مومنین الی آخر الحدیث ترجمہ آنکہ حضرت
رسولؐ فرمودند کہ پس وحی فرستاد حضرت رب العزت
بسوی من کہ ای محمدؐ اطلاع یافتم بر زمین یک اطلاع یافتنی
پس اختیار کردم ترا از زمین و قرار دادم ترا نبی
پس اطلاع یافتم ثانیاً پس اختیار کردم از زمین علیؑ را پس
گردانیدم اورا وصی تو و وارث علم تو و امام از بعد
تو و بیرون خواہم آورد از اصلاب شما ذریۃ طاہرہ و
ائمۃ معصومین را کہ خواہند بود خزان علم من پس
اگر نبودید شما خلق نمی کردم دنیا را و نہ آخرت را و نہ
بہشت و نہ جہنم را یا محمدؐ آیا دوست داری کہ ببینی
ایشانرا گفتم بلی ای پروردگار من پس ندا شدم کہ ای

محمد ص بلند کن راس خود را پس بلند کردم راس خود را پس در این هنگام مشاهده کردم انوار علیؑ را و حسنؑ و حسینؑ و سایر ائمه از اولاد آن حضرت را با حضرت حجه علیه السلام و حجه در میان ایشان روشنی میداد که گویا کوکبی بود دری پس گفتم یا رب کیستند این جماعت و کیست این پس خالق متعال فرمود یا محمد ایشان امامان هستند از بعد تو و مطهرون هستند از صلب تو و این حجه است که پر میکند زمین را از حیث قسط و عدل و شفا می بخشد سینه های مومنین را و حدیث طویل است و اکتفا بقدر حاجت شد پس هر یک از این اخبار ثلثه صریح است در مطلوب یعنی فضیلت ائمه اطهار بر پیغمبران سابق و الاخبار و از جمله اخباریکه دلالت بر مطلوب میکند روایت عبد الله بن ولید است در بصائر الدرجات

قال قال لی ابو عبد اللهؑ ای شئ یقول الشیعة فی عیسی و موسی و امیر المومنینؑ قلت یقولون ان عیسی و موسی افضل من امیر المومنینؑ قال فقال ایزعمون ان امیر المومنین قد علم ما علم

کوکب دری یعنی ستاره بسیار روشن که نفوذ کند در ظلمت و ظلمت را بر دارد و نسبتش بسوی در از جهت سفیدی و صفائیست منه

رسول اللهؐ قلت نعم ولكن لا يقدمون على اولى العزم من الرسل
احدا قال ابو عبد اللهؑ فخاصمهم بكتاب الله قال قلت في
اي موضع اخاصمهم قال قال الله تعالى لموسى وكتبنا
له في الالواح من كل شيء علمنا انه لم يكتب لموسى كل شيء
وقال الله تبارك وتعالى لعيسى ولابين لكم بعض الذي تختلفون
فيه وقال الله تعالى لمحمدؐ وجئنا بك شهيدا على هؤلاء ونزلنا
عليك الكتاب تبيانا لكل شيء　　　　يعني عبد الله
بن وليد گفت حضرت ابي عبد اللهؑ من فرمود كه چه چيز
ميگويند شيعه در عيسىؑ و موسىؑ و امير المؤمنينؑ گفتم ميگويند
كه عيسىؑ و موسىؑ افضلند از امير المؤمنينؑ　　　　پس حضرت
فرمودند كه آيا گمان ميكنند اينكه امير المؤمنينؑ بتحقيق
ميداند آنچه را كه ميداند رسول خداؐ گفتم بلى ايشان اقرار ميكنند
ولى مقدم نميدارند بر اولو العزم از رسل احدى را حضرت
ابي عبد اللهؑ فرمودند مخاصمه كن ايشان را بكتاب الله
عبد الله بن وليد گفت بحضرت عرض كردم كه بكدام موضع

از کتاب الله مخاصمه کنم با ایشان حضرت فرمودند خداوند
متعال می فرماید از برای موسیٰ وکتبنا له فی الالواح
من کل شیء یعنی نوشتیم از برای موسی در الواح که
آن زبرجده بود از بهشت از هر شیء و ندانستیم که نوشته نشد
از برای موسیٰ هر شیء یعنی اگر جمیع اشیاء نوشته شده بود بدون
مِن تبعیضی ذکر می شد و حال آنکه با مِن ذکر شده است که افادهٔ
بعض میکند و فرموده است خداوند متعال از برای عیسیٰ
ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه یعنی حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام بقوم خود فرمودند که آمدم شما را
از جهة آنکه بیان کنم از برای شما بعض چیزهائی را که اختلاف
نموده اید در آن ولی از برای محمد صلی الله علیه و آله فرموده است
وجئنا بک شهیدا علی هولاء ونزلنا علیک الکتاب تبیانا
لکل شیء یعنی آوردیم تو را از جهة آنکه باشی شاهد
بر ایشان یعنی بر امتان و نازل کردیم بر تو کتاب یعنی
قرآن را در حالتیکه آن قرآن بیان کننده است هر شیء را

بقیهٔ آیه
الیست
موعظة وتفصیلا
لکل شیء فخذها
وامر قومک یاخذوا
باحسنها سأریکم
دار الفاسقین
حاشیه
منه

صدر آیه
ویوم نبعث
فی کل امة شهیدا
علیهم من انفسهم
وجئنا بک
الی آخر
حاشیه
منه

مقصود امام علیہ السلام آنکہ تفاضل و بلندی مراتب انبیا
و اولیا بر یکدیگر بعلم است چنانچہ این معیار در پیغمبران و در سائر
مخلوقات اشرف نیز جاری است پس از دو آیۂ شریفہ
واردہ در حکایت حضرت موسیٰ و عیسیٰ ظاہر است کہ علم
کل اشیا عطا کردہ نشد بایشان از جہت دلالۂ من تبعیضیہ در
آیۂ اولی و تصریح ببعض در آیۂ ثانیہ ولی در آیۂ متعلقہ بحضرت
خاتم انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ تصریح شدہ است باعطاء
علم کل اشیاء بآن حضرت پس دلیل است کہ آن
حضرت افضلند از حضرت موسیٰ و عیسیٰ کہ از پیغمبران اولی
العزم اند پس حضرت امیر نیز از ایشان افضلند چہ کہ
آن حضرت حامل علم پیغمبر اند و ہر علم کہ از جانب خالق متعال
بپیغمبر اکرم افاضہ می شد از حکم خالق بتوسط آن بزرگوار
بآن حضرت نیز افاضہ می شد چنانچہ اخبار در این باب
بسیار است و بنود علمی کہ خاتم انبیا عالم بآن علم
باشند و بحضرت امیر علیہ السلام تعلیم نفرمایند و اثبات

افضلیت آنحضرت از سایر پیغمبران بعدم قول بفصل ثابت خواهد شد مثل اثبات افضلیت سایر ائمهٔ هدی علیهم السلام و از جملهٔ اخبار دالّه بر مقصود روایت حسین بن علوان است مذکور در بصایر الدرجات مروی از ابی عبد الله قال ان الله خلق اولی العزم من الرسل وفضلهم بالعلم واورثنا علمهم وفضلهم وفضلنا علیهم فی علمهم وعلّم رسول الله ما لم یعلموا وعلّمنا علم الرسول وعلمهم یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمودند که بدرستیکه خداوند متعال خلق فرمود اولو العزم از رسل را و تفضیل داد ایشان را بعلم و علم ایشان و فضل ایشان را بوراثت بما عنایت فرمود و تفضیل داد ما را بر ایشان در علم ایشان و عالم بود رسول خدا بعلومی که ایشان عالم نبودند بآن علوم و عالم سیم ما علم رسول را و علم ایشان را و از این صنف اخبار دالّه بر مزید علم حضرت خاتم انبیا صلّی الله علیه و آله از سایر انبیا و عالم بودن ائمه بجمیع آنچه عالم بودند رسول صلعم خدا در کتب اخبار بکثرت و شیوع وارد است

که محل انکار نیست پس از این جهت نیز ثابت است فضیلت

ائمه اطهار بر انبیای والاتبار و از جمله اخبار صحیح

در این باب روایت اسمعیل بن شعیب است از علی بن

اسمعیل از بعض رجال خود که بتوسط ایشان روایت میکند و این

روایت نیز در بصائر الدرجات است راوی گفت که قال

ابو عبدالله لرجل تمصون الثماد و تدعون النهر الاعظم فقال

له الرجل ما تعنی بهذا یا ابن رسول الله فقال علم النبی باسره

اوحی الله الی محمد فجعله محمد عند علی فقال له الرجل فعلی اعلم او

بعض الانبیاء فنظر ابو عبدالله الی بعض اصحابه فقال

ان الله یفتح مسامع من یشاء اقول ان رسول الله جعل ذلک

کله عند علی فیقول علی اعلم او بعض الانبیا یعنی حضرت

ابی عبدالله فرمودند بمردی که شما مص میکنید و می مکید

ثماد را یعنی می مکید در مقام تشنگی آبهائی را که بدون ماده

و منبع و مجرائی در او نیست که بطریق اوفی ارفع تشنگی

نماید و وا میگذارید نهر اعظم را پس آن مرد عرض

ثماد جمع ثمد
پس از این جهت
جهت فضیلت
و از جمله
حاشیه

الثماد
هو الماء القلیل
الذی لا مادة
له والکلام استفهام
حاشیه

کرد و چه قصد فرموده اید باین مثل یا ابن رسول الله ع
پس حضرت فرمودند که علم انبیا را خداوند متعال تمامه
وحی فرستاد بسوی محمد ص پس قرار داد کل و را محمد ص در نزد علی ع
پس آن مرد عرض نمود که پس آیا علی ع اعلم است یا بعض
انبیا پس نظر فرمود حضرت ابی عبد الله ع بسوی بعض اصحاب
خود پس فرمود بدرستیکه خداوند میگشاید راه های گوشهای
هر کس را که بخواهد میگوییم که رسول ص خدا قرار داد جمیع این علوم را
نزد علی ع باز میپرسد که علی اعلم است یا بعض انبیا این
استبعاد از امام از جهة آن بود که وقتیکه بیان شد که علم
جمیع انبیا نزد حضرت امیر ع آمد پس لازمه آن آن خواهد شد
که حضرت امیر ع از همه افراد انبیا اعلم خواهند بود چه که نزد هیچ
یک از افراد انبیا علم جمیع انبیا نبوده است و اخبار
در این معنی بسیار است که اگر بتفصیل آنها پرداخته شود
خارج از وضع این وجیزه خواهد بود و بعض از اخبار وارده
در مقام اگر چه اختصاص بحضرت امیر ع دارد ولی در عموم

استدلال تمام است چه که در سایر ائمه علیهم السلام

بعدم قول بفضل تمام خواهد شد بجهة آنکه هیچ کس نسبت

از اهل حق که قائل بافضلیت حضرت امیر باشد از سایر انبیا

و قائل بافضلیت سایر ائمه علیهم السلام نباشد هداکم الله

وایانا الی صراط مستقیم تم ما هو مقصودی من الکتا[ب]

مستعینا بالله حامدا له شاکرا علی نعمائه فی

یوم السابع من رمضان المبارک

من سنة ثلاثمائة واثنین

بعد الالف من الهجرة

النبویة علیه وعلی

آله آلاف الثناء

والتحیة

آمین یا رب

العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

و بعد این جواب از سؤال و تشکیکی است که فهمیدن آن
از جهة مسترشدین طریق هدایت دلیلی است ظاهر و هدا[یت] [بینات]
باهر پس الحاق بکتاب انوار الابصار گردید که مؤمنین از آن
نیز مستفع گردند شخصی از اهل عرفان در
اوراقیکه از تحریر عرفانیّه خود گذرانیده است سؤال از مرتبهٔ
معراج خاتم انبیا روح العالمین فداه نموده که آیا عروج
بمعراج در مرتبهٔ نبوّت آن حضرت واقع شده است
یا در مرتبهٔ ولایت آن سرور و بر هر یک از تقدیرین اشکال
و ایرادی وارد آورده است ضرور شد که اولاً عبارات
او نقل نمایم و بعد در رفع اشکال آن بپردازم بعبارات

که متعلقه باین مقام است [او] بعین عبارت
صح

سهلی که هر عامی بفهمد تا آنکه باعث تشکیک و وسوسهٔ عوام
نگردد و خود سائل نیز اگر سؤال بر وجه حاجت کرده است
براه راست و طریق مستقیم هدایت یابد و عبارات سائل
اینست خدمت صاحبان افئدهٔ منیره
زحمت سؤال میدهد که آیا معراج رسول روح من فی الابداع
فداه در مقام نبوت آن حضرت بوده یا در رتبهٔ ولایت
آن سرور هرگاه فرمایند در مرتبهٔ نبوت این
شرف حاصل فرمود پس بعید چرا که غرض از نبوت
ظهور آن حضرت است در عالم اجسام و اعراض در ناسوت
و خلق مرتبهٔ انبیاء و رسالت و پیغام بری با آلایش رنگ
و صفات حسیه باشتراک حیوانیت در کمال دنو و ثقالت
هیولای مشترکهٔ عرضیهٔ ارضیه را و دریافت عالم
لاهوت و شرف لقای ذات اقدس و وصول بآن
مقام اسنی الا ممکن و محال چرا که با آلایش رنگ و صفات
حسیهٔ عرضیه صعود یا مقارنه یا مقابله غیر ممکن چه جای آنکه مکالمات

در زمان وحال بر آن ساحت اقدس تقرر پذیرد با آنکه
غیر تقرر مکانی اجسام وصفت را مجال محال
و هر گاه فرمایند که در مقام ولایت تشرف معراج حاصل میشود
چه که ولایت در مقام علو و اخذ از حق مربوط بنور وجود حضرت
منظور داشته چنانچه در کلام ملک منان واجاد است
شواهد بر این مدعا مسلم کل اما بقول متکلمین متقولین
که دار و مدار شریعت و دین متین در کف اقتدار ایشان است
روا و جایز ندانسته اند تفوق و تشرف ولایت بر نبوت
پس از آنکه نبوت را که تفوق و علو بر ولایت دارد
تمکن عروج نباشد ولایت که ظل آن مرتبه و در
دنو واقع چگونه صدق ادراک این مرتبه بر او نمائیم
اصلا هیچ قاعده درست نیاید تا باینجا عبارات
این سائل مستشکل بود و بعد از این هم سطوری چند در تقریر
این اشکال در حیز تحریر در آورده است که مرجع آن نیز بهمین
بیان و اشکال مذکور است که جوابیکه از این اشکال داده

شود از آن نیز کافیست و سئولات دیگر نیز کرده است که
قابل تعرّض بیان و جواب نیست و در بحث ورد آن تضییع
زمان و تضییع بنان است پس میگوئیم و بالله
التوفیق که قول سائل که آیا معراج رسول در مقام نبوّت آنحضرت
واقع شده است یا در مرتبهٔ ولایت آن سرور جواب آن اینست که در مرتبهٔ
واقع شده او این قول که علما که دار و مدار شریعت و دین هستند
جایز ندانسته اند تفوّق ولایت را بر نبوّت قولی است بی
اصل بلکه تحقیق آن است که ولایت باطن نبوّت است
و باطن اشرف است از ظاهر چه که نبوّت از نبأ است و نبأ
مقام اخبار است از خالق پس مقام آن مقام ظاهر
و مقام قول است و ولایت از اولویّت است یعنی
اولی بتصرّف در امور امّت از خود امّت و این مقام مقام
باطن و مقام فعل است و اشرفیّت و تفوّق مقام باطن و
مقام فعل بر مقام ظاهر و مقام قول بطن و ظاهر است که
در آن خفائی نیست و تفصیل این تحقیق در رسالهٔ انوار الایمان

در مرتبهٔ ولایت آن سرور
صح

بیان شده است   و ولایت دو ولایت است

یکی ولایت آنست که دائر مدار نبوت است یعنی وسعت دائره
آن بقدر وسعت دائره نبوت است یعنی بر هر کس که
نبوت نبی ثابت و دایر است ولایت نیز بر آنکس قائم است
چرا که این ولایت حفظ و اصلاح است در نفوس
ناقصه است بسوی کمال بقدر استعداد ذاتی و قوه قابله
معلوم است که اثر تصرف این ولایت مقصور است بر
دایره عالم ناسوت کما آنکه اثر نبوت نیز مقصور است بر
همین عالم   چه که این عالم عالم نقص است و محتاج است
بولی و نبی که باعتبار نبوت مستعد کند ایشان را از جهه
متأثر شدن باثر فوز و فلاح و باعتبار ولایت داخل نماید
ایشان را در مراتب سداد و صلاح و اما عالم لاهوت و ملکوت
که عالم کمال است و هیچ جهه نقصی در آن عالم متصور نیست
محتاج بولی و نبی نیست و اخبار و اصلاح در آن عالم غیر
صورت پذیر است   پس واضح شد که در رشته و

مقام این ولایت و نبوت که منشاء اشکال سائل شده است
عروج بعالم ملکوت نظر نمودند   و ولایت دوم آن است
که در هیچ مخلوقی نبوده و منحصر در صادر اول و اکمل آنحضرت و اول
یعنی ذات خاتم انبیا روح العالمین فداه بوده است و سبب
جعل این ولایت از جهة آن مظهر رحمت آن است که پس از آنکه
مشیت خالق کردگار بر آن قرار گرفت که مخلوقی را خلق فرماید
که آثار قدرت خود را بر ایشان ظاهر نماید و ایشان را بجود و
بخشش خود بنوازد و تا آنکه او را بشناسند و بعبادت او بپردازند
پس الوهیت او ظاهر و سلطنت او آشکار و هویدا گردد و پس
بعلم خود احاطه بجمیع ذرات عالم امکان فرمود پس جمیع ذرات باعتبار
استعداد و قابلیت ذاتی در علم او ناقص و از جهة استفاضه
فیض بر وجه اکمل غیر قابل آمدند مگر ذات مکرم آن سید انام
که از جمیع جهات بدرجهٔ کمال قابل اقتباس انوار فیوضات نامتناهیه
حضرت ذوالجلال آمد   پس آن ذات اصالةً و بالذات
مورد توجه خالق متعال شد و مخلوق اول عالم امکان گردید

و دهور در تجوز طاعت و عبودیت حضرت رب العزت حیثیت
فرموده تا باقصی مرتبهٔ تقرب و اعلا درجهٔ ترفع منظور نظر مالک
الملک گردید پس قادر متعال از پرتو این نور عالم امکان را
خلق فرمود و این نور مکرم را واسطه و بانی و علت غائی جمیع
مخلوقات نمود و او را بر جمیع ماسوا ولایت بخشید و
جمیع عوالم را در تحت ولایت و فرمان روائی او قائم گردانید
چنانچه هیچ فیضی از مبدأ فیاض به هیچ مخلوقی نرسید مگر بقبول
ولایت او و هیچ کس مردود از فیوضات رب ودود نگردید
مگر بانکار ولایت او عرش عرش گردید و باعلا اوج عزت
رسید بسبب قبول ولایت آن حضرت فرش فرش گردید با
تمکین ولایت آن سرور عالم ملکوت بقبول این ولایت
مبدأ و مرجع ظهور انوار ابرار گردید عالم ناسوت بعنایت
همین قبول مطرح اجسام متبرکهٔ سابقین و مهبط نفوس و ذوات
عالم اسرار گردید حاصل آنکه هیچ ملکی از تحت ولایت آنحضرت
خارج نیست چه از عوالم اعلا و چه از عوالم ادنی و بنسبت کل عوالم

بانی
در اصطلاح
عجم بمعنی
باعث است
و بعبارهٔ اخری
علت غائی
است
حاشیه

در مقام ولایت او بالسواست پس خاتم انبیا در مقام
این ولایت شرف افزای عالم ملکوت گردیدند اینست
که جبرئیل امین که بحسب ظاهر واسطهٔ بین نبی برحق و خلاق مطلق
بود در این سیر قصور ورزید و در عروج زاید از مقام خود با
بزرگوار معتذر گردید و حضرت او را گذاشتند و معراج فرمودند
و از این جهة است که بحسب واقع عند العقل والنقل در این
سیر معراج عالم بالا و ملأ اعلا بشرف قدوم العالی مقام
و مشرف گردید و چیزی بر شرف آن بزرگوار نیفزوده
سیر آن بزرگوار در عالم ولایت خود بوده و از تحت ولایت
خود در این سیر خارج نگردیدند و تتمیم این بیان بالاول
این است که می بینیم در این عالم دانی و سلطنت مجازی
که منشاء انتزاع عالم باقی و سلطنت حقیقی است کاشخص
در نزد سلطان بمقتضای عبودیت و تکمیل خدمت مستحق
مقام اعلا نگردد و شایسته مرتبهٔ حکومت و ولایت نشود
تشرف بمناصب عالیه و خطابات علیه نگردد و بهر قدر

مقام تقرب ترقی کند بمنصب اعلا و خطاب اسنا مفتخر و
سرافراز میگردد و تا بمقامیکه شخص اول ریاست مملکت
آن سلطان میگردد و ولایت کلیه بر همه اهل آن مملکت پیدا
میکند پس بعد از وصول باین مقام و حدوث این
ولایت کلیه پس هر قدر در آن مملکت سیر کند شرفی از برای
او حاصل نمیشود مگر اثر ولایت او بر جمیع اعالی و ادانی و کثرت
مقام تقرب او بحضرت سلطانی بر کل اهالی آن مملکت بر آنان
ثابت می شود پس معراج آن بزرگوار یک حکمت آن همین بود
که اثر تقرب کلیه و ولایت مطلقه آن سرور بر کل عوالم ملکوت
و ناسوت ظاهر و هویدا گردد و هر چند بر شرف آن بزرگوار
چیزی نیافزاید و اینکه سائل در تحریر خود افاده کرده است
که هیولای مشترکه عنصریه ارضیه را دریافت عالم لاهوت
و شرف ذات اقدس و وصول بآن مقام اسنا الامکان و
محال الی آخر ما قال از قلت استعداد و قوه علمیه و فکریه و عدم
معرفت بذات و هیولای مقدس نبویه است

و نیز از آن ظاهر است که بهره والای منبر که آن بزرگوار نیز از جنس عالم
اعلا و علیین بوده است کانه خلقت منورهٔ نبوی را قیاس
بر خلقت خود و سایر ناس نموده و عروج بآن مکان را
محال دانسته سبحان الله   باآنکه هیچ چیز در مجرای قدرت
الله محال نیست و الا قید در قدرت قدیر علی الاطلاق لازم
می آید و حال آنکه اجماع جمیع اهل ادیان هست که قدرت فاعل
حقیقی علی الاطلاق است و مع ذالک عجب است ازین
عبارت که میگوید و شرف لقای ذات اقدس و وصول
بآن مقام است لا یمکن و محال   معلوم می شود که محل
معینی از برای ذات اقدس اله تعالی الله عن ذالک معین
نموده و محال دانسته است که ذات مقدس نبوی بشرف
لقای آن ذات اقدس در آن مکان با ترکیب و آلایش [illegible]
و صفات ارضی و حیوانی مشرف گردد و نعوذ بالله هیچکس از اهل
حق مکان و جهت بر آن ذات مقدس روا ندانسته و نمیدارد
و لامکان و لامحل میدانند   بلی سوء فکر و اقتصار بر عقول

دلیل بر اینکه بهره والا خلقت آن بزرگوار از عالم اعلا و علیین بوده است اخبار طینت است که بعضی از آن در مقصد چهارم از کتاب انوار الابصار گذشت و این اخبار بحد تواتر رسیده [illegible] عصمت وارد شده است و در کتب معتبرهٔ علما مثل اصول کافی و بصائر الدرجات و کتب مجلسی علیه الرحمه و انوار نعمانیه سید جزایری و [illegible] و غیر ایشان از کتب معتبره

ناقصهٔ خود واغماض عین از آیات واخبار شخص را باین نتایج کاه

می اندازد حاصل تحقیق دراین مقام آن است که نسبت

ذات اقدس آله بجمیع عوالم از حیث احاطه بالسویه است و از

حیث جنسیت وسنخیت ومقارنه ومقابله وغیر آن از صفات

ذوات امکانی نسبت بجمیع ممکنات چه پیغمبر آخر الزمان صلعم وچه غیر

آن منزه ومبری بوده وهست کان الله ولم یکن

معه شیء والآن کما کان نهایت آن هست که چون عالم

اعلا مظهر رحمت تامه وقدرت کامله آله است جل جلاله و

اقتضای آن بقای دائمی است وفنا بر آن مترتب نمی شود

ومکان آسایش بندگان خاص ومقربین باختصاص قرار

فرموده است وعبادت خانهٔ ملائکت وساکنین ملاء اعلا

مقرر داشته وجنات نعیم در آن ابداع فرموده و

عرش وکرسی در آن مصنوع شده ونسبت آن بذات

اقدس خود داده است مثل کعبه ومساجد در زمین البته اختصاص

بعالم ناسوت که محل فنا وعناست پیدا کرده والا کل عوالم چه

۱۲
باسانید
...ده ذکر شده
...ست و هیچ
...س از علمای
...لام در آن
...شکی نفرموده
...ست بلکه کل
...بشان براین
...عتقاد جازمند
حاشیه منه

۷
...بست –
صحیح

عالم کمال و چه عالم نقص از عالم ملکوت و ناسوت در تحت قدرت اوست و مطویات بیمین اوست و او محیط است بکل عوالم و اکبر و اعظم است از جمیع عوالم و هیچ عالمی نیست که بتواند احاطه نماید بذات اقدس او یا محل حلول او شود تا بتوان گفت صعود بسوی او یا مقارنه با او یا مقابله با او و این عبارات بحسب ظاهر کفر صریح است و الحاد است پس در هر کجا که تقرب ذکر می شود تقرب معنوی مراد است نه مقارنه و مقابلهٔ ظاهری و دنو و تقرب ساحتی و مکانی اعاذنا الله من سوء الاعتقاد و ما یورث الندامة یوم التناد

و قد فرغت من تسوید الجواب و انا المجیب محمد علی الخراسانی الطبسی فی عاشر رمضان سنة الف و ثلاثمائة و اثنین من الهجرة النبویة سنه ۱۳۰۲

در مطبع عزیز دکن حیدرآباد دکهن باهتمام محمد رفیع الدین طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بر ضمیر مؤمنین صداقت آیین پوشیده مباد که چون رساله انوار الابصار
و رساله لمعة با وجود جامع مطالبی بود که قدری از آنش بمسامع اهل هند و
دکن بعید بود بجهة آنکه اکثر جمیع مطالب حقه دینیه و فضایل خاتم انبیا علیهم
و آل آن سرور که پوشش نزد مؤمنین این ملک شده است پس
ممکن بود که راه زنان طریق حق دخل در مطالب آن نمایند و مؤمنین را
در ورطه حیرانی و اشتباه اندازند لهذا البعض از اهل ایمان رساله را
بنظر انور علمای ارض اقدس عتبات عالیات کثر الله امثالهم
که مدار دین مبین در کف ایشان است رسانیده پس آن بزرگان
هم تصدیق بر حقیقت و صحت آن نموده و در اول رساله را تصحیح و تقریظ
مع دستخط و مهر شریف خود مزین فرمودند چنانچه بهمان صورت
اصل نیز بخط چاپ بکلی طبع در آمد هدانا الله و جمیع المؤمنین الی صراط مستقیم

بتاریخ دوازدهم ربیع الاول ۱۳۰۳ھ

معلوم باد که بعضی از مؤمنین خواہش نمودند که تقریظات علما دام ظلہم در آخر کتاب بخط واضح با ترجمۂ فارسی و ہندی تحریر شود که ہر کس از مطالعۂ آن بہره مند شود لہٰذا در اینجا نیز با ترجمتین در معرض تحریر در آمد

صورت تقریظات علمای اعلام بر رسالۂ انوار الابصار این است که ذکر میشود

صورت تقریظ سرکار اعلم العلماء حجة الاسلام مجتہد العصر و الزمان نایب الامام جناب مستطاب میرزا محمد حسن الشیرازی متع الله المسلمین ببقائه

بسم الله الرحمن الرحیم

الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

کسانیکه می شنوند کلام را پس متابعت میکنند نیکوترین کلام را

جو لوگ که سنتے ہین کلام کو پس پیروی کرتے ہین بہترین اوس کلام کے

اولئك ہم المہتدون وہذا احسن القول

این کسان ہدایت یافته گانند و این انوار الابصار بہترین قولہا ست

وہی لوگ ہدایت یافته ہین اور یہہ یعنی کتاب انوار الابصار جس پر یہہ تقریظ لکھی جاتی ہے

فینبغی اتباعه واحق الکلام فیحسن استماعه

پس سزاوار است متابعت او و حق ترین کلام است پس نیکوست گوش دادن بسوی او

پس سزاوار ہی پیروی اوسکے اور حق ترین کلام ہی پس نیک ہی سننا اوسکا یعنی قبول کرنا

فانه تالیف بارع وجمع رایع وکتاب

پس بدرستیکه این کتاب تالیفی است فایق بر تالیفات و جمعی است بعجب آورنده از حسن و خوبی و کتابی است

پس تحقیق که یہہ کتاب ایک تالیف ہے که تالیفات پر فایق ہی اور جمع ہی تعجب میں لانی والی حسن و خوبی اور کتاب ہے

وَبِاللّٰهِ التَّوفِيقُ وَمِنهُ الهِدَايَةُ اِلٰى سَوَاءِ الطَّرِيقِ

وبخداست توفیق واز اوست ہدایت بسوی راہ راست

اور ساتھ اللہ کے ہے توفیق اور اوسی سے ہے ہدایت طرف راہ راستکی

الاحقر محمد حسن الحسینی

صورت تقریظ سرکار شریعت مدار حجۃ الانام مجتہد العصر والزمان جناب

صورت تقریظ سرکار شریعت مدار حجۃ خلق مجتہد عصر و زمان جناب

مستطاب آقا میرزا حبیب اللہ رشتی مدظلہ العالی بر انوار الابصار ہمین تقریظ

مستطاب آقا میرزا حبیب اللہ رشتی ہمیشہ رکہے اللہ سایہ بلند اونکا اوپر کتاب

سرکار میرزا است کہ گذشت کہ این بزرگوار ہم ہمان را اختیار فرمودہ

انوار الابصار کے یہی تقریظ سرکار میرزا ہے کہ گذری یہہ بزرگوار بہی اوسیکو اختیار فرماکر

در ذیل آن این عبارت تحریر فرمودہ اند و مہر شریف مزین نمودہ اند

ذیل مین اوسکے یہہ عبارت تحریر فرماتے ہین اور مہر شریف سے اپنی مزین فرماتے ہین

الاقل الاواہ حبیب اللہ جیلانی

صورت تقریظ سرکار شریعت مدار عمدۃ الفقہاء والمجتہدین رئیس الاسلام

جناب فاضل شرابیانی دام ظلہ العالی بر انوار الابصار

بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ

هٰذَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالحَقِّ وَالحَقُّ اَحَقُّ اَن يُتَّبَعَ

این انوار الابصار کتابیست کہ نطق میکند بحق و حق سزاوار تر است اینکہ متابعت شود

یہہ انوار الابصار ایسی کتاب ہے کہ گویا ہے ساتھ راستی کے اور راستی لایق ہی اس امر کی کہ پیروی

کیجاوے

لا زال مؤلفه موفقاً للصواب مؤيداً

همیشه موفق باد مصنف این کتاب از برای صواب و همیشه یاری کرده باد

همیشه ہوئے مصنف اوسکا توفیق دیا گیا واسطے صواب کی اور ہمیشہ قوت دیا گیا ہو ساتھ

بفصل الخطاب حرره الاحقر الجانی

بفصل خطاب یعنی جدا کردن حق از باطل جانی دستخط

بفصل خطاب کے یعنی جدا کرنیمیں حق کے باطل سے

محمد النجفی الشرابیانی

صورت تقریظ سرکار شریعت مدار عمدة العلماء العظام و زبدة الفقهاء و

المجتهدین الکرام جناب مستطاب حجة الاسلام آقا میرزا ابو القاسم طهرانی دام ظله

مدظله العالی بر انوار الانوار... کی تقریظ سرکار میرزا و تصدیق بر تقریظ

ان بزرگوار

بسم الله الرحمن الرحیم

نعم ما نمقه السید السند العلامة والحبر

خوب و صحیح است آنچه نوشته است او را آقای بلند مرتبه بسیار دانا و عالم بزرگ

خوب ہے وہ جسکو لکھا ہے سید سند علامہ اور حبر

المعتمد الفهامة غوث الاسلام وغیاث

اعتماد کرده شده بسیار با فهم معین اسلام پناه

معتمد فهامہ مددگار اسلام اور پناه

الامام المولی المؤتمن حضرة الحاج میرزا

خلق صاحب اختیار باامانت حضرت حاج میرزا

امام آقای امین جناب حاج میرزا

محمد حسن العلامة الشیرازی متع الله

محمد حسن علامه شیرازی خیر دهد و بهره دارد

محمد حسن علامہ شیرازی نے نفع دیوی اللہ

المسلمین بفیض وجوده بمنه وجوده

مسلمین را بفیض وجود این علامه بمن وجود خود یعنی خود بخشش نوشته

مسلمین کو اونکی فیض وجود سے ساتھ اپنی احسان اور بخشش کے

فی هامش الکتاب المستطاب لذالک ایضا

این بزرگوار آنچه نوشته است در حاشیه این کتاب مستطاب انوار الابصار که تصنیف این جناب

حاشیہ میں اس کتاب مستطاب کے جو تصنیف ہے انجناب کی یعنی مصنف اس کتاب کی

الافضل المحروس عن الاوصاف

یعنی مصنف این کتاب که صاحب فضل است بر غیر خود که محتاج نیست در معرفت باوصاف

جو افضل اور مستغنی ہیں اوصاف سے وہ کیا ہے جسکو لکہا ہے جناب میرزا

تقریظ صدر من اهله وصادف

این تقریظ سرکار میرزا التقریظی است که صادر شده است از اہل خود و مقارن شده

ممدوح نے ایسے تقریظ ہے کہ صادر ہوی ہے اوسکے اہل سے اور اپنی

محله فی ذلک الباب وممدحه مقرون

محل خود را در این باب یعنی آنچه در کتاب بیان شده است و مدحی است مقرون

جگہ پائی ہے اس باب میں اور تعریف ہے مقرون

بِالصِّدْقِ وَالصَّوَابِ عَرِيٌّ عَنْ وَصْمَةِ

بصدق و صواب خالی است از عیب

براستی وصواب خالی ہے عیب

الشَّكِّ وَالْاِرْتِيَابِ فَطُوبٰى لَهُمَا وَحُسْنُ

شک و گمان پس عیش طیب حاصل باد از برای علامہ شیرازی و مصنف کتاب

شک اور بدگمانی سے پس عیش طیب حاصل ہووے اوندونو مقرظ و مصنف کیلئے

مَاٰبٍ وَلَعَمْرِيْ اِنَّ الْمُصَنِّفَ الْعَلَّامَةَ

و عاقبت بخیر و قسم بجان خودم اینکہ مصنف کہ علامہ است در علم

اور آخرت کی بھلی اور قسم کھاتا ہوں میں اپنی جان کی تحقیق کہ مصنف علامہ

وَالْمُؤَلِّفَ الْفَهَّامَةَ لَقَدْ اَحْسَنَ وَاَجَادَ

و مؤلف کتاب کہ فہامہ است ہر آئینہ خوب بیان کردہ است و طریق

اور مؤلف فہامہ نے ہر آئینہ نہایت خوب بیان کیا ہے

وَنِعْمَ مَا اَفَادَ فِيْ تَنْقِيْحِ الْمَرَاتِبِ وَالْمَقَامِ

نیک پیمودہ است و خوب افادہ کردہ است در تنقیح مراتب و مقام

اور درست کی ہے اور خوب ہے وہ جو اوس مصنف نے فائدہ دیا ہے تنقیح مراتب او

وَتَوْضِيْحِ الْمَطَالِبِ وَالْمَرَامِ فَيَنْبَغِيْ لِمَنْ

و توضیح مطالب و مقاصد پس سزاوار است از برای

مقام میں اور روشن کرنے مطالب اور مرام میں پس چاہیے اوس

يَسْلُكُ مَسْلَكَ الرَّشَادِ وَيَنْهَجُ مَنْهَجَ

کسیکہ برود بر راہ رشد و حرکت کند بر راہ

شخص کو جو چلے راہ ہدایت پر اور قدم رکھے راستہ

السَّدَادِ اَنْ يَتَلَقَّاهُ بِالْقَبُولِ وَالْاِتِّبَاعِ

صلاح اینکه اخذ کنند این کتاب را بقبول و متابعت

راستی پر یہہ امر کہ لیوے اوس کتاب کو ساتہہ قبول اور متابعت اور

وَالْاِنْقِيَادِ نَسْئَلُ اللّٰهَ اَنْ يَشْكُرَ

و انقیاد سؤال میکنیم از خداوند که جزای نیک دهد سعی او را

پیروی کے سؤال کرتے ہین ہم خدا سے اس امر کا کہ مصنف کے اس سعی کے عیوض

سَعْيَهُ وَيُسَدِّدَ فِيْ حَلِّ الْعَوِيْصَاتِ

و با صواب کند در حل مطالب مشکله

اوسے جزای نیک دیوی اور باصواب رکہے کہولنے مین مشکلات کے

رَأْيَهُ فَاِنَّهُ لَطِيْفٌ رَؤُفٌ وَعَلٰى عِبَادِهٖ

رای او را پس بدرستیکه خداوند لطیف و رؤف است و بر بندگان خود

رای اوسکے پس بتحقیقکہ وہی خدا کرم کرنیوالا اور رؤف ہے اوپر

مِنْ فَضْلِهٖ عَطُوْفٌ فَطُوْبٰى لِلْمُؤَلِّفِ

از فضل خویش مهربان است پس عیش گوارا حاصل باد از برای مؤلف کتاب

اپنے بندون پر اپنے فضل سے مہربان ہے پس عیش طیب حاصل ہووے واسطے

وَبِمَا اَلَّفَ حَرَّرَهُ خَلَفُ الْاِمَامِ الْمُجَاهِدِ

و از جہت تالیف او نوشته است این تقریظ را ولد امام جهاد کننده و فرزند

مؤلف اس کتاب کے اور واسطے اوسکے جو اوسنے تالیف کیا ہے لکہا ہے اس تقریظ کو

وَسَلِيْلُ الْعَلَّامَةِ الزَّاهِدِ خَلَفُ اٰيَةِ اللّٰهِ

علامه زاهد خلف آیة الله

ولد امام جہاد کرنیوالے کے اور فرزند علامہ زاہد کے خلف آیة اللہ معروف

المدعو بحر العلوم الطبا طبائی ابو القاسم

خوانده شده به بحر العلوم طبا طباشے ابو القاسم

معروف به بحر العلوم طبا طباشے ابو القاسم

الحسن الحسینی الطبا طبائی

حسنے الحسینے طبا طباشے

حسنے حسینی طبا طباشے

بسمہ تعالی چون مصنف کتاب انوار الابصار رسالہ نوشتند در جواب مسائل جناب سید نثار حسین عظیم آبادی سؤال کردہ بود وآن مسائل از جناب ایشان وآن رسالہ ... شدہ بود برسالہ نثاریہ پس بعضی از مؤمنین آن رسالہ را بنظر علمای اعلام رسانیدند پس این بزرگواران تقریظ و تشریح بران رسالہ مرقوم فرمودند و بمہر لطیف مزین فرمودند پس مناسب شد کہ آن تقریظ و تشریح در معرض تحریر درآید

صورت تقریظ و تشریح سرکار شریعت مدار مجتہد العصر حجۃ الاسلام جناب مستطاب میرزا ابو القاسم طبا طبائی مد ظلہ العالی بر رسالہ نثاریہ

بسم اللہ جاعل العلماء ورثۃ الانبیاء

بنام خداوندی کہ قرار دہندہ است علما را وارثان انبیا

ساتھ نام اوس خدا کے جو کرنیوالا ہے عالموں کو وارث انبیا کا

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُفَضِّلِ مِدَادُهُمْ عَلٰى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ

وحمد از برای خدائیکه تفضیل دهنده است سیاهی دوات ایشانرا بر خون های شهیدان

اور حمد ہے واسطے ایسے خدا کے جو فضیلت دینے والا ہے سیاہی علما کو اوپر خون شہیدوں کے

وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى اَشْرَفِ الرُّسُلِ

ورحمت و درود بر اشرف پیغمبران

اور صلوٰۃ و سلام نازل ہووے اشرف پیغمبروں کے

وَسَيِّدِ الْاَصْفِيَاءِ مُحَمَّدِ الْمَبْعُوثِ اِلٰى كَافَّةِ

و سید برگزیدہ شدہ گان محمد کہ برانگیختہ شدہ است بسوی ہمہ اہل

اور سید برگزیدوں کے محمد پر جو ہدایت کرنیکے لیے بھیجے گئے طرف کل

اَهْلِ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَعَلٰى اٰلِهِ الْغُرِّ الْمَيَامِيْنِ

اہل زمین و آسمان و بر آل او کہ سفید رویان

اہل زمین و اہل آسمان کے اور انکی آل پر جو سفید رو اور بابرکت

الْاَتْقِيَاءِ الَّذِيْنَ صَبَرُوْا فِي الْمَشَاقِّ وَ

و صاحبان برکت و پرہیزگارند کہ صبر کردند در موارد مشقت

اور پرہیزگار ہیں جنہوں نے صبر کیا مشقتوں میں اور اوٹھایا

تَحَمَّلُوْا وُجُوْهَ الْاَذٰى مِنْ اَهْلِ الْبَغْيِ وَالْحَسَدِ

و متحمل شدند اقسام اذیت ہارا از اہل سرکشی و حسد

طرح طرح کے اذیتوں کو صاحبان بغاوت و حسد

وَالشِّقَاقِ وَالنِّفَاقِ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى اَعْدَائِهِمْ

و شقاق و نفاق و لعنت خداوند بر دشمنان ایشان

و عداوت و نفاق سے اور لعنت خدا کے ہوی انکی دشمنوں پر

الْمَطْرُودِينَ عَنْ رَحْمَةِ اللهِ الْخَلَّاقِ وَبَعْدُ

که رانده شده اند از رحمت خداوند خلاق و بعد

جو دور کئے ہوئے ہیں رحمت خداوند خلاق سے اور بعد

فَغَيْرُ خَفِيٍّ عَلَى كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ وَمَنْ

پس مخفی نماند بر هر نزدیک و دور و کسیکه فرا دارد گوش را

حمد و نعت کے پس پوشیدہ نہیں ہے ہر نزدیک و دور اور اوس

أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ أَنَّ جَنَابَ الْعَالِمِ

و حاضر دارد دل را اینکه جناب عالم

شخص پر جسنے کان لگاکر دل سے سنا یہہ امر کہ تحقیق کہ جناب عالم

الْعَامِلِ وَالْفَقِيهِ الْكَامِلِ وَالْمُجْتَهِدِ الْبَارِّ

عامل فقیه کامل و مجتهد کثیر الخیر

عامل اور فقیہ کامل اور مجتہد نیکوکار

الْمُهَذَّبِ الْبَاذِلِ ذِي الْفَضْلِ الْجَلِيِّ

مهذب الاخلاق بذل کننده صاحب فضل ظاهر

بالتہذیب سخی روشن فضل

حَضْرَتِ الْمَوْلَوِيِّ الْحَاجِّ شَيْخِ مُحَمَّدْ عَلِيِّ

حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی

حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی

الْخُرَاسَانِيِّ دَامَ عُلَاهُ وَزِيدَ بَيْنَ الْأَعْلَامِ

خراسانی دائم باد بلندی او و زیاد باد در میان علمای بلند مرتبه

خراسانی ہمیشہ ہوے بلندی اونکی اور زیادہ ہوی علمای بلند مرتبہ میں

وَسَنَاؤُهُ مِمَّنْ لَا تَخْفٰى مَرَاتِبُهُ السَّامِيَةُ وَمَقَامَاتُهُ

ارتفاع مرتبۂ او از کسانی است کہ مخفی نیست مراتب مرتفعۂ او و مقامات

ارتفاع اونکا اون لوگوں میں سے ہیں کہ جنکی نہیں چھپے ہیں مراتب بلند اور مقامات

الْعَالِيَةُ فِي الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالْاِجْتِهَادِ وَالْفَضْلِ

عالیہ او در علم و عمل و اجتہاد و فضل

عالی علم اور عمل اور اجتہاد اور فضل

وَالْوَرَعِ وَالسَّدَادِ عَلٰى اَحَدٍ مِنَ الْمُنْصِفِيْنَ

و ورع و صواب در قول و عمل بر ہیچ کس از منصفین از

اور تقوی اور راستی قول اور عمل میں کسی شخص پر منصفین سے

مِنْ اَهْلِ الْعِلْمِ وَالرَّشَادِ وَاُقْسِمُ بِاللّٰهِ تَعَالٰى اَنَّ

اہل علم و صلاح و قسم بخدای تعالے اینکہ

علم والے راستی والے سے اور قسم ہے اللہ تعالی کی

جَلَالَةَ قَدْرِهٖ اَجْلٰى مِنْ اَنْ تُبَيَّنَ وَتُظْهَرَ

جلالت قدر او ظاہرتر است از اینکہ بیان شود و ظاہر گردد

تحقیق کہ اونکی جلالت قدر بہت روشن زیادہ ہے اس بات سے کہ بیان و ظاہر

وَنَبَالَةَ شَاْنِهٖ اَظْهَرُ مِنْ اَنْ تُشْرَحَ وَتُذْكَرَ

و نجابت شان او ظاہرتر است از اینکہ شرح شود و ذکر گردد

کیجاوے اور بزرگی شان اونکی زیادہ کھلے ہوئے ہے اس امر سے کہ شرح

كَيْفَ وَجَنَابُهٗ دَامَ ظِلُّهٗ مِنْ اَسَاطِيْنِ الْعُلَمَاءِ

چگونہ و حال آنکہ جناب او دام ظلہ از اساطین علما است

کیجاوے اور ذکر میں لائیے ایسا کیونکر نہو حالانکہ وہ جناب ہمیشہ اونکا سایہ رہا ١٢

الاعلام واجلاء الفضلاء العظام والعجب

اعلامند واز بزرگان فضلاء عظامند وعجب

اعلام اور بزرگان وفضلاء عظام میں سے ہیں اور بڑا عجب

كل العجب خفاء مراتب ذلك العلام السامي

کل عجب است پوشیدہ کے مراتب این علام بلند

تعجب ہے چھپنے سے مرتبوں اس علامہ عالی کے

المقام على بعض الخواص والعوام مع قرب

مقام بر بعض خواص وعوام باقرب ایشان

مقام کے بعضے خاص وعام لوگوں پر باوجود قرب کے

من حضرته وادراكهم فيض مصاحبته

از حضرت او وادراک ایشان فیض مصاحبت اورا

آنجناب سے اور ادراک فیضان صحبت آنحضرت کے تا اینکہ

حتى آل امرهم الى اختبار مثل جنابه

تا آنکہ کشیدہ است امر ایشان بسوی آزمایش مثل جناب او

رجوع ہوئے وہ طرف امتحان لینے ان جناب کے ساتھ جواب

باجوبة تلك المسائل ودفع تلك التوهمات

بجوابہای این مسائل و دفع این توہمات

طلب کرنے ان مسائل امی سائل شارہ کے اور بدلائل دفع کرنے ان

بالدلائل ولعمري ان ذلك الجناب المعروف

بدلائل وبجان خودم قسم اینکہ این جناب کہ غیر محتاج است در تعریف

توہمات کے اور قسم ہے مجھے اپنی عمر کی بتحقیق کہ یہ جناب مستغنی

عَنِ الْاَوْصَافِ مِمَّنْ عَلَا قَدْرُهٗ وَتَعَالٰی شَانُهٗ

در معرفت اوصاف از کسانیست که عالیست قدر او و بلند است شان او

الصفات ان لوگون مین سی ہین کہ جنکی قدر عالی ہی اور شان بلند ہی

عَنِ التَّعَرُّضِ لِمِثْلِهَا بِنِطَاقِ الْبَيَانِ فَضْلًا

از اینکه متعرض شود از برای جواب این مسائل بہ بیان بزبان چہ جاے

ان جیسے مسائل کے جواب دینے سے زبان سے چہ جائیکہ

عَنْ تَرْقِيْمِهَا وَتَرْسِيْمِهَا بِذٰلِكَ الْعُنْوَانِ فَ

نوشتن آن اجوبہ وتحریر آن باین عنوان و شاید جناب یعنی

لکھنا اور تحریر فرمانا باین عنوان اور شاید وہ جناب

لَعَلَّ زَيْدٌ فَضْلُهٗ اُضْطُرَّ بِبَعْضِ الْوُجُوْهِ

مصنف زید فضلہ مضطر شدہ است ببعض از وجوہ

اونکا فضل زیادہ ہوی مجبور ہوی ہون ببعض وجوہ سے

اِلَى التَّعَرُّضِ لِلْجَوَابِ كَمَا اَشَارَ اِلَيْهِ فِیْ

بسوی متعرض شدن از برای جواب چنانکہ اشارہ کردہ است بسوی آن در

طرف لکھنے جواب کے جیسا کہ اونہون نے اسکی طرف اشارہ کیا ہے

اَوَّلِ الْكِتَابِ فَكَانَ اَجْرُهٗ اِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی

در اول کتاب پس بیاشد اجر او انشاء اللہ تعالے

اول کتاب مین ان مسائل شمار ہے ہین پس ہوے اجر اونکا انشاء اللہ تعالے

عَلَى اللّٰهِ الْوَهَّابِ وَكَيْفَ كَانَ فَكُلَّمَا اَثْبَتَهٗ

بر خدای وہاب وکیف کان پس آنچہ نوشتہ است او را

اللہ وہاب پر اور جسطرح ہو ہو پس وہ سب جسکو لکھا ہے اوس نے اونکو

فِيهِ ذٰلِكَ الْمُوَفَّقُ لِلثَّوَابِ فَهُوَ مَقْرُونٌ

مصنف در این رسالهٔ شاریه از جوابها آن مصنف که توفیق داده شده است

اس مسائل شاریہ میں اوس صواب کی توفیق دی گئی ہے پس وہ ہے

بِالصِّحَّةِ وَالصِّدْقِ وَالصَّوَابِ فَطُوبَىٰ

از برای ثواب پس آن جواب ها مقرون است بصحه و صدق و صواب پس

مقرون بصحت و راستی و صواب پس علیین

لَهُ وَحُسْنُ مَآبٍ وَلِمَنْ صَدَّقَهُ وَتَبِعَهُ

عیش طیب باد از برای او و نیکوئی مرجع و از برای کسیکه

طیب ہوئی واسطے اوس مصنف کے اور نیک آخرت کے اور واسطے اوس

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَطْيَابِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَخْيَارِ

تصدیق کند او را و متابعت کند او را از مومنین اطیاب بحق محمد و آل محمد که اخیار اند

شخص کے جو اوس جناب کے تصدیق اور پیروی کرے پاکیزہ ترین

الْأَنْجَابِ حُرِّرَ بِإِمْلَاءٍ مِنَ الْخَاطِي خَلَفِ

و نجیب ها بند نوشته شده است باملاء از خاطی خلف

مومنین سے بحق محمد و آلہ الاخیار الانجاب لکھا گیا یہ بذریعہ املا

الْمُجَاهِدِ وَسَلِيلِ الْعَلَّامَةِ الزَّاهِدِ صَاحِبِ

جهاد کننده و ولد علامه زاهد صاحب

خاطی خلف جہاد کرنیوالے اور ولد علامہ زاہد صاحب کتاب

الرِّيَاضِ وَخَلَفِ آيَةِ اللّٰهِ بَحْرِ الْعُلُومِ الطَّبَاطَبَا

کتاب ریاض یعنی شرح کبیر و ولد آیة الله آقا سید مهدی بحر العلوم طباطبا

ریاض یعنی شرح کبیر اور بیٹے آیة اللہ بحر العلوم طباطبائی

طباطبائی

طابع ابو القاسم الحسنی الحسینی الطباطبائی

ابو القاسم حسنی حسینی طبا طبائی

صورت تقریظ سرکار افضل العلما والمجتہدین حجۃ الانام جناب

شریعت مدار فاضل شرابیانی مدظلہ العالی بر رسالۂ نثار

بسم اللہ الرحمن الرحیم

هذا المجموع اللطيف والمؤلف المنيف

این مجموع لطیف یعنی غامض غیر سہل الفہم وجمع شدہ مرتفع

یہ مجموع لطیف اور مؤلف بلند قدر مشتمل ہے

مشتمل على تحقيقات فائقة وتدقيقات

بلند مشتمل است بر تحقیقات فائقہ بر ... تحقیق وتدقیقات

ایسے تحقیقات فائقہ اور تدقیقات عمدہ کی ...

رائقة ونكات خفية ولطائف بهية

خالص از ایراد و نکات خفیہ بر غیر صاحب استعداد و لطائف نیکو حسن

اور نکتوں باریک اور لطائف روشن اور فضیلتوں ظاہر کو

وفضائل جلية مما يشهد لمؤلفه بعلو

او لعجب آورندہ است و فضائل ظاہر و ہویدا از آنکہ شہادت میدہد از

دیتے ہیں اپنے مؤلف کے علو کی رتبہ اور زیادتی فضیلت

الرتبة ووفور الفضيلة وانه من الاوتاد

رتبہ و زیادتی فضیلت و اینکہ این مصنف از اوتاد است

اور اس امر پر کہ جناب اوتاد دین سے ہیں

والبالغين من الاجتهاد الى اقصى ما

وازکسانیکه رسیده است ازمقام اجتهاد بسوی اقصی چیزے از

اور پہنچنیوالو میں سے ہیں اجتہاد کے اوس انتہائی درجہ پر جو مقصود

يراد ولعمري انه قد اجاد فيما افاد

مقام اجتهاد که اراده میشود و براستی قسم بجان خودم که این مؤلف خوب

ہوتا ہے اور قسم ہے مجھے اپنے عمر کے بتحقیق کہ انجناب نے

وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

بیان کرده است در آنچه بیان کرده است و آنچه ذکر شد فضل خداوندی است

حقیقت میں اوس امر میں جو اونہوں نے بیان کیا ہے اور یہ خدا کا

حرره الاحقر الجانی محمد النجفی الشرابیانی

که میدهد او را بهر کس بخواهد نوشته این مدیح و تقریظ را

فضل ہے دیتا ہے خدا جسکو چاہتا ہے لکھا ہے اسکو

تمت این تقریظات در حاشیه این

دو کتاب بخط و مهر این بزرگواران

در نزد جناب مصنف موجود است هرکس بخواهد بزیارت آن مشرف شود

بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول ۱۳۰۱ سطر شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ؛ والصلوة علی محمد و آله الطاهرین و بعد

چنین گوید بندهٔ اثیم فانی محمد علی الطبیب الخراسانی که این رسالهٔ ایست

در اثبات نبوت خاصه یعنی نبوت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله

بدلیل عقل صرف بجهة آنکه گفتگوی ما در این رساله متوجه بجمیع

ادیان است از نصاری و یهود و مجوس و بت پرست و غیر آن

از کسانیکه قائلند بوجود صانع متعال و واضح است که دلیل

نقل وافی در الزام ایشان نیست ؛ و این نوع استدلال که در

این رساله شده است از موهوباتی است که واهب علی الاطلاق

این فقیر را بآن تخصیص فرموده است و منت گذاشته است

و له الحمد ؛ و هیچ کس از علمای اسلام کثر الله امثالهم

در کتب خود از این طریق استدلال نفرموده اند و این طریقی است

که هر کس با انصاف باشد از هر دین و آئین و در مقام لجاج و تعصب

نباشد و تحقیق کند در فهم آن علم و جزم بحقیقت دین اسلام پیدا خواهد
کرد ✤ ✤ ✤ و در واقع این رساله تحقیقی است ناطق و سیفی است
قاطع بر جمیع ادیان و مذاهب بهمین مناسبت نامید صاحب او را
بالسیف القاطع والبرهان الساطع ✤ ✤ ✤ و چون اثبات نبوت
خاتمه موقوف بر اثبات نبوت عامه است ✤ پس در مقام
اثبات آن بطور اختصار میگوئیم ✤ که چون ملاحظه کردیم
این عالم کبیر را که نزد ما مشاهد است و مشتمل است بر هزاران
مخلوقات مختلفه متنوعه و انواع مصنوعات متفرقه متشتته که
کل آنها بر وجه حکمت آفریده شده است و در کمال اتقان و احکام
خلق گردیده که اعداد آنها لا تعد و لا تحصی است که اگر بخواهیم
یک نقص و خللی از این مخلوقات و اجزاء بدنیه یا غیر بدنیه آنها پیدا
کنیم نخواهیم توانست ✤ آسمانی خلق فرموده است
مشتمل بر نجوم که بآن اضائه نور و رفع ظلمت فرماید و در آن شمس و قمر
ابداع نموده که شب و روز از آن احداث فرماید ✤ پس زمین
خلق فرموده مشتمل بر عناصر اربعه جهت آرامگاه مخلوقات خود در آن

ہوا را جسم لطیف قرار داده تا انسان و غیر آن از مخلوقات بتوانند
اقرار استنشاق نمایند تا باعث انقباض و انبساط آلات ❖
تنفس ایشان گردد و حیات بر آن مترتب گردد و مانع از انقلابات
و تحولات از جائی بجائی نگردد و رنگی مناسب آلات نظریه بآن
عنایت فرموده که منافی دیدن نباشد ❖ آب را خلق فرموده
نه بلطافت ہوا که امکان تصرف در آن محال شود و نه بکثافت
ارض که از صلاحیت انتفاع لازمیه آن خارج شود و آنرا صالح الرفق
فرموده که جمیع لوازم حیات بر او مترتب گردد ❖ زمین را
سخت و صلب مقرر فرموده که باعث اسکان و سکونت خلق گردد
و انواع اشجار و ثمرات در او از جهت منافع مخلوق مکنون گردد ❖
آتش را در کمال حرقه ابداع فرموده که رفع اکثر احتیاج خود از آن
نموده بر ابانت خود قابض گردند ❖ هر مخلوقی را اجزاء بدنیه
و صوریه او را بنهجی مخلوق نموده و هر جزء از او در محل خویش قرار داده
که هیچ حکیم مدبری نتواند در آن نقصی و نقصی پیدا نماید ❖
انسان را که اشرف مخلوقات است خلق فرموده کل با احتیاج او را از

حواس ظاهریّه و باطنیّه و اجزاء بدنیّه و صوریّه بر نهج اتم و اکمل باو عنایت فرموده و در هر جزئی از اجزاء هر مخلوقی بی نهایت آثار قدرة و آثار حکمت ابداع نموده پس البتّه عقل ما اقتضا میکند که همچنین عالم کبیر مشتمل براین قدر مصنوعات و مبدعات محکمهٔ متقنهٔ بروجه حکمت

✤ خود بخود پیدا نشده است و خالق و صانعی دارد حکیم و مدبّر و مرید و مختار و بی نیاز از جمیع مخلوقات در کمال قدرت و کمال حکمت و هیچ جهة نقصی در او نیست و هیچ امری لغو و بی فایده از او صادر نمی شود و نشده است چه که هر اثر دلیل بر مؤثّر است و هر صنع دلیل بر صانع ✤ و چون مصنوعات او بروجه حکمت است البتّه دلیل تام است بر آنکه آن صانع هم حکیم است و هم مدبّر ✤ و پس از اینکه این همه مصنوعات که تعداد آن از حدّ امکان خارج است بظهور آورده است البتّه آن صانع حکیم در کمال قدرة و توانائی است و مرید است و مختار و بی نیاز ✤ پس بعد از علم بوجود همچنین صانع مدبّر حکیم دانا چون نظر نمائیم در این مخلوقات این عالم ناسوت می بینیم از انسان هیچ مخلوقی اشرف و اکرم خلق

شده است که صاحب عقل و تدبیر و هوش و قوهٔ ناطقه باشد و قابل
این باشد که خدای خود را بشناسد و عبادت او نماید ❁ و می‌بینیم
که این انسان از هر شیئی از این مصنوعات این عالم انتفاع حاصل میکند و
هرچند بواسطه و وسایط باشد و هیچ مخلوقی در خلقت و جهة انتفاع
خود محتاج بانسان نیست پس خواهیم دانست که خلقت این عالم بالوازم
آن از جهة این مخلوق اشرف خلق شده است و بتصرف این مخلوق داده
شده است ❁ پس عقل البته محال می‌بیند که این همه مصنوعات
و مخلوقات از جهة وجود این نوع از مخلوق خلق شود و هیچ غرض از خلقت این
مخلوق مقصود نباشد چه که خلقت هر شیئی را در این عالم فهمیدیم که از جهة
این وجود اشرف است ❁ پس البته عقل حکم میکند که همچنین
صانع حکیم قادر مدبر دانا باید مقصودی از خلقت این مخلوق نیز داشته
باشد تا آنکه این همه مصنوعات لغو و عبث لازم نیاید ❁ و چون از برای
افراد انسان راهی بآن مقصود نیست از جهة عدم استعداد فعلی هر
چند بحسب قوه همه مراتب استعداد در وجود انسان مضمر و مکنون
شده است ❁ پس البته این خالق و صانع باید شخصی را

خلقت صح

که قابل مخاطبهٔ باحضرت او باشد از جنس ایشان که باعتبار قابلیت و
استعداد و فعلی قابل مخاطبهٔ او باشد و باعتبار جنسیت و سنخیت منا[سب]
ابلاغ باین مخلوق باشد ارسال فرماید تا اینکه جهات تکمیلی که باعث
ترقیات این نوع است که بآن ترقیات بتدریج قابل مخاطبهٔ
با مالک الملک گردند و بلا واسطه استفاضهٔ فیض از مبدء فیاض
نمایند و هر چند در نشاهٔ دیگر باشد بایشان برساند و ایشان را
از وادی جهالت برهاند و بمقصودات خود عالم فرماید
و همچنین شخصی تعبیر از او شده است به نبی و رسول و در فارسی
پیغمبر و چون مرتبهٔ نبی و رسول مرتبه ایست بلند و منصبی است
ارجمند چه که خلافت و نیابت است از جانب سلطان حقیقی
و ریاست الهیه است بر کل خلق الله باید با دلیل و برهانی باشد که
آن دلیل و برهان در غیر او ممکن نباشد تا آنکه بآن برهان مدعای
خود را ثابت نماید و غیر هم نتواند ادعای مرتبهٔ او نماید و امر
بر خلق مشتبه نسازد پس تا این قدر که او را نبوت مطلقه
میگویند از روی عقل ثابت است و هر کس انکار نماید البته از

عداد عقلا و اولوا الالباب خارج است و گفتگوی با او نیست
و چون که این دنیا را خداوند متعال از جهة خلود خلق نکرده است و
مبلغ معیّنی که از عمر گذشت باید بمقرّ اصلی و دار همیشگی خود رجوع نمایند
❁ پس باید بعد از نبی حجّتی ظاهر و معجزه باهر در میان است باشد که
حافظین شریعت او و خلفای طریقهٔ او باین حجّت و معجزه حفظ دین او
نمایند و حجّت بر همه کس قائم فرمایند والّا دین او باندک وقتی محلّ انکار
و پایمال شبهات اغیار و اشرار خواهد گردید و آن مقصود خدائی
عاطل و باطل خواهد شد و ضرور است که این حجّت در میان ایشان
باشد تا زمانیکه بخواهد خالق متعال باز پیغمبری را ارسال فرماید یا
همین طور امر بنهایت بگذراند و هیچ ذی شعوری نمی تواند انکار
این مراتب نماید ❁ پس نتیجه این بیانات تا این مقام این
می شود که مالک الملک حکیم علیم قادر بر هر شیئی متصف بجمیع صفات
کمال موجود است و از مقتضیات حکمت و سایر این صفات
آن است که این خلق را عبث خلق نکرده باشد و مقصودی از
وجود ایشان داشته باشد که نفع آن عاید بخود بندگان باشد

از جهت عدم احتیاج او و آن مقصود را باید بتوسط شخص کاملی که قابلیت
رسالت از جانب او داشته باشد بخلق برساند و آن رسول باید صاحب
معجزه باشد که پیغمبری خود را بآن معجزه اثبات نماید و آن معجزه
حجت او باشد بر خلق تا امتداد پیغمبری او و باید در هر زمان تا روز قیامت
یا پیغمبر یا نایب و حجت آن پیغمبر موجود باشد از جهت ارشاد خلق و نمی
شود زمانی که حجت در میان خلق نباشد و هر امتی که در میان ایشان
حجت خدائی باشد پیغمبر آن امت بر حق است و نبی و رسول
وقت است و آن امت بر منهاج شریعت حقه اند و هر امت که اقرار
و اذعان داشته باشد بعدم وجود حجت در میان خود
آن امت بر باطل است و هر چند پیغمبر او بر حق بوده است
از جهت آنکه ذهاب حجت از هر دین دلالت بر منسوخ شدن
آن دین میکند چنانچه در پیغمبران سابق مادامیکه شریعت ایشان
منسوخ نشده بود نواب و حافظین شریعت بودند صاحب
معجزات و کرامات و خرق عادات که هر کس میخواست متدین
بآن دین شود ایشان باعث ارشاد او می شدند و حجة الهیه را باعجاز

ثابت

برا و ثابت می فرمودند و این جاری بود تا زمانی که پیغمبر دیگر مبعوث
میشد آن وقت آن حجت و نیابت از آن امت منقطع می شد و آن
حافظین شریعت منقرض میشدند و حجت اعجازی بر ید آن رسول تازه ظهور جاری
می شد پس ثبوت حقیقة هر دین موقوف بر وجود حجت است و عدم وجود
حجت دلالت بر عدم حقیة آن دین میکند و هر چند اصل آن دین هم حق
بوده ولی دلالت میکند که آن دین منسوخ شده است و حق بحسب وقت و
باآن دینی است که حجت در میان ایشان موجود است پس از این مقدمه
معلوم شد که در هر زمان حجت خدائی واجب و لازم است که در میان
خلق باشند که اگر نباشد خلاف حکمت خلاق علیم و عقل صریح است ۞
پس مثل شمس در وسط السما واضح میشود حقیقة دین اسلام و بطلان و
نسخ سایر ادیان بنوعیکه محل انکار نمی ماند و هر کس ادنی شعوری هم داشته
باشد انکار این مطلب نمی تواند کرد و تقریر آن بطور ایفاء این است
که در این زمان جمیع ادیان از کتابی و غیر کتابی معین و محصور است
و هر چند مذاهبیکه در تحت این ادیان است غیر معدود و محصور است
و گفتگوی ما الان با ادیان است و در کم شهری است از سواد اعظم

از عیسوی و موسوی و مجوس و مسلمان و غیر آن از سایر ادیان بنا شد
که پس از تجسس و تفتیش از حجت در دین ایشان محل مشقت و تکلیف گردد
که هرگاه از اهالی جمیع ادیان بپرسیم که الآن حجتی که اثبات دین خود را بآن
توانید نمود که معجزهٔ پیغمبر شما باشد و کسی دیگر از خلق نتواند مثل آن بیاورد
آیا در میان شما هست خواهیم شنید اقرار خود ایشان را که چنین حجتی
و معجزه در میان ما نیست و هر یک از ایشان تمسک بنقلهائی است
که مفید فایده از جهة غیر اهل دین ایشان نیست ولی اگر از دین اسلام
سؤال کنند و از اهالی آن حجت طلب نمایند بآواز بلند خواهند گفت
که حجت خدائی الآن در میان ما حاضر و موجود است و آن قرآن
مجید است که بر وجه اعجاز و حجت بر پیغمبر از جانب خلاق متعال
نازل شده است و تالیف و تنسیق او بر وجهی شده است که از
عهدهٔ بشر نیست که اتیان بمثل آن نماید قطع نظر از خصوصیات فصاحت
و بلاغت و ملاحتی که در آن ابداع شده است که اهل لسان بر آن
مسلمند و معجزه می دهند و تنسیق آن بر وجهی است که از زمان حضرت
رسول تا این زمان که از هزار و سیصد سال متجاوز است آن قدر کتب

عربیه تصنیف و تالیف شده است که اگر در شهری بریزند آن شهر از آن کتب پر میشود و هر کس هم خواسته است که تالیف کتاب خود بر وجهی نماید که مشابه بقرآن باشد و با وجود این ممکن نشده است و در تضاعیف کتب مصنفهٔ مصنفین یک آیه که ذکر میشود از جهة شاهد و یا اقتباس یا غیر آن ظاهر و هویداست که این آیه جزء این کتاب نیست و از نهج و نسق این کتاب خارج است و تالیف و تنسیق این از طوق بشر بیرون است حاصل آنکه الآن هیچکس از اهل ادیان ادعا نمی کند که حجت فعلی در دین ما موجود است و معجزهٔ پیغمبر ما حاضر است غیر از دین اسلام که همهٔ مخلوق این کرهٔ ارض و ساکنین روی زمین میگویند که دین ما ناسخ همهٔ ادیان است و حجت خدائی که معجزهٔ پیغمبر ما است در میان ما موجود است و آن قرآن شریف است که مؤلف از بیت و نه حرف است که همهٔ خلق با آن تکلم می کنند و مع ذالک هیچ کس نمی تواند بیاورد مثل آن از جهة آنکه ورود آن از جانب مالک الملک بر وجه اعجاز و تحدّی و حجت شده است بخلاف کتب سایر ادیان که غرض الهی از ورود آن کتب اثبات

خطاب
صحیح

نبوت صاحب آن دین نبوده است   حاصل استدلالی که
در این مقام مقصود است آن است که عقل مستقل است که در هر زمانی
الا یوم القیام باید دین حقی که بر همه عالم واجب باشد رجوع باآن دین باید
برقرار باشد با حجتی که باآن حجت نبی و حافظین دین آن نبی اثبات آن دین
نمایند و محال است که دین حق خالی از حجت باشد از جهة آنکه اگر خالی از
حجت باشد شیاطین جن و انس دین های تازه و مذاهب بی اندازه اختراع
خواهند نمود بطوریکه اگر شخص بخواهد در صدد مجاهده دین بر آید محال خواهد
شد که دین حق بجهة او منکشف شود و نزد او دین حق از باطل ممتاز نخواهد
شد و در این وقت هیچ حجت از برای خالق بر خلق در روز قیامت
باقی نخواهد ماند که چرا متدین بدین حق نشدید و براه باطل مشی نمودید و
هم بقای حجت از برای خالق بر خلق با بودن خلق
مکلف بتکالیف ۲ از این برهان بصحت پیوست که هر دین که صاحب
حجت خدائی است بنوعیکه کسی نتواند اتیان بمثل آن حجت کند آن دین حق است
و واجب است بر همه خلق که متدین شوند باآن دین و هر دین که دارای این
حجت نیست البته آن دین بر باطل است و هر چند در اول حق بوده است

۲ شرح بداهت از عقل باطل است میں صح

مطلب

بدلیل ذبابِ حجت از آن دین و ثبوتِ آن حجت در غیر آن دین و
ثبوتِ این حجج و ائمه که حافظ دین نبی است در هر زمان از جهت اهالی آن
زمان از سه طریق متمشی می شود — طریق اول آن است
که شخص خود صاحب قوّه باشد از علم متعلق بآن حجت که ادراک نماید
بسبب آن علم الحجت را بر وجه صحت و بر وجه صدور آن من الله بطوریکه
شکی از برای او باقی نماند و محل اطمینان او گردد که این حجت حجت خدائی است
و این دین دین حق است مثل سحرهٔ زمان حضرت موسی که بمجرد اژدها
شدن عصی فهمیدند که این از جنس سحر نیست و معجزه است لهذا
ایمان آوردند بآن حضرت و مثل اعراب زمان حضرت رسول
از فصحاء و بلغاء و همچنین غیر زبان آن حضرت که غالب ایشان که
خالی از غرض نفسانی بودند بمجرد استماع و دیدن قرآن ایمان
می آوردند و علم معانی و بیان و بدیع شاهد بر اعجاز آن شده است
بودند — طریق دوم آن است که ثابت شود
این حجت و ائمه از حجج و دیگر از معجزات صادره از نبی مثل رد
شمس و شق قمر و احیاء اموات و بنطق آوردن جمادات مثل

حصات و تکلم درآوردن حیوانات صامته و بفرمان آوردن

نباتات مثل اشجار و غیره چنانچه کل اینها برید پیغمبر ما واقع شده است

پس هر کس بسبب این معجزات باهرات ایمان آورد

بآن پیغمبر البته تصدیق باین حجت هم خواهد آورد و مطمئن خواهد شد

بصحت این حجت چه در زمان خود آن نبی و چه در زمان بعد او از

متدینین بدین او که این معجزات از برای ایشان ثابت شده

باشد ببراهین نقلیه علمیه مثل تواتر و غیر آن که مفید علم باشد

و این دو قسم از ثبوت در این زمان از برای غیر اهل اسلام از

مخلوق بطور عموم یا متعذر است یا متعسر و منظور نظر ما هم این دو قسم

نیست و آن قسمیکه منظور نظر است و از مهمات غیبیه است

سیف قاطع و برهان ساطع است بر جمیع ذوی الالباب این

علما از صاحبان ادیان از نصاری و غیره که تابع انجیل هست

و غیر آن و اثبات دین اسلام میکنند بطور ایضاح که هیچ

تشکیکی باقی نماند   این طریق مهم است و آن

این است که پس از آنکه بیان شد که در هر زمان دین حق باید ممکن

آن دین ناسخ جمیع ادیان سابق بوده باشد که پیغمبران دین را
تغییر میکنند پیغمبر اولوالعزم آن دین منحصر است در یک دین
چنانکه در ازمنهٔ سلف هم همین طور بوده است و پیغمبر اولوالعزم
همیشه یک پیغمبر بوده است پس حجت اعجازیه هم منحصر خواهد بود
بهمان یک دین و ممکن نیست که این حجت در غیر دین حق هم موجود
باشد بهمان تقریبی که بیان شد که اگر همچنین باشد حق از باطل ممتاز
نخواهد شد و موجب اذلال خلق و رفع حجت خدائی خواهد گردید پس
شما شخص عاری و جاهل بحقیقت ادیان در این زمان از جمیع متمسکین
و منتحلین هر دین سؤال نماید که آیا حجتی از جانب خداوند شما بر
صحت دین شما بطوریکه همه کس عاجز باشد از آوردن مثل آن حجت
در میان شما هست یا نیست پس هرگاه جمیع اهالی ادیان
اعتراف کنند که این حجت درمیان ما موجود نیست و یک دین
که آن دین اسلام است اقرار و اعتراف نماید بوجود آن حجت پس
البته این اعتراف اول از ادیان دلالت میکند بر بطلان همه آن ادیان
و این اعتراف ثانی بوجود حجت دلالت میکند بر صحت و حقیقت دین اسلام

وهمین دو اعتراف در نفی و اثبات کافی است از برای مجاهدین
در دین حق در صحت و حقیقۀ آن و بطلان آن و ضرور نیست که تفتیش
از ماهیت و حقیقت آن حجه نمایند چه که عمده مقصود از تفتیش حصول
علم بحجت است و این علم از همین دو اعتراف حاصل میشود و تمثیل
این مطلب در این مقام آن است که سلطانی هرگاه برای اهالی یکی
از بلاد و واقعه در تحت حکم او اعلام دهد که من نایب و حاکمی بر شما می فرستم
که صاحب فرمانی باشد از جانب من که مختوم بخاتم من و مرقوم
بدستخط من باشد پس ده نفر بیایند بسوی آن بلد و همه ادعا
کنند که ما نایب و حاکم سلطانیم پس مردم از آن ده نفر سؤال
کنند که فرمان و دستخط سلطان بر وجه مرقوم در نزد شما هست
یا نیست پس نه نفر اعتراف کنند که فرمان سلطان در نزد ما نیست
و یا اعتراف کنند که هست ولی بر وجه مزبور نیست و یک نفر اعتراف
کند که فرمان سلطان در نزد من هست بر وجهی که سلطان مرقوم داشته
البته بمحض همین دو اعتراف از طرفین آنکس که عارف است باعلام
سلطان علم جزم حاصل میکند که آن یک نفر حق است

وصادق است در ادعای خود و دیگران بر باطلند وضرورتیست از
برای او که طلب منشور وفرمان سلطان نماید واز روی آن فرمان
علم حاصل کند چه اگر او هم محتمل الخطا شود کذب سلطان لازم می آید
وفرض این است که کذب بر این سلطان محال است واین بیان
بیانی است که محل خدشه وایراد نیست وبا بیان کردیم که عقل قاطع
که رسول باطن است از جانب حق وشکی در وجوب متابعت حکم
او نیست حکم قطعی دارد که در هر زمان رسول یا حجت ومعجزهٔ آن رسول
باید موجود باشد تا حجت خداوند بمقتضای حکمت او بر خلق تمام باشد
امّا رسول از جهة آنکه احکام خدائی را بخلق برساند بهمان تقریر یکه گذشت
واما حجت از جهة آنکه نواب وحافظین شریعت او حفظ نمایند بآن حجة
دین او را وهدایت نمایند هر کس را که ارادهٔ دین حق داشته باشد
ودر مجاهدهٔ دین حق برآید تا زمانیکه ناسخ آن دین برسد از جانب حق
یا منتهی شود غرض الهی از حجت بقیام قیامت پس در این زمان
یعنی سنهٔ یکهزار وسیصد وهشت هجری نبوی نیز از روی این
برهان محال است که نه پیغمبری باشد در میان خلق ونه حجت وبرهانی

اما پیغمبر — پیغمبری که دلالت کند بر صحت دین آن پیغمبر
که پس باقرار کل ادیان در این زمان موجود نیست پس منحصر شد بوجوب
وجود حجت و برهان بطور اعجاز که در امکان بشر نباشد آوردن مثل
آن و این محال است که این زمان مثل سایر ازمان از چنین حجت و
برهان خالی باشد چنانچه ادلهٔ عقلیه بر محال بودن آن در معرض بیان آمد
پس بر ما لازم است که تفحص کنیم ازین حجت اعجازیه که در کدام دین
موجود است تا آنکه حکم بصحت و حقیت آن دین نمائیم — پس از
همهٔ اهالی و علمای ادیان از عیسوی و موسوی و مجوسی و وثنی و غیر آن
سؤال کردیم که چنین حجت و برهان که بطور اعجاز اثبات حقیت دین
شما کند در میان شما هست یا نیست کلاً اذعان و اقرار نمودند
که چنین حجتی در میان ما نیست و هیچکس ادعای چنین حجت و برهان
ننمود مگر دین اسلام که وقتیکه از ایشان سؤال از چنین حجت
نمائیم باواز بلند میگویند که این حجت بطریق اکمل و اوفی
در میان ما موجود است و آن قرآن مجید و فرمان حمید است که
خالق متعال معجزهٔ پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله قرار داده است

و خالق متعال دران اخبار فرموده است باین آیهٔ شریفه که

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا یعنی بگو ای محمد که اگر جن و انس جمع شوند که بیاورند بمثل وشبه این قرآن نخواهند توانست و هرچند بعض ایشان یاری کننده باشند بعضی را و در جای دیگر فرموده است وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین یعنی اگر شما در شک هستید از چیزیکه نازل کرده ایم بر بندهٔ خود یعنی قرآن پس بیاورید سورهٔ را مثل او و بخوانید حاضرین عصر خود را از غیر خدا یعنی تا یاری کنند شما را در آوردن مثل آن اگر راست میگوئید و در جای دیگر می فرماید ام یقولون افتراه قل فأتوا بسورة من مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین یعنی آیا میگویند کفار که پیغمبر از خود افترا کرده است قرآن را بگو ای پیغمبر که پس شما هم بیاورید یکسورهٔ را مثل قران و بخوانید از جهة یاری خود هر کس را که میتوانید از غیر خدا اگر راست میگوئید و این اخبار را

خالق متعال قبل از هزار و سیصد سال فرموده است در وقتیکه کل
عالم مدعی او بودند بخصوص معاشر عرب که قوم او بودند و معاند او بودند
و همگی ایشان اهل لسان و فصاحت و بلاغت بودند و کسی نتوانست یکسوره
معارضه با او نماید و همچنین تا این زمان هیچکس نتوانسته است یکسوره بلکه چند سطری
بمثل آن اتیان نماید پس این اقرار و اعتراف ایشان بحجیه و برهان اعجازیه آلهیه و اعتراف
سایر ادیان بعدم وجود این حجه در نزد ایشان با عدم جواز خلو هیچ زمان از حجه بدلیل
عقل قاطع دلیلی است ساطع و برهانیست قاطع بر حقیقت دین اسلام و بطلان و منسوخ
بودن سایر ادیان و همین دو اعتراف کافی است در این مقام و ضرور نیست تحصیل قوه
عربیه و لسان عرب که بسبب آن مطلع شوند بر اسرار اعجاز قرآن و فصاحت و بلاغت
آن اگرچه تحصیل این قوه کمال است از جهه نفس که بسبب آن مرتبه اطمینان نفس تکمیل
میشود و این هم از جمله الطاف جلیله آلهیه است و کمال تکمیل حجه خدائی است که هیچ
یک از ادیان ادعای برهان فعلی بر مذهب و دین خود نمی کنند و لو با لاده [illegible]
پس تکلیف مجاهد زیاد شود و ضرور شود جد و جهد و تفتیش در حقیقت آن برهان
نیز و تمیز بین برهانین یا براهین بلکه مدعی وجود برهان منحصر است بدین اسلام یا د[illegible]
و لازم بودن برهان از برای دین حق در کل زمان والحمد لله علی [illegible]

و کل من یجاهد فی الله [illegible] الی سواء الطریق و [illegible] اتمت من تسوید [illegible] اللهم اغفر [illegible] تمامه و [illegible] من الهجرة النبویة [illegible] علیه و علی آله [illegible]